

مدافعان حرم

خاطرات شهدای

مدافع حرم (۱)

ناصر کاوه





رسالة الرحمة الرحيم

«مدافعان مره»

فاطرات شهدای مدافع مره

ناصر كاوه





سرشناسه: کاوه ناصر ۱۳۴۴

عنوان و نام پدیدآور: مدافعان حرم / خطرات شهدای مدافع حرم /
نویسنده: ناصر کاوه.

مشخصات نشر: ۱۴۰۰ تهران

مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.

شابک: —

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ — خطرات

موضوع: شهیدان — ایران — بازماندگان — خطرات

رده بندی کنگره: —

رده بندی دیویی: —

شماره کتابشناسی ملی: —





«مقام معظم رهبری»

«یاد شهدا را برجسته کنید، زنده کنید، خاطره آنها را حفظ کنید.»

«مدافعان حرم»

خاطرات شهدای مدافع حرم

نویسنده: ناصر کاوه

گرافیک و طراح: علی کربلانی

مشاور طرح: مهدی کاوه

حروف نگار: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۶۰۰/۰۰۰ ریال





این کتاب تقدیم می شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم)

امام خمینی (ره) و شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای مدافع حرم

امام خامنه ای: یک رزمنده تازمانی که خاطراتش راثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسلهای بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترسها، امیدها و فداکاری ها در تاریکی و گمنامی جبهه ها اتفاق افتاده که جز خداهیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت هایی که رزمندگان هنگام عملیات ها داشتند را نمی بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است.





مدال / ۳۵	مقدمه / ۶
شهید اسماعیلی / ۳۸	امام خمینی / ۹
شهید علی اشمر / ۴۰	مقام معظم رهبری / ۱۰
شهید ذوالفقاری / ۴۴	آیت الله جوادی آملی / ۱۱
نامه شهید سلیمانی / ۴۹	شهید همدانی / ۱۳
شهید حججی / ۵۴	شهید عباس موسوی / ۱۵
شهید ابوذر غواصی / ۵۲	شهید سلیمانی / ۱۷
گلخندهای آسمانی / ۵۷	شهید مغنیه / ۱۹
شهید سیاهکالی / ۵۸	شهید سلیمانی / ۲۱
مکتب سلیمانی / ۶۰	شهید بدرالدین / ۲۳
شهید زارع / ۶۱	عملیات آذرخش / ۲۵
شهید سلیمانی / ۶۲	شهید حججی / ۲۷
شهید پور جعفری / ۶۳	شهید سلیمانی / ۳۰





شهید حاج قاسم / ۹۹
شهید حاجی زاده / ۱۰۰/۵
شهید نجفی / ۱۰۱
موضع رهبری / ۱۰۴
شهید صدرزاده / ۱۰۵
شهید همدانی / ۱۰۷
عظمت مجسم / ۱۰۹
سخن آخر / ۱۱۱
پیروزی ایران / ۱۱۳
پیروزی در جنگ جهانی / ۱۱۴
اگر شهید سلیمانی نبود / ۱۱۵
مرکز اسلام / ۱۱۶
جنگ ما / ۱۱۸

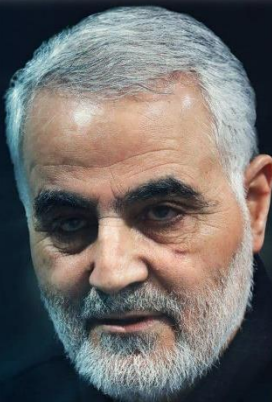
شهید بیضایی / ۶۵
شهید توسلی / ۶۹
شهید خانزاده / ۷۱
شهید حسین پور / ۷۳
شهید الله کرم / ۷۸
شهید سلیمانی / ۸۰
شهید شیروانیان / ۸۲
شهید الله کرم / ۸۴
شهید شیروانیان / ۸۶
شهید موسوی / ۸۸
شهید مصطفی موسوی / ۹۰
شهید دارابی / ۹۲
شهید قربانی / ۹۶



"سربازان درون گهواره خمینی"

اگر آن روز که ساواک گرداگرد خمینی بت شکن را گرفته بود و زخم زبان میزد که سربازانت کجا هستید؟... و روح خدا فرمود سربازان من در گهواره هستند!... روح آیزنهاور و کارتر خریدار می شد که روزی سربازان در گهواره خمینی، طومار ۲۵۰۰ ساله رژیم شاهنشاهی را در هم می‌پیچند، و دیگر نه ژاندارمی دارند و نه کاپیتولاسیون و نه سفارتخانه و نه سفیری، خمینی را که هیچ، هواپیمایش را هم که هیچ، دودمانش را در آسمان می زندند!... تا سالها بعد روح لینکلن و جرج واشنگتن در گور به خود نلرزد، که وقتی پترائوس چهار ستاره پیام یکی از همین سربازان خمینی را در دفتر فوق سری خود خواند، که در آن نوشته شده بود: "من قاسم سلیمانی هستم و من سیاست های ایران را درسوریه، عراق، لبنان، غزه، یمن، افغانستان و... تدوین می کنم!...."

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



کتاب من قاسم سلیمانی هستم

سلیمانی
قاسم

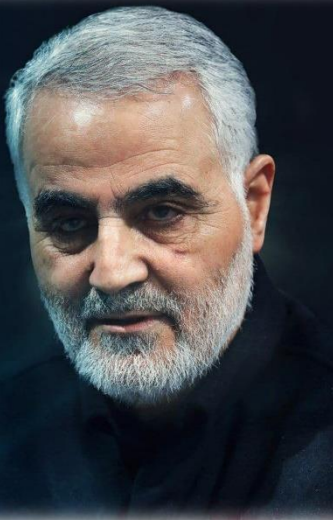
شهادت



...خدا خمینی را نگاه داشت، همان که محمد (ص) را با تار عنکبوتی در غار نگاه داشته بود! قرن‌هاست که تاریخ انتظار این سربازان را می‌کشد!... چه شد فتح سه روزه صدام با آمریکا؟... مگر صدام چند ساعته کویت را نگرفت. تازه بدون اجازه آمریکا؟... کجا رفت از نیل تا فرات رایس و برخورد تمدن‌های هانتینگتون و هلال شیعه کسینجر و پاپان دنیا فوکویاما!... از نیل تا فرات که هیچ از هرات و پنج شیر و صنعا تا لاذقیه و سامرا، آب نمی‌خوردند مگر با اجازه یادگاران شهید قاسم سلیمانی، آن سرباز در گهواره خمینی!... قاسم سلیمانی و دیگر سربازان خامنه‌ای درخانتومان، ادلب، قنیطره، حلب، غزه، صنعا و... می‌جنگند و به گفته خودتان، ۷ تریلیون دلار هزینه ایجاد داعش را پودر می‌کنند و در چه جایی، پاشنه آشیل کدخدا (رژیم اشغالگر قدس) و نزدیکترین جا به قبله اول مسلمین!... و چه نزدیک است فتح آخر!... این سربازان در گهواره خمینی بودند که با دست خالی بر هم زدند تمام نظم نوین جهانی تاں را!... و حال چه می‌کند استکبار با سربازان خامنه‌ای، عاشقان و پیروان امام منتظر، امام زمان، مهدی زهرا (عج)...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید



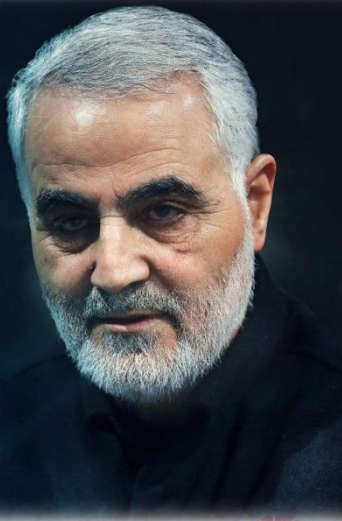
کتاب من قاسم سلیمانی هستم



مکتب خمینی و خامنه ای، هزاران انسان را همچون قاسم سلیمانی تربیت کرده که هر کدام خود یک مکتب اند. امروز مکتب حاج قاسم در عمل نشان داد که می توان بدون وابستگی به خارج، بدون گدایی از این و آن، بدون التماس و سازش، بلکه با تکیه بر سلاح ایمان و غیرت دینی، به پیشرفت رسید و مشکلات کشور را حل کرد... امروز مکتب سلیمانی را می توان در حزب الله لبنان، حشدالشعبی عراق، جیش الشعبی سوریه، انصارالله یمن، فاطمیون افغانستان، زینبیون پاکستان و حزب الله حجاز مشاهده کرد؛ مکتبی انسانی که مدافع واقعی حقوق بشریت بوده و ضدتوریست و ظالمان جهانی است... اگرچه سپهبد قاسم سلیمانی به عنوان معروف ترین و سرشناس ترین فرماندهان ضدتوریست، حالا در میان ما نیست اما پرورش شدگان مکتب وی در جبهه مقاومت راه او را ادامه خواهند داد و تا اخراج کامل آمریکایی ها از منطقه و سپس فتح قدس انجام مأموریت خواهند کرد...


کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید



کتاب من قاسم سلیمانی هستم





"آرامشان نگذارید که آرام تان نمی‌گذارند"

امام خمینی (ره) برای تأمین امنیت و حفظ آرامش مردم در مقابل توطئه دشمنان می‌فرمایند: «همه مسئولان و مردم باید بدانند که غرب و شرق تا شما را از هویت اسلامی‌تان -به خیال خودشان- بیرون نبرند، آرام نخواهند نشست. نه از ارتباط با متجاوزان خشنود شوید و نه از قطع ارتباط با آنان رنجور. همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذارید که اگر لحظه‌ای آرام گذارید، لحظه‌ای آرام تان نمی‌گذارند...»

کتاب شهدای هسته ای ایران، ناصرکاوه

خمینی
موسوی
روح الله
سیّد



امام خامنه ای، رهبر معظم انقلاب،
در وصف شهید حاج قاسم سلیمانی
فرمودند: او به کمک ملت های
منطقه توانست همه نقشه های
نامشروع آمریکا در منطقه غرب
آسیا را خنثی کند، این آدم
توانست درمقابل تشکیلات که با
پول و با توانایی های دیپلماسی
آمریکایی و زورگویی های آمریکا
روی کشورهای ضعیف داشتند، قد
علم کند که نقشه هایی که تهیه
شده بود را در منطقه غرب آسیا
خنثی کند... نقشه آمریکا در عراق،
سوریه و لبنان به کمک این شهید
عزیز خنثی شد... ۱۸ دی ۱۳۹۸
رهبر انقلاب در شهریور ۹۳ ضمن
نامه ای به حاج قاسم چنین نوشته
بود: «از نگرانی خود نسبت به
خطرات حضور در منطقه چیزی
نمی گویم ولی بدانید نگرانم!» حاج
قاسم پاسخ داده بود: «جان من
هزاران بار فدای جان ارزشمند شما
باد!»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید

کتاب من قاسم سلیمانی هستم



آیت‌الله عبدالله جوادی آملی از مراجع عظام تقلید در پیام تصویری به «دومین کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر آمریکایی از دیدگاه مقام معظم رهبری با محوریت تروریسم دولتی آمریکا و انتقام سخت» فرمودند: در قرآن به مباحث مختلف ملی و بین‌المللی اشاره‌هایی شده و وجود مبارک پیامبر، ستم‌های فراوانی از مشرکان دید، اما نسبت به هیچ کافری شبانه حمله نکرد و در مکتب اسلام چنین چیزی وجود ندارد... ترامپ کافر، شبانه حاج قاسم سلیمانی را ترور کرد و این مسئله در هیچ مکتبی قابل قبول نیست. در قرآن آمده که با رهبران کفر مبارزه کنید چرا که این‌ها به هیچ امضا و میثاقی پایبند نیستند و این مبارزه نه به خاطر کفر آن‌ها بلکه به خاطر پایبند نبودن شان به میثاق شان است....



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

کتاب من قاسم سلیمانی هستم

سلیمانی
قاسم
شهید

شهید



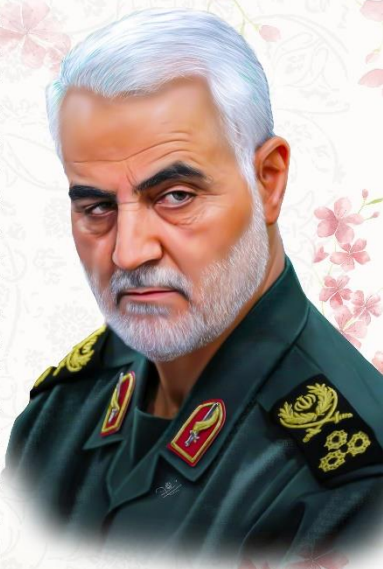
بنیانگذار جبهه مقاومت بین الملل

شهید سلیمانی وقتی در سوریه و عراق به درخواست قانونی دولت های این دو کشور وارد عمل شدند که دمشق و بغداد در آستانه سقوط بودند، ۹۰ درصد سوریه و ۵۷ درصد عراق از دست رفته بود... اینکه شما در یک وضعیتی قرار بگیرید که بگویند کار تمام شده است یعنی این کار تغییر و برگرداندنش غیر ممکن بود... اما اینکه حاج قاسم با همان شرایط و وضعیت سخت در آخرین روزهای پایداری دولت های منطقه وارد عمل شدند و شرایط را به نفع دولت ها و ملت ها تغییر دهند کار بسیار بزرگی است و با رشادت های شهید سلیمانی و شهدای مدافع حرم و رزمندگان محور مقاومت، از سقوط دمشق و بغداد جلوگیری شد...

"شهید سلیمانی در سوریه بنیانگذار جبهه مقاومت بین الملل شد و ارتشی از رزمندگانی کشورهای ایران، روسیه، عراق، سوریه، افغانستان، پاکستان، لبنان و... تاسیس کرد"....

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

قاسم سلیمانی
شکوه



من رفتم خدمت رهبر معظم انقلاب برای مجوز کاری که ایشان ، شهید همدانی می‌خواست انجام بدهد، برای این رفتم بودم مجوز بگیرم، چون آن وقت ماهوز مجوز اینکه پاسدار داخل میدان ببریم نداشتیم. ما می‌خواستیم پاسدار ببریم برای اینکه "فوعه و کفربا" را بتوانیم آزاد بکنیم؛ لذا آمدم مجوز برای این کار را بگیریم. "همدانی" چون فرمانده قراگاه سیدالشهدا(ع) در سوریه بود او هم در این کار متولی شد... او وقتی شنید که "پاسدارها می‌آیند" و پاسدارها باید بیایند و همه‌ی این حرف‌ها ، یک "شوقی" پیدا کرد. یعنی کلاً هوایی شد و گفت من اصلاً نمی‌مانم و به سمت آنجا آمد. آخرین لحظه‌ای که من شهید همدانی را دیدم، تقریباً چند ساعت قبل از شهادتش بود. یک حالت جوانی‌ای در او دیدم. من در آن لحظه‌ی آخر که شهید همدانی را دیدم، یک لحظه تکان خوردم... بعداً فهمیدم که او از شهادتش مطلع بوده است... اینک می‌گویم "در او یک شکل جوانی را دیدم اون حالت خاص و سکوت خاص، خیلی بشاش و خندان بود؛ خیلی خیلی... آنجا با خنده به من گفت بیا با هم یک عکسی بگیریم ، شاید این آخرین عکس من و تو باشد. وقتی این حرف را زد من تکان خوردم و..."

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
راوی: شهید حاج قاسم سلیمانی



همدانی
سیدالهدای
سکندر

کتاب مدافعان حرم

"کارگردان خداست، ما همه
بازیگریم"

به حاج قاسم سلیمانی گفتیم
آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها خیلی
تهدید می‌کنند، مراقب باشید!
نقش شما در این جبهه منحصر به
فرد است. اگر به شهادت برسید،
این جبهه ضربه می‌خورد... ایشان
گفت همه این کارهایی که شده،
کار خداست. کارگردان اوست، ما
همه بازیگریم... با آمدن و رفتن ما
هم چیزی عوض نمی‌شود...



کتاب مدافعان حرم ناصر کاوه
به روایت: شهید سید محمد حجازی

کتابخانه حضرت

حجازی
محمد

سید

شهید





اولین شهیدمدافع حرم، چه کسی است!؟

سال ۹۰ همامان زمان که مصطفی احمدی‌روشن رابه شهادت رساندند، به فاصله چند روز بعد محرم ترک در سوریه به شهادت رسید و در بهشت زهرا تهران قطعه ۵۳ پیگر مطهرش به خاک سپرده شد. در تهران اول دی سال ۵۷ فرزندى از خانواده ترک به دنیا آمد که سالها بعد به قول رهبر معظم انقلاب یکی از اولیای الهی شد. نامش را محرم گذاشتند. زیبا زیست و زیبا از این دنیا رفت. محرم از همان بچگی‌اش در بسیج محل فعالیت مستمری داشت و علاقه بسیاری برای رفتن به مناطق جنگی داشت. محرم بزرگترین آرزویش بود که رخت نظام بپوشد و یک پاسدار باشد. و به آرزویش هم رسید. در فتنه ۸۸ نه به عنوان پاسدار بلکه یک بسیجی رو در روی فتنه گران بادوستانش ایستاده بودند. شب تاصبح منزل نبودند، یا اینکه نیمه‌های شب تاصبح به بیرون ازمنزل می رفتند. شهید محرم دریگان آموزش تخریب سپاه قدس مشغول به خدمت شد و از فرماندهان توانمند بود که از اوایل جنگ سوریه مسئولیت آموزش رزمندگان مدافع سوری را بر عهده داشت. محرم در سازماندهی نیروهای مردمی برای "انهدام نیروهای تکفیری داعشی" نقش پر رنگی داشت و در سال ۹۰ بر اثر انفجار به شهادت رسید. او جزو اولین کسانی قرار می گیرد که برای دفاع از حرم جانفشانی کرد تا به خیل شهدای کربلا بپیوندد. همسر شهید می‌گوید: خرداد سال ۸۲ با محرم بر سر سفره عقد نشستیم. خانواده ما و خانواده محرم هر دو در یک هیات می رفتیم و مادر محرم من را در هیات دید و پسندید... همیشه دوست داشتم همسر آینده ام با ایمان و صادق باشد... وقتی با محرم برای اولین مرتبه هم صحبت شدم از بسم الله که اول حرفهایش گفت تا آخر حرفهایش که تمام شد فهمیدم محرم همان کسی است که من در ذهنم دنبالش هستم.

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

شهید محرم ترک

وقتی اسرائیل سال ۱۹۸۲ تا بیروت را اشغال کرد، سیدعباس موسوی، مقاومت اسلامی را تأسیس کرد که این مقاومت تا امروز هم ادامه دارد... بعد از ترور شیخ راغب حرب، سید عباس برای سخنرانی به کنار مزار ایشان می رود. بعد از سخنرانی، به کنار مزار شهید شیخ راغب حرب می رود. دستش را روی قبر او می گذارد و به احمد، پسر شهید شیخ راغب حرب نگاه می کند و می گوید: وصیتی داری که بخواهی برای پدرت برسانی؟.... در راه برگشت به بیروت سید عباس همراه همسر و فرزندش با یک موشک که شش هزار درجه گرما داشت، ماشین سید را می زنند که مطمئن باشند، کسی در آن زنده نمی ماند. دو محافظی که کنار سید نشسته بودند، فقط قسمتی از بدنشان می سوزد. اما شهید نمی شوند. چون سید قبلاً به آنها گفته بود: کسی از همراهان من، به سبب من شهید نمی شود... آن دو محافظ، بعدها خوب می شوند و چهلم شهادت سید را هم می بینند. اما سید عباس موسوی به همراه همسر و فرزندش در ۱۹۹۳/۲/۱۶ به شهادت می رسند...

کتاب خاطرات دردناک، ناصرکاوه



مجلس المحدثین

موسوی
عباس
سید
شهید



اولین دیدار ما در لبنان بود. بعد از اینکه ایشان به فرماندهی نیروی قدس منصوب شد، آمد لبنان. اینجا در جلسه‌ی معارفه همدیگر را دیدیم. من قبلیش حاج قاسم را نمی‌شناختم. یعنی همدیگر را ندیده بودیم. خیلی زود مشخص شد شخصیت حاج قاسم طوری است که یک فرمانده نظامی صرف نیست، بلکه مسائل امنیتی را هم خیلی عمیق و جدی می‌فهمد... درست است که او فرمانده نیروی قدس بود، اما در تهران نمی‌نشست. بلکه به میدان‌های عملیات و خطوط مقدم می‌رفت. وقتی از مکتب حاج قاسم صحبت می‌کنیم معنی‌اش خطرپذیری است. همیشه به دهان مرگ می‌رفت. تأسیس نیروی موشکی مقاومت لبنان کار بسیار پیچیده‌ای بود. نیازمند خلاقیت، اندیشه، دقت و آرامش بود. و این‌ها همه چیزهایی بود که به واسطه‌ی شخصیت حاج قاسم سلیمانی و حاج عماد مغنیه و تهرانی مقدم و... ممکن شد. ما اطلاعات زیادی را از اسرائیلی‌ها پنهان کرده بودیم. من قاطعانه می‌گویم اسرائیلی‌ها در طول جنگ نه توانستند بفهمند من کجا هستم، نه حاج قاسم، نه حاج عماد و نه اتاق‌های عملیات مرکزی... تنها درخواستی که سردار سلیمانی از ما کرد برای عراق بود و آن هم فرستادن ۱۳۰ فرمانده میدانی حزب الله به جنگ با داعش...

کتاب مدافعان حرم، ناصرکاوه

سخنان مهم سید حسن نصرالله در مورد نقش سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی فرمانده محور مقاومت و فرمانده سپاه قدس سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران

نصرالله
سید حسن



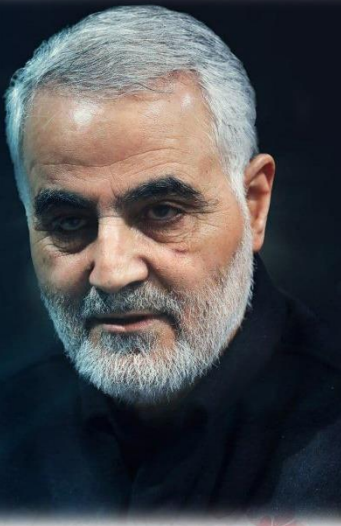
کتاب مدافعان حرم



بیک شب حاج قاسم سلیمانی پیش
من آمد و گفت: الان ساعت ۱۲ شب
است و من تا طلوع آفتاب ۱۲۰
فرمانده عملیاتی لبنانی از شما
می‌خواهم!... من گفتم حاجی، الان
ساعت دوازده شب است. من از کجا
برای شما ۱۲۰ تا فرمانده عملیات
بیاورم؟ گفت راه حل دیگری نداریم.
اگر بخواهیم با داعش مقابله کنیم، از
مردم عراق دفاع کنیم، از عتبات
مقدس مان و حوزه علمیه دفاع کنیم،
چاره دیگری نداریم. او گفت، من از
شما فرماندهان میدانی می‌خواهم و
می‌خواهم آنها را با همان هوپیمایی
که خودم می‌روم بعد از نماز صبح
ببرم. عملاً هم نماز صبح شان را
خواندند و با حدود پنجاه یا شصت نفر
از فرماندهان میدانی حزب‌الله رفتند.
حاج قاسم آن فرماندهان را به
جبهه‌های عراق برد. او الحمدلله
رزمنده در عراق زیاد است. داوطلب
خیلی هست. ولی به فرماندهانی
برای مدیریت این رزمنده‌ها احتیاج
دارم و تا از من تعهد نگرفت که تا دو
یا سه روز بعد بقیه فرماندهان را
برایش اعزام کنم راه نیفتاد!...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم. ناصر کاوه
راوی: دبیرکل حزب‌الله لبنان، سید حسن نصرالله

سلیمانی
قاسم
شهید



کتاب من قاسم سلیمانی هستم



مادر من یک زن فوق العاده است... خبر شهادت بابا که رسید رفت و دو رکعت نماز خواند. همه را مامان آرام کردیدون اینکه حرفی مستقیم به ما بزند وقتی دید در مواجهه با پیکر بابی بی تاب شده ایم، خطاب به بابا گفت الحمدلله که وقتی شهید شدی کسی خانواده ات را به اسارت نگرفت و به ما جسارت نمی کند... همین یک جمله ما را آنقدر خجالت داد که آرام شدیم. بعد خودش رفت و وقتی مراسم تشییع برگزار می شد یک ساعت در قبری که برای بابا آماده کرده بودند ماند و "قرآن و زیارت عاشورا خواند..."

خبر "شهادت جهاد" را هم که شنید همین طور. دلم سوخت وقتی دیدمش برادرم جهاد هم مثل بابا شده بود... مادرم، خون ها را شسته بودند ولی جای زخم ها و پارگی ها بود. جای کیبودی و خون مردگی ها... تصاویر "شهادت بابا و جهاد" با هم یکی شده بودند و یک لحظه به نظرم رسید من دیگر نمی توانم تحمل کنم. باز مادر غیر مستقیم من و مصطفی را آرام کرد، وقتی صورت جهاد را بوسید گفت: ببین دشمن چه بلایی سر جهادم آورده... "البته هنوز به اربا-اربا نشده،" و با لحنی بغض الود گفت: لا یوم کیومک یا ابا عبدالله... باز باصبرش غوغا به پا کرد. بعد هم مادرم خودش رفت توی قبر جهاد... سه ساعت قرآن، زیارت عاشورا و دعا خواند در قبرس...

کتاب خاطرات دردناک، ناصرکاوه
 راوی فاطمه دختر شهید عماد مغنیه
 و خواهر شهید جهاد مغنیه...

مغنیه
 وفا

کتاب خاطرات
 ناصرکاوه



الله

روز ۱۲ فوریه ۲۰۰۸ "عماد فایز مغنیه، معاون دبیرکل حزب لبنان در دمشق، در جلسه ای با برخی از رهبران فلسطینی و مسئول یکی از بخش‌های جهادی حزب‌الله و تعدادی از اعضای سپاه پاسداران، که درباره آموزش‌های نظامی بود حضور مییابد!... شهید مغنیه زودتر جلسه را ترک می‌کند و بعد از دقایقی صدای انفجار به گوش می‌رسد!... منابع مذکور می‌گویند که ۳ تیم رصد و پیگیری، تیم اجرا عملیات و تیم خروج عوامل در محل ترور بودند!... همچنین یک پهپاد مدل "هارون" در محل ترور مشاهده شد که رادار گریز بود و رادارهای سوری توان کشف آن را نداشتند!... دستگاه شنودی از یگان ۸۲۰۰ اسرائیل هم در محل کشف شد که تماس‌های نیروهای امنیتی را رصد کند!... یوسی کوهن رئیس تیم ترور شهید عماد مغنیه بود که بعدها به ریاست سازمان موصاد رسید! گفت: منابع اسرائیل در شب ترور اقدام به انجام رزمایشی تحریک آمیز در سواحل لبنان کردند. همچنین یک زیر دریایی صهیونیستی از نوع "دلفین" نیز در آب‌های منطقه دیده شد، تا حزب الله را مشغول و نگاه آن را از سوریه منحرف کند!... این حجم سنگین کار اطلاعاتی و امنیتی برای ترور کسی بود که تا سالها سرویس‌های جاسوسی غرب حتی یک عکس هم از او نداشتند!... تا جایی که FBI مدعی شد او برای تغییر چهره از جراحی پلاستیک استفاده میکرد!... آمریکا برای کوچکترین اطلاعاتی در مورد او جایزه ۲۵ میلیون دلار تعیین کرده بود!...



کتاب خاطرات

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه
خاطرات ترور شهید عماد مغنیه
معاون دبیرکل و معزز متفکر حزب الله لبنان
از زبان سران اشغالگر قدس

نصفه
عمار
شهادت



مادر شهید عماد مغنیه خطاب به سید حسن نصر الله دبیرکل حزب الله (پس از شهید شدن سه پسرش و شهادت نوه اش جهاد مغنیه)، ضمن عذرخواهی از او اعلام کرده است که دیگر هیچ یک از فرزندانش برای او باقی نمانده تا تقدیم راه خدا کنند... شهید عماد مغنیه، معاون دبیرکل و مغز متفکر حزب الله لبنان بود که بیشترین عملیات نظامی علیه اسرائیل را به نام خود ثبت کرد... این شهید والا مقام توانسته بود شاگردانی تربیت کند که در جنگ ۳۳ روزه، در زمین، تانک های فوق مدرن نسل پنجم مرکاوا، در هوا هلیکوپتر های فوق مدرن آپاچی، و در دریا کشتی جنگی فوق مدرن ساعر را منهدم کنند!... گزارش های دستگاه های اطلاعات نظامی اسرائیل از سربازان ارتش اسرائیل حاکی از وجود چریک هایی بود، که همه جا بودند ولی در عین حال هیچ جا نبودند!... به طوری که بسیاری از سربازان ارتش دچار افسردگی های شدید شدند!... او در بعلبک قله دو کوه را به هم متصل کرده بود و یک مسیر هوایی ایجاد کرده بود!... شهید حاج قاسم سلیمانی در رابطه با شهید عماد مغنیه می گوید: او مثل یک شمشیر ضربه میزد و مثل یک شبح ناپدید می شد!...

کتاب مدافعان حرم، ناصرکاو
خاطراتی از مادر شهیدان مغنیه از فرماندهان حزب الله لبنان

بِسْمِ
سَلَامِ
اَللّٰهِ

مجلس الشورى
الاسلامى



"سادگی حاج قاسم"

یکی از شب‌ها که حاجی در استان ما حضور داشتند، چند تن از دوستان و هم‌زمان که با ایشان همراه بودیم، اصرار کردیم که برای استراحت شب را به منزل ما بیایند و ما میزبان آنها باشیم، که این توفیق الهی نصیب خانواده ما شد و آن شب را در منزل ما که در شهر بندرعباس و در مجموعه منازل سازمانی سپاه بودسیری کردند آن شب چون "دیر وقت شده بود" و حاج قاسم خسته بودند فرصتی برای صحبت با ایشان نبود. و طبق معمول و رسم "مهمان نوازی" بعد از پذیرایی مختصری، وسایل تشک و پتو برای خواب آوردیم... "حاج قاسم در کمال سادگی گفتند اینها چیه؟" یعنی ما روی پتو و تشک گرم و نرم بخوابیم؟ نه همه اینها را جمع کنید، من فقط روی زمین و تنه‌بابک بالش می‌خوابم...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه راوی: علی دانشمند از رزمندگان دفاع مقدس



قاسم سلیمانی
سکندر

کتاب من قاسم سلیمانی هستم

یک هفته قبل از شهادتش از سوریه خانه آمد، پنجشنبه شب بود نصف شب دیدم صدای ناله و گریه جهاد می‌آید. رفتم در اتاقش از همان لای در نگاه کردم دیدم جهاد سرسجاده مشغول دعا و گریه است و دارد با امام زمان (عج) صحبت میکند. دلم لرزید ولی نخواستم مزاحمش شوم، وانمود کردم که چیزی ندیدم. صبح موقعی که جهاد می‌خواست برود موقع خداحافظی نتوانستم طاقتم بیارم از او پرسیدم پسرم دیشب چی می‌گفتی؟... چرا اینقدر بی‌قراری می‌کردی؟... چی شده؟... جهاد خواست طفره برود برای همین به روی خودش نیاورد و بحث را عوض کرد. من به خاطر دهره ای که داشتم این بار با جدیت بیشتر پرسیدم و سوالاتم با جدیت تکرار کردم، گفت چیزی نیست مادر... من نماز می‌خواندم دیگر... دیدم این طوری پاسخ داد نخواستم بیشتر از این پافشاری کنم و ادامه بدهم گفتم باشه پسرم... مرابوسید وبغل کرد و رفت. بعد از شهادتش، متوجه شدم آن شب به خداوند و امام زمان (عج) چه گفته و بین شان چه گذشته و آن لحن پر التماس برای چه بوده است...

مدت طولانی بعد شهادتش اومد به خواب. بهش گفتم: چرا دیر کردی؟... منتظرت بودم! گفت: دیر کردیم... طول کشید تا از بازرسی ها رد شدیم... گفتم: چه بازرسی؟... گفت: بیشتر از همه سر بازرسی نماز و ایستادیم... بیشتر از همه درباره "نماز صبح" می‌پرسند....

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
راوی مادر شهید جهاد مغنیه و همسر شهید عماد مغنیه

مغنیه
کجا
سکینه

مجلس ائمه
المرکز

مصطفی بدرالدین امین معروف به
فؤاد صعب، سامی عیسی و ذوالفقار
حزب الله لبنان بود. او برادر همسر عماد
مغنیه بود و جانشین شهید حاج عماد
مغنیه، فرمانده شاخه نظامی حزب الله
لبنان بود که بعد از شهادت مغنیه طی
ترور سال ۲۰۰۸ در دمشق، فرماندهی
نظامی نیروهای مقاومت لبنان را در
اختیار گرفته بود، یکی از اعضای
شورای مرکزی حزب الله لبنان بود و
همواره از سوی سازمان های جاسوسی
اسرائیل، آمریکا و انگلیس تحت
تعقیب قرار داشت و بارها از عملیات
ترور جان سالم به در برده بود. این
فرمانده بزرگ در رأس نبرد با طرح
آمریکایی - صهیونیستی در منطقه بود
و در جهاد و رویارویی با گروه های
تکفیری در سوریه مصمم بود. مسئول
ارشد نیروهای مقاومت اسلامی در
جبهه های سوریه بود و به مدت ۵ سال،
از زمان حضور حزب الله در سوریه تا روز
شهادتش، بامداد جمعه در تاریخ ۲۲
اردیبهشت ۹۵ در انفجاری در نزدیکی
فرودگاه بین المللی دمشق که به
شهادت رسید، این سمت را به عهده
داشت.

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه

بدرالدین
مصطفی
صعب
شهید



"سمیر قنطار" در حالی که تنها ۱۶ سال داشت به همراه سه تن از جبهه خلق برای آزادی فلسطین به شمال اراضی اشغالی نفوذ کردند و به محل اقامت "دانی هاران" بزرگترین دانشمند اتمی رژیم صهیونیستی در شهر "نهاریا" یورش بردند و جهت انجام عملیات تبادل اسرا با زندانیان فلسطینی او را اسیر کردند. در همین زمان با نیروهای پلیس مواجه و با آنان درگیر شدند که در جریان این درگیری یکی از نیروهای پلیس رژیم صهیونیستی کشته شد. در این درگیری دو تن از همراهان قنطار شهید می شوند، ولی خود وی و "احمد أبرص" دستگیر شدند... سمیر در دادگاهی صوری به پنج بار حبس ابد و نیز ۴۷ سال حبس محکوم شد... آزاده معروف لبنانی است که بعد از سپری کردن حدود سه دهه اسارت که در جریان تبادل اسرای لبنانی با اسرائیل در آزاد شده بود، در حمله جنگنده‌های صهیونیستی به شهر جرمانا در حومه جنوبی دمشق به شهادت رسید...

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه

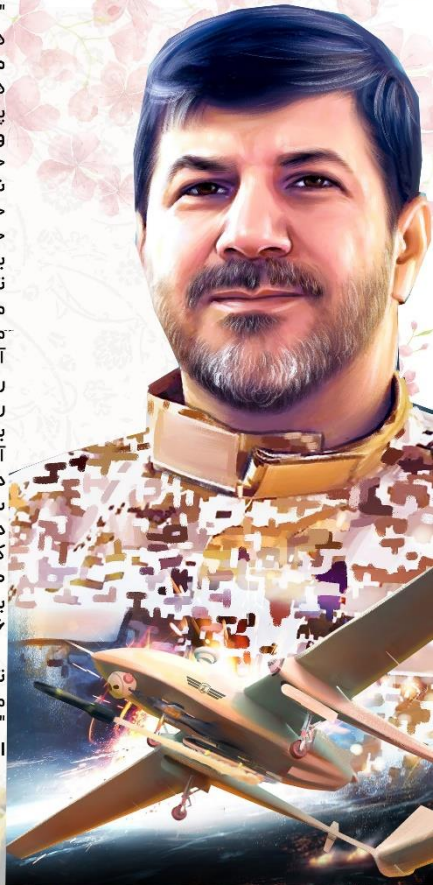
قنطار
سمیر
شکیر

کتابخانه حضرت زینب



"حسان اللقیس" از جمله فرماندهان ارشد و با هوش حزب الله و "مسئول توسعه ارتباطات موشکی حزب الله بود که در عین گمنامی سال ها در کنار دوستان و هم زمان خود در زمینه پیشرفت های نظامی حزب الله سهم ممتاز و ویژه ای داشت. وی از دوران نوجوانی با سید حسن نصر الله آشنا بوده و تا آخرین لحظات شهادت در حالی که سیدمقاومت بر بالین او حاضر شده به قافله شهیدمالحق شد. سرویس جاسوسی رژیم صهیونیستی بارها سعی کرده بود که حاج حسان را ترور کند، که در یکی از ترورهای ناموفق پسر حاج حسان به شهادت می رسد. ساختمانی را در منطقه شیخ هدف موشک قرار دادند که پسر بزرگ او "علی رضا" در آن به شهادت رسید... ۶ ماه پس از جنگ ۳۳ روزه و شهادت علی رضا، ضربه سخت دوم بر روحیه حسان وارد شد و دختر ۱۵ ساله اش آیه، بر اثر حادثه فوت کرد. این مسئله برای او گران آمد. حسان وابستگی شدیدی به خانواده اش داشت. حسان اللقیس کسی است که رئیس سابق سرویس اطلاعاتی موساد متیبر داگان، درباره ی او گفته بود: "قطعا اودلیل اصلی است که به حزب الله قدرت نظامی داده است که ۹۰ در صد کشورها از آن بی بهره اند؛ با قطعا او بر ساخت سیستم پایدار و مستحکم در سال ۲۰۰۶ با حاج عماد مغنیه کار کرده است... با آن مرد مامور خرید تجهیزات نظامی و تکنولوژیکی حزب الله است..." رابطه سید مقاومت با حسان همچون پلک و چشم بود. "حسان اللقیس؛ فرمانده گمنامی که دانش و معارف تکنولوژی های نظامی بود..."

کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصر کاوه



حسان اللقیس

شهید





ذوالفقار قبل از شهادتش در خواب دیده بود که سرش بریده می‌شود. او بیدار می‌شود و مجدداً به خواب می‌رود که این بار امام حسین (ع) را در خواب می‌بیند که ایشان به ذوالفقار می‌فرماید: «عزیز من! سر تو را خواهند برید همانطور که بر سر من در واقعه کربلا گذشت. اما دردی حس نخواهی کرد، چون فرشتگان از هر طرف تو را دربر خواهند گرفت.» چندی بعد، خوابش تعبیر شد و همانگونه که در خواب دیده بود، به دیدار مولایش امام حسین (ع) شتافت...

شهید حاج قاسم سلیمانی، در بیان مصداق و مثال عینی درباره قدرت ایدئولوژی مبتنی بروحی خاطره «شهید ذوالفقار عزالدین» را گفت که، بغض گلوی خودش و حاضرین در مراسم را گرفت. او گفت که «نوجوان ۱۸ ساله ای که در سوریه شهید شد به مادرش می‌گوید، با توجه به خوابی که دیده‌ام این آخرین ناهاری است که باهم می‌خوریم، مادر اجازه تعریف خواب را نمی‌دهد. اما ذوالفقار برای دوستانش این گونه تعریف کرده بود که، دو شب است خواب می‌بینم که روی سینه‌ام نشسته‌اند تا سرم از تنم جدا کنند، فریاد می‌زنم و آنوقت است که امام حسین (ع) می‌آید و می‌گوید، نترس عزیزم، درد ندارد سر من را هم ببرند، ولی درد نداشت...»

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

شهید
ذوالفقار عزالدین

علی مصطفی حیدر، به تاریخ ۲ دی ماه
 ۱۳۷۳ شمسی، در روستای سکسکیه
 واقع (جنوب لبنان) متولد شد. وی در
 نوجوانی به صغوف، مقاومت اسلامی
 پیوست و چندی قبل، داوطلبانه به
 مدافعان حرم بانوی مقاومت حضرت
 زینب کبری(س) در سوریه ملحق شد...
 شهید زینبی، علی مصطفی حیدر
 معروف به "جواد... رسانه‌های لبنانی
 به واسطه چهره درخشان و دلنشین
 این مجاهد شهید، از او با عنوان "قمر
 جنوب" یاد می‌کنند... تکه کاغذ
 کوچکی است که پس از شهادت از
 جیب شهید علی حیدر پیدا شد و
 حاوی آخرین نوشته‌ی او است که به
 خون پاکش نیز آغشته شده در این
 دست نوشته آمده است: ای مولای
 من!... من بهشت و نعمت‌ها و
 درختان و جاودانگی‌اش را
 نمی‌خواهم... من به چیزی بزرگ‌تر
 طمع دارم. بهشت من، بودن در کنار
 "اباعبدالله (ع) است"



شهدای
 ایستادگی

صد
 مصطفی
 علی
 شهید



از کوچه پس کوچه های هشت
سال دفاع مقدس تا خیابان های
بیروت و عرصه مقاومت، فریاد از
خود گذشتگی بزرگ مردی کوچک
است که به گوش میرسد... همه
می گویند از شهید حسین فهمیده
یاد گرفت، رهبر سیزده ساله ایی که
با نثار و اهدای جان خود حماسه ایی
بزرگ آفرید. علی هم شاگرد مکتب
همان فهمیده بود، که پدرش
هم گفت: پسر من علی
شهادت طلبی را از حسین یاد
گرفت. درس شهادت آموخت و شد
قمر استشهادیون، عاشق سربازی در
رکاب امام زمان بود و تشنه
شهادت در کنار ایشان. اما دفاع از
حریم الهی را افضل تر دید و
سرانجام در اولین روز از اولین ماه
سال، طی عملیات شجاعانه شهید
شیرین شهادت نوشید و تا همیشه
میهمان آسمان های بیروت شد...



کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
شهید مدافع حرم، علی منیف اشمر

کتابخانه حضرت زین العابدین

اشمر
علی منیف
شهید



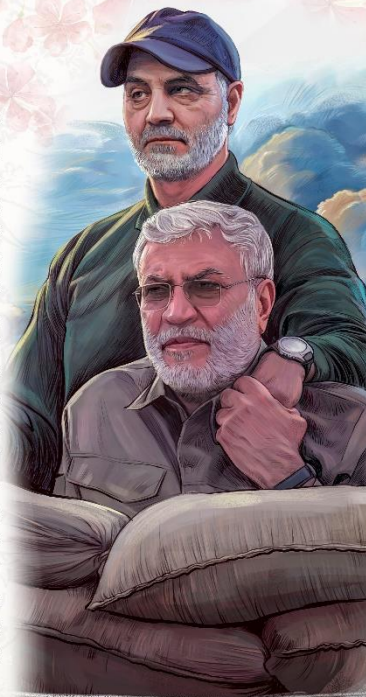
«آشنایی با عملیات آذرخش کبود و ترور شهید سلیمانی و یارانش»

«آذرخش کبود» نام حمله هوایی تروریستی آمریکا به فرودگاه بغداد بود که به ساعت ۱:۰۷ بامداد ۱۳ دی ۱۳۹۸ به دستور ترامپ انجام شد... طی این حمله کاروان خودروهایی که از فرودگاه بین‌المللی بغداد برای انجام دیدار با نخست‌وزیر عراق خارج شده بودند، هدف راکت قرار گرفتند و چندین نفر دیگر به همراه قاسم سلیمانی، (فرمانده جبهه مقاومت) از جمله ابومهدی المهندس، (جانشین فرماندهی حشد شعبی) به شهادت رسیدند.

هوایپمای ایرباس ای۳۲۰ حامل شهید قاسم سلیمانی در ساعت ۱۲ نیمه‌شب به وقت ایران از دمشق برخاست و کمی مانده به یک بامداد جمعه ایران در بغداد فرود آمد. از لحظه فرود هوایپما تا شلیک راکت از پهپادها، بیش از ۱۵ دقیقه طول نکشیده است...

ایده این عملیات تروریستی از ابتدای دوره ریاست جمهوری "ترامپ" و زمانی که "مایک پومپئو ریاست سیا" را بر عهده داشت، طراحی و برنامه ریزی شده بود....

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منابع: نیویورک تایمز، دوپچه‌وله، واشینگتن پست



کتاب من قاسم سلیمانی هستم





عملیات آذرخش کبود و ترور شهید قاسم سلیمانی
 دوپچه‌وله در گزارشی نوشت: هواپیمای مسافری ایرباس 320 e حامل ژنرال قاسم سلیمانی در ساعت ۱۲ نیمه‌شب به وقت ایران از دمشق برخاست و کمی مانده به یک و نیم بامداد جمعه ایران در بغداد فرود آمد. از ساعتی قبل از ورود هواپیمابه فرودگاه بغداد، نشانه‌هایی از نزدیک بودن زمان ورود یک شخصیت مهم دیده می‌شد. بعداً معلوم شد که نیروهای حشد شعبی در تدارک استقبال از ژنرال سلیمانی بوده‌اند. دقایقی پس از فرود هواپیما و استقبال ابومهدی المهندس از قاسم سلیمانی و همراهانش، آن دو به همراه «سه تن دیگر سواریک تویوتا شدند و پنج نفر دیگر در تویوتا» دوم نشسته و به سوی شهر حرکت کردند. از لحظه فرود هواپیما تا شلیک راکت از پهپادها، بیش از 15 دقیقه طول نکشیده‌است. ایده این عملیات از ابتدای دوره ریاست جمهوری ترامپ و زمانی که مایک پومپئو ریاست سیا را برعهده داشت ایجاد شد... در ۲۲ دی ۱۳۹۸، روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز در گزارشی نوشت که برنامه‌ریزی برای ترور ژنرال قاسم سلیمانی ۱۸ ماه طول کشید و آمریکا از یک و نیم سال قبل در حال طراحی «کشتن ژنرال قاسم سلیمانی» بود. روزنامه واشینگتن پست نوشت که «کشتن ژنرال سلیمانی بخشی از یک برنامه گسترده‌تر برای کشتن، فرماندهان سپاه پاسداران و سران نیروهای نیابتی ایران در منطقه است»... آذرخش کبود قبلاً نام یک بازی رایانه‌ای بود که در آن «باید ژنرال دریکو» با حمله هوایی کشته می‌شد...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

کتاب من قاسم سلیمانی هستم



"شهید قاسم سلیمانی"

«اولویت من شکست داعش و مسلحین است. اگر این‌ها پیشروی کنند ابتدا عراق را می‌گیرند و سپس به "مرزهای ما حمله می‌کنند". مضاف بر اینکه ما در عراق و سوریه عتبات را داریم ... "حفظ حریم اهل بیت خط قرمز ماست."

حاجی در رابطه با سوریه هم این چنین موضعی داشت حاج قاسم می‌گفت: اگر "حکومت سوریه سقوط کند باعث می‌شود که این کشور چندقاره شود" و در این صورت "بعد از سوریه دشمنان به لبنان حمله می‌کنند" و آنجا را "درگیر جنگ" می‌کنند و در نهایت در صورت پیروزی مسلحین ما "پایگاه مقاومتی که در مقابل اسرائیل" تشکیل دادیم را از دست می‌دهیم. در واقع امروز عمده هراس آمریکا و دشمنان ما از تجهیزات نظامی نیست بلکه آنها از پایگاه‌هایی که مادر نزدیکی اسرائیل داریم در هراسند. حاجی "تمام تلاش این بود برای جلوگیری از پیشروی مسلحین به سمت مرزهای ایران از حکومت‌های موجود در این کشورها دفاع کند". سردار سلیمانی در این راه با هیچ کسی من جمله "پوتین و بشار اسد" تعارف نداشت او "مواضعش را خیلی قاطعانه" اعلام می‌کرد و به "صورت جدی اتمام حجت" می‌کرد... هر وقت هم بین "گروه‌های مختلف" مسلمان در عراق اختلافی رخ می‌داد به حاجی رجوع می‌کردند... حرفی را که شهید سلیمانی می‌زد برای گروه‌های عراقی فصل‌الخطاب بود. راوی: سردار شجاعی معاون سابق تشریفات نیروی قدس

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



قاسم سلیمانی
شکوه

کتاب من قاسم سلیمانی هستم



الله

"حجت خدا در مقابل چشم همه"

امام خامنه‌ای: «شهید حججی راخدای متعال مثل یک حجتی امروز در مقابل چشم همه گرفت.»
رهبر انقلاب، ۵ مهر ۱۳۹۶ در کناریپیکر مطهر شهید محسن حججی فرمودند: «خدا شهید شما را عزیز کرد؛ ببینید چه غوغایی درکشور راه افتاده به خاطر شهادت این جوان... شهید خیلی هستند؛ همه ی شهدا هم پیش خدای متعال عزیزند؛ لکن یک خصوصیتی در این جوان وجود داشته... - خداوند هیچ وقت کارش بدون حکمت نیست - "اخلاص" این جوان و آن "نیت پاک این جوان" و "به موقع حرکت کردن این جوان و نیاز جامعه" به این جور شهادتی، این "موجب شده که خدای متعال"، نام این جوان شما، شهید شما را بلند کرد؛ بلند مرتبه کرد. کمتر "شهیدی را ما سراغ داریم" که این جور خدای متعال او را در چشم همه عزیز کرده باشد. خداوند جوان شما را عزیز کرد.....»

امام خامنه‌ای، در ۱۱ مهر ۱۳۹۶ در دیدار با خانواده شهید حججی فرمودند: «امروز نام حججی یک نام برجسته و ممتاز و درخشانی در سرتاسر کشور شده، این به برکت مجاهدت جوان شما و شهادت مظلومانه او است.» ایشان از "شهید حججی" با عناوین «نماینده و سخنگوی شهدای مظلوم و بدون سر»، «نماد شهادت مظلومانه و شجاعانه» و معجزه انقلاب یاد کرده است...

کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصر کاوه

حججی
سخن
سنگین

کتابخانه حضرت امام



شهید اسکندری در اغلب عملیات‌های زمان جنگ شرکت داشت و ۱۵ بار مجروح شده بود... اما در سوریه اسکندری با مشتهای گره کرده، عین فیلم‌های مستند تلویزیونی دفاع مقدس، تا نیم‌تنه از خاکریز بیرون میزد. تکبیرهای بعد را یکی بعد از دیگری گفت. توی آن اوضاع، به این فکر کردم در موقعیتی که همه سوراخ می‌خوردن برای پنهان شدن اسکندری چطور زیر تیر وترکش، خونسرد و آرام، سینه چسبانده روی خاکریز و با کلاش، مسلحینی را که نزدیک می‌شوند، تک تک نشانه می‌رود و می‌زند. بعد مشته بالا می‌کند و فریاد می‌زند **الله اکبر!**... سبک جنگیدن اسکندری روی دونیروی دفاع وطنی کنارش هم تاثیر گذاشته بود و کم‌کم، آن دوهم به شیوه او جنگیدند و همین مقاومت سه‌نفره از داخل تاج کتیبه، باعث شد دشمن نتواند پنجاه متر آن را برای رسیدن به تل مورک طی کند. اسکندری و دو سوری بر مسلحان محور راه را بسته بودند و خاکریزهای دیگر را هم پوشش می‌دادند. دشمن فهمید و آتشش را متمرکز کرد بر جایی که اسکندری موضع گرفته بودند... سرانجام شهید "عبدالله اسکندری" توسط تک‌تیرانداز به شهادت رسید و نخستین شهید مدافع حرم ایرانی بود که به دست داعش، سرش از بدن جدا شد...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

شهید

عبدالله اسکندری

کاظم عبدالامیر شکنجه گری که به شهادت رسید!؟
 کاظم بدترین رفتار را با ما اسرا داشت. گاهی
 آقای ابوترابی را چنان کتک می‌زد که ایشان
 تا مرز شهادت می‌رفت. آرزوی ما این بود که
 کاظم مرخصی برود. یک هفته رفت مرخصی،
 ولی دو روز زودتر به اردوگاه برگشت و دیگر
 یک آدم دیگر شده بود. دیدیم کنار روشویی
 چند دقیقه با آقای ابوترابی صحبت می‌کرد. از
 ایشان پرسیدیم کاظم چه می‌گفت؟... ایشان
 گفتند کاظم می‌گفت سر صبحانه با مادرم
 نشسته بودم که پرسید تو در اردوگاه اسرا
 آنها را شکنجه می‌کنی؟... کاظم تعجب
 می‌کند. دوباره مادرش می‌پرسد آیا سیدی در
 بین اسرا هست که تو او را شکنجه کرده
 باشی؟... دیشب حضرت زینب (س) را در
 خواب دیدم که می‌گفت چرا فرزندت اسیری
 از قافله اسرای ما را آزار و اذیت می‌کنی؟...
 مادرش می‌گوید شیرم حلالیت نیست اگر آنها
 را اذیت کنی. کاظم متحول و از این رو به آن
 رو شد... جنگ تمام شد و پس از سقوط
 صدام، کاظم به ایران آمد و از تک‌تک ۹۰ نفر
 اسیران حلالیت طلبید. به مشهد رفت و سر
 خاک آقای ابوترابی از ایشان هم درخواست
 حلالیت کرد. در جنگ سوریه، کاظم به عنوان
 مدافع حرم به سوریه رفت و در حرم حضرت
 زینب (س) با تیر مستقیم دشمن به شهادت
 رسید...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
 راوی: برادر آزاده، حاج سعید اوحدی

عبدالامیر
 کاظم
 شهید

کتاب شهدا و اهل بیت





از همان روزهای ابتدایی که جنگ سوریه شروع شد، برادرم راهی شد. وقتی آتش جنگ بالا گرفت برادرم نیز مدت مرخصی‌هایی که به تهران می‌آمد، را کوتاه کرد و بیشتر در منطقه ماند. حتی چند سال به ایران بازنگشت و من هم آخرین بار دو سال پیش بود که وقتی برای برگرداندن وسایل همسر شهیدم به سوریه رفتم، برادرم را آنجا دیدم. خود حاج اصغر هم آخرین بار عید فطر دو سال گذشته بود که به ایران آمد و به خانواده سر زد و از آن به بعد دیگر نیامده بود. همه این‌ها به دلیل مسئولیت سنگین اش در منطقه بود. همسر من شهید محمد پورهنگ در ایران صمیمی‌ترین رفیق برادرم، شهید پاشاپور بود. آن‌ها در یک جبهه می‌جنگیدند البته مناطق فعالی نشان با هم متفاوت بود... وقتی همسر من به شهادت رسید، حاج اصغر به "خاطر شرایط حساس منطقه نتوانست مسئولیتش را رها کند" و برای شرکت در مراسم شهید پورهنگ حاضر شود. شهید پاشاپور از یاران نزدیک حاج قاسم سلیمانی بود که بعد از شهادت او بسیار بی‌تاب و بی‌قرار وصل حاج قاسم بود و نهایتاً این فراق چندان طولی نکشید و بعد از حدود "یک ماه" او نیز به شهادت رسید. پیکر مطهر او توسط تروریست‌های احرار الشام (جبهه النصره) روده شده و نهایتاً پیکر بی سر این شهید توسط رزمندگان مدافع حرم بعد از گذشت چندین روز با دو اسیر جبهه النصره تبادل شده و به کشور بازگشت... پاشاپور متولد شهری بود و از او سه فرزند به یادگار مانده است...

این شهید پیکرش بی‌سر نبود بلکه سرش بی‌پیکر بود...

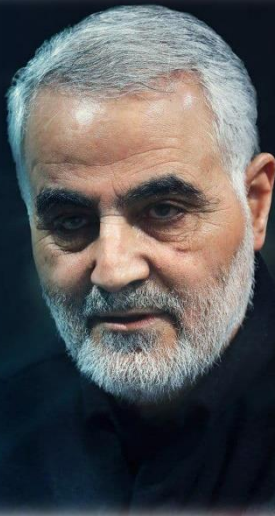
کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

راوی: خواهر شهید

اصغر پاشاپور

اللَّهُ

سر من، عقل من، لب من، شامه من، گوش من، قلب من، همهی اعضا و جوارح در همین امید به سر می‌برند؛ یا ارحم الراحمین!... مرا بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آن چنان بپذیر که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار تو را نمی‌خواهم، بهشت من جوارح توست، یا الله!... مشکلی که در کشور وجود دارد ارزش و اهمیت مسئولیت قدری خدشه‌دار شده است. وقتی شخصی برای پستی‌گزینش می‌شود این ظلم بر جامعه است که سؤال شود، "در خط چپ هستی یا راست؟.... اصلاح‌طلب هستی یا اصول‌گرا؟".... بلکه باید به لیاقت‌ها و قابلیت‌ها و امتحان داده‌ها توجه شود. برای همسرش نوشته بود: من جای قبرم را در مزار شهدای کرمان مشخص کرده‌ام. محمود می‌داند... قبر من ساده باشد مثل دوستان شهیدم. بر آن کلمه "سرباز قاسم سلیمانی" بنویسید نه عبارتهای عنوان دار.... بعد از نثار "جان" تنها یک "نام" برایش باقی ماند که به آن هم راضی نشد....



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم

شهید

کتاب من قاسم سلیمانی هستم



قسمتی از جنایات هولناک گروهک داعش

نیروهای داعش ۹۰ درصد سوریه و ۵۸ درصد عراق را اشغال کردند و حتی به دیوار زینبیه دمشق رسیدند... داعش زمانی که به نزدیکی حرم حضرت زینب (س) رسید بر روی دیوار حرم شعار می نوشت که هنوز بخشی از این شعارها موجود است... فرمانده داعش بر روی بی سیم خود در نزدیکی حرم حضرت زینب (س) رجز می خواند و می گفت که حضرت عباس(ع) کجایی که ما حضرت زینب را از قبر بیرون خواهیم کشید... داعش به منزلی در سوریه حمله کرد، در حالی که در این منزل چهار کودک به همراه پدر و مادر در حال غذا خوردن بودند، داعش سر یکی از دختران که ۹ سال بیشتر نداشت را برید به طوری که خون این دختر بر روی غذاها ریخت و خانواده دختر را مجبور کرد که این غذا را به همراه خون جگرگوشه شان بخورند... داعش نوزاد تازه به دنیا آمده را از دستان پدر و مادر می گرفت و آنان را لخت می کرد و بر سینه دیوار می چسباند و با نیزه با این بدن دارت بازی می کرد، داعش شکم مادر باردار را در مقابل چشم شوهرش پاره می کرد و شرط بندی می کرد که فرزندی که دختر است یا پسر، از شکم این مادر بیرون می آید...

کتاب خاطرات دردناک، ناصرکاوہ

قسمتی از سخنرانی سردار عبدالفتاح اهواریان
در مراسم جشن پیروزی جبهه مقاومت در مهدیه ورامین

کتابخانه تخصصی



روز اولی که سر کلاس دانشگاه حاضر می‌شود، هر کسی بلند می‌شده و خود را معرفی می‌کرده. مثلا یکی کارمند بوده یکی دیگر معلم و. آنزمان مصطفی گاوداری داشت و وقتی بلند می‌شود می‌گوید: من مصطفی صدرزاده هستم گاودار و متاهل...

با شخصی به اسم ابوحامد آشنا می‌شود. مصطفی آنجا می‌گوید می‌خواهم با بچه‌های فاطمیون به سوریه بروم. آنجا ابوحامد به او کد می‌دهد که حیف شد اگر افغانی بودی می‌توانستی. از همان جا این فکر در ذهن مصطفی جرقه می‌زند که خب می‌روم افغانی می‌شوم و برمی‌گردم. خیلی سریع و کمتر از دو ماه لهجه افغانستانی را یاد گرفت. به مشهد می‌رود تغییر چهره می‌دهد و، چون استعداد خوبی در یادگیری لهجه داشت خیلی سریع و کمتر از دو ماه لهجه افغانستانی را یاد گرفت...

رفته بودیم برای شناسایی قبل از عملیات حین برگشت، با توجه به فصل بهار و کشتزارهای گسترده ی تو منطقه، حاشیه ی راه بوته های بلندی که انتهای ساقه هاشون، خارهای توپی شکل (اندازه ی یه گردوی بزرگ) رشد کرده بود... و من رو وسوسه میکرد که با پوتینم بزخم زیرشون...بالاخره شروع کردم و اولیش رو با پوتینم هدف گرفتم و با دورخیزی، محکم زدم زیرش...که بعد از کنده شدن به هوا پرتاب شد.با خودم گفتم عجب کیفی داد. بعدش شروع کردم... دومی و سومی... تا اینکه سید ابراهیم صدام کرد... ابووووعلی... گفتم جانم باهمون لحن شیرین و قشنگش گفت:

قربونت بشم. آخه اینا هم موجود زنده هستن و همین کارت باعث میشه شهادتت عقب بیافته... کتاب گلخندهای آسمانی، ناصر کاوه

صدرزاده

مصطفی
سکندر





... شهید قاسم سلیمانی در صحبتی درباره شهید شاطری گفته بود، وقتی صحبت از شهید شاطری می‌کنیم حرف از یک فرمانده لشکر، فرمانده پادگان یا فرمانده نظامی منصوب شده نیست.... چرا دفاع مقدس ماتمبیل به یک مدرسه شد؟... مدرسه‌ای عمیق تر از دفاع مقدس پیدا نمی‌شود که "مدل رفتاری" حقیقی "دینی، اخلاقی، مدیریتی در ابعاد گوناگون را به نمایش گذاشته باشد..." شهید شاطری چهره غم گرفته در اثر خرابی‌های وسیع را با رفتارش چنان عوض کرد که فکر نمی‌کنم هیچ کس توانسته باشد به این اندازه تبلیغ مذهب کند. نمی‌توان به شاطری مثال داد و گفت او فلان تپه را گرفت. کار او بزرگتر از فتح تپه و مکان بود. او دل‌ها را تصرف کرد، با حقیقت عمل خود و اخلاق خودش؛ برای همین بزرگ‌اش زمانی نمایان شد که رفت. باید بروید جنوب لبنان تا ببینید مسیحی‌ها برای کمتر شهیدی می‌روند در کلیسا و در مناطق خود مجلس می‌گیرند، اما تمام مذاهب و ادیان جنوب لبنان برای شهید شاطری مراسم گرفتند. او صدور اخلاق و رفتار کرد و از این رو ماندگار شد. درجایی شهید شاطری را دیدم که مردم برای او دست تکان می‌دادند و در مشکلات به او رجوع می‌کردند. این‌ها فرد نیستند، شهر نیستند، بزرگتر از یک شهر هستند. بعضی وقت‌ها انسان فرد را از دست می‌دهد، بعضی وقت‌ها یک فرد اندازه یک شهر و استان، استان گاهی بزرگتر از یک استان است و اندازه کشور است و نماد مذهبی است. انسان لذت می‌برد از این افراد، شیعه یعنی این، کدام قلب است که تسلیم این افراد نشود؟!...

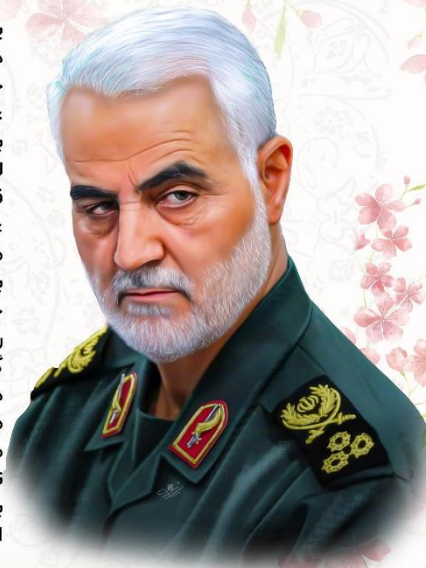
کتاب فاتحان قله‌های عاشقی، ناصر کاوه

حسن شاطری

شهید

یکی از روزهایی که در مقر "لشکر ۴۱ ثارالله" در نزدیکی اهواز مستقر بودیم، من و محمد جواد زادخوش و یکی ازدوستان که دوربین عکاسی داشت، برای عکس گرفتن از سنگر بیرون زدیم که با شهید سلیمانی فرمانده لشکر مواجه شدیم. به محض دیدن «حاج قاسم» تصمیم گرفتیم با ایشان هم، یک عکس یادگاری بگیریم... حاج قاسم چون محمد جواد را به واسطه‌ی آشنائی با برادر بزرگترش می شناخت و از "شوخی طبیعی و چقر بودنش" خبر داشت، همان طور که از روبرو، سمت ما می‌آمد، از همان دور به جواد گفت: "من با شما عکس نمی‌گیرم..." جواد هم بی‌مغلی و باخونسردی گفت: ما که نمی‌خواهیم با شما عکس بگیریم. می‌خواهیم دوربین مان را به شما بدهیم تا از ما عکس بگیرید. حاجی که جا خورده بود، "لبش به خنده باز شد" و آمد کنارمان ایستاد و عکس یادگاری گرفتیم...

کتاب گلندهای آسمانی، ناصر کاوه



قاسم سلیمانی
 شهید

ایستادگی
 ایستادگی

این اواخر حسین آقا به من گفت: شما چرا دعا می‌کنی من شهید نشوم?... دعا کن من شهید شوم که آن دنیا شفاعت شما را بکنم... من گفتم: مگر می‌شود یک زن برای شهادت شوهرش دعا کند?... گفت: هنوز شما بهشت را درک نکرده اید. من گفتم: انشاءالله همیشه باشی، نذر حضرت زینب باش. برو مدافع حرم حضرت زینب باش... می‌گفتم من حاضریم یک سال تو را نبینم فقط زنگ بزنی بگوئی من سالمم. من هم بگویم من سایه سر دارم... حسین گفت: می‌دانی اجر شهید گمنام چقدر است؟ زدم روی پایم و گفتم: تو را به خدا نگو! حالا می‌خواهی شهید بشوی شهید شو اما شهید گمنام نشو دیگر!... حسین آقا می‌گفت اولاً فقط به خاطر مظلومیت سیده زینب. دوماً اگر به سوریه بروید قطعاً زمینه ظهور امام زمان(عج) را می‌بینید... حسین و تمامی کسانی که شهید مدافع حرم هستند فدایی سیدعلی خامنه‌ای شدند، حسین آقا این اواخر اصلاً اخبار نمی‌دید...

می‌گفت من اعصابم خرد می‌شود، اینها دارند رهبرم را دق می‌دهند. به قدری رهبر را دوست داشت که من می‌گفتم خب برو بیت رهبری مشغول کار شو. می‌گفت: نه من باید به جهاد بروم، برای جهاد ساخته شدم. من آموزش نظامی دیده‌ام و مدیون نظام هستم...

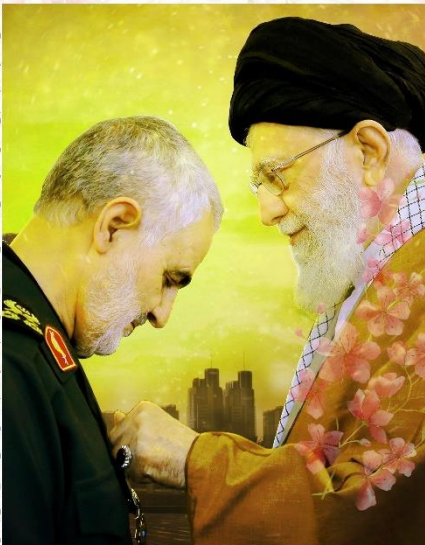
کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید مدافع حرم حسین
مشتاقی، راوی همسر شهید

سُتَاقِ
حسین
شهادت

کتابخانه حضرت زینب



امام خامنه ای: «صدق و اخلاص»
 جوهره و شکل دهنده، مکتب سلیمانی
 است که «هم زندگی و هم شهادت»
 او را پر برکت و شهادت او نیز، به
 فضل الهی حجت را بر همه بندگان
 خدا و دشمنان اسلام تمام کرد...
 «او از دیده شدن فرار می کرد و اهل
 تظاهر و لاف زنی نبود» و آن تشیع
 دهماییونی و رواج نام و بیاد او در
 جهان، «اولین پاداش و جزای الهی
 به اخلاص» او در دنیا بود...
 امروز "شهید سلیمانی" در منطقه ما
 "نماد امید اعتماد به نفس، رشادت
 و رمز استقامت و پیروزی است" و
 همچنان که برخی بدرستی گفته اند
 «شهید سلیمانی» برای دشمنانش
 خطرناکتر از «سردار» سلیمانی است.
 «حاج قاسم» ثابت کرد که می توان
 ملی ترین و در عین حال امتی ترین
 بود. حاج قاسم ملی ترین چهره بوده
 و هست، ضمن اینکه نفوذ روزافزون
 یاد و نام او در دنیای اسلام اثبات
 می کند... سلیمانی عزیز، امتی ترین
 چهره دنیای اسلام نیز بوده و هست.
 "شنبه ۱۱ دی ۱۴۰۰"



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید

کتاب من قاسم سلیمانی هستم



شهید «غلامرضا لنگری زاده» در ۲۱ دیماه سال ۱۳۶۵ در شهر کرمان بدنیا آمد. خدایوند پس از سه فرزند دختر و بعد از ده سال با توسل به امام رضا (ع) به پدر و مادرش ایشان را عنایت کرد. در نوجوانی پدرش را از دست داد و چون تنها پسر بزرگ خانواده علی رغم اینکه در زمینه ورزش هم خیلی موفق بود، در آن شرایط ورزش را رها کرد و مشغول به کار آزاد در شهر کرمان شد... وی در سن ۲۱ سالگی تصمیم به ازدواج گرفت و یکی از ملاک های انتخاب همسر آینده اش متدین، محجبه و از سادات بودن مد نظرش بود. ثمره زندگی مشترک شان یک فرزند دختر به نام مونس با ۶ سال سن و یک فرزند پسر ۶ ماهه می باشد. ایشان در شهریور ماه ۱۳۹۶ پس از گذراندن آموزش های لازم به سوریه اعزام گردید و تالظه شهادت به ایران نیامد زمانی که فرزند دوم ایشان به دنیا آمد وی در سوریه در حال انجام وظیفه بود... وقتی پسرش بدنیا آمد، به همسرش پیغام داد که عکس فرزندم را برای من نفرست. زیرا می ترسم دلم بلرزد و برگردم ایران و وابسته اش شوم... غلامرضا همیشه آرزو داشت که به اسلام خدمت کند و می گفت: دعا کنید بتوانم خدمتگزار خوبی برای اسلام و مستضعفان باشم. غلامرضا درباره نماز اول وقت و مواظبت از فرزندان بسیار سفارش می کرد و تاکید بسیار داشت که ما نماز را اول وقت بخوانیم... او همیشه دعا می کرد که فرزندان ما سرباز امام زمان (عج) باشند. من هم نیز سعی می کنم تا مونس و محمودرضا را طوری تربیت کنم که وی آرزو داشت...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاهه
راوی: همسر شهید لنگری زاده

شهید لنگری زاده



"اشکامو که دید دستامو گرفت و زد زیر گریه و گفتم، دلمو لرزوندی ولی ایمانو نمی‌تونم بلرزونیاااا... روزیکه می‌خواست بره گفتم... عاشقت هستم و شدیداً دوستت دارم ولی دلبری‌هایت بماند بعد فتح سوریه... وقتی از پله‌های خانه پایین می‌رفتم بلند بلند داد می‌زد، یادت باشد، یادت باشد، من هم می‌گفتم یادم هست..."

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید مدافع حرم حمید سیاهکالی مرادی

واری /
سیاهکالی
حمید
شهید

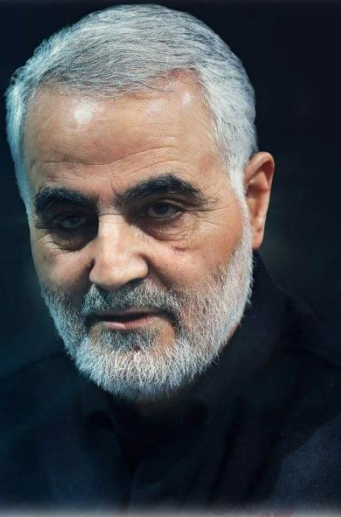
کتاب زندگی به سبک شهدا

کوچیک که بودم وابستگیم به بابا
انقدر زیاد بود که بعضی روزها اگر تهران
بود، میرفتن دفتر کارشون من رو با
خودشون میبردن توی اون دفتر یه اتاق
کوچیک بود با یه جا رختی و سجاده و
یخچال خیلی کوچک جلسه های بابا
(حاج قاسم) که طولانی میشد به من
میگفت برو تو اون اتاق و استراحت
کن، توی یخچال آب و آمبیوه و شکلات
تافی بود از همون تافی ها که
پوستشون رنگی رنگی بود و وسط شون
شکلات، ساعت ها توی همون اتاق
می شستم تا جلسه بابا تموم بشه و
برم پیشش از توی یخچال چنتا تافی
می خوردم و آمبیوه و آب، وقتی جلسه
بابا تموم میشد سریع با کاغذ و خودکار
میومد تو اتاق می پریدم بغلش منو
می شوند روی پاهاش، می گفت: بابا
چیا خوردی؟ هرچی خوردی بگو تا
بنویسم... دونه به دونه بهش می گفتم
حتی آب معدنی و شکلات، موقع رفتن
دستمو که میگرفت تو راه کاغذ رو به
یه نفر می داد و می گفت: بده به
حسابداری، دختر من این چیزا رو
استفاده کرد، بگو پولشو حساب کنن یا
از حقوق کم کنن.

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
روایتی از فرزند شهید، فاطمه سلیمانی

سلیمانی
قاسم

شهید



کتابخانه



او با سازماندهی رزمندگان افغان از سراسر جهان به خیل مدافعان حرم آل‌الله پیوسته بود، به عنوان فرمانده «تیپ فاطمیون»، (تیپ مخصوص رزمندگان افغان حاضر در نبرد سوریه) و یکی از قابل اعتمادترین فرماندهان میدانی نبرد سوریه و مورد وثوق سردار شهید حاج قاسم سلیمانی قرار گرفت... ابوحامد در وصیت نامه‌اش از مقام معظم رهبری خواسته بود فاطمیون را مجهز کنند و بچه‌های فاطمیون را معرفی کنند که خوشبختانه پس از آن بچه‌های فاطمیون از طریق تلویزیون ایران معرفی شدند. روزی که ابوحامد در تل قرین به شهادت رسید از فاطمیون عنوان تیپ اطلاق می‌شد اما امروز لشکر فاطمیون پرقدرت راه شهادتش را تا ظهور امام عصر (عجل) ادامه خواهد داد. سرانجام سردار شهید علیرضا توسلی به همراه شش تن از یاران نزدیکش روز شنبه ۹ اسفند ۹۳، در جریان آزادسازی تپه تل قرین در حومه درعا، به دست تروریست‌های جبهه النصره به شهادت رسید....

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
فرمانده لشکر فاطمیون، شهید مدافع حرم،
علیرضا توسلی (ابو حامد)

توسلی
علیرضا
شهید

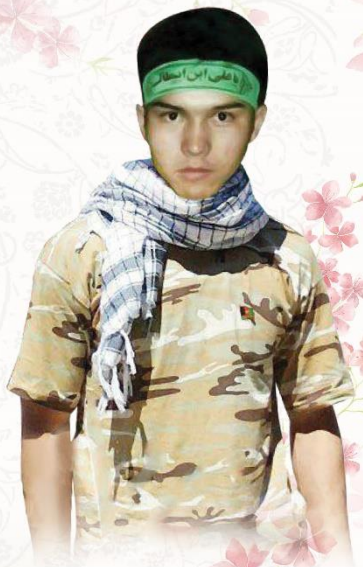


کتابخانه حضرت زین العابدین



ماجرای شهادت اولین شهید فاطمیون که توسط داعشی‌ها سربریده شد... او یک جوان افغانستانی ساکن مشهد بود. یک جوان ورزشکار و نایب قهرمان وزن ۵۵ کیلوگرم پرورش اندام استان خراسان رضوی بود. حدوداً ۱۹ سال داشت و در دانشگاه فردوسی مشهد مشغول به تحصیل بود. رضا در نبرد با تکفیری‌ها نمونه نداشت، بسیاری از دشمنان را به جهنم فرستاده بود. بی سیم چی بود و فرکانس را طوری تنظیم کرده بود که می‌شنیدم آنچه بین او و داعشی‌ها اتفاق می‌افتاد... آنها گفتند به مقدسات شیعه باید توهین کنی... اما او زخمی و اسیر، شجاعانه مقاومت کرد و با ذکر یا علی و امیرالمومنین (ع) با شجاعت به شهادت رسید... پیکرش را برادران هم‌رزمش بعد از مدتها آوردند... اما هنوز سرش در سوریه است و نمی‌داند کجاست... خواهر شهید به مادرش بی تابش گفت، "خیال کن مادر ام وهب هستی... ما سری را که برای خدا دادیم، دیگر پس نمی‌گیریم..."

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
روایتی از شهید مدافع حرم،
رضا اسماعیلی اولین ذبیح لشکر فاطمیون



قصه‌های شهادت

اسما علی

شکر



"از بورس تحصیلی مسکو تا شهادت"
 مدافعان حرم روز بعد از فتح مهم منطقه
 حواریه که جزو "مناطق راهبردی سوریه"
 بود، عملیات دیگری را شروع می‌کنند و
 برای تثبیت منطقه دست‌بکار می‌شوند.
 داعشبه هر دری می‌زنند موفق نمی‌شوند
 به این منطقه نزدیک شوند و پشت بی
 سیم باعصانیت به دیگر داعشی‌ها پیام
 دادند که "فاطمیون" این تپه را طلسم
 کرده‌اند. آتروزلحظه‌به‌لحظه به کشته‌های
 داعشی اضافه می‌شد... داعشی‌ها مثل
 مور و ملخ از تپه‌ای که در آن منطقه بود
 بالا می‌آمدند و با "مقاومت و ایستادگی"
 تیپ فاطمیون روبه‌رو می‌شدند...
 فاطمیونی که روی تپه بودند برای مقابله
 با تعداد بالای داعشی‌ها به مهمات نیاز
 پیدا می‌کنند و اقراضاً برا رساندن مهمات
 و تجهیزات به آن‌ها به تنهایی جعبه‌های
 مهمات را روی دوشش می‌انداخته و به
 مدافعان حاضر در بالای تپه می‌رساند...
 رضا بعد از چندین بار رفت و برگشت به
 بالای تپه به شدت خسته می‌شود و بعد
 از این که مطمئن می‌شود نیروهای بالای
 تپه مهمات کافی دارند برای استراحت،
 خودش را به محلی که شهیدتوسلی بود
 می‌رساند... هنوز مدت کوتاهی از حضور
 رضا بخشی نگذشته که یک نفر به داعش
 خبر می‌دهد که هر دو فرمانده یعنی هم
 شهیدتوسلی وهم شهیدرضا بخشی روی
 تپه در کنار هم هستند. طولی نمی‌کشد
 که نیروهای داعشی یک "موشک حرارتی"
 بین آنها شلیک می‌کنند و هر دو فرمانده
 در کنار هم شهید می‌شوند...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

شاهد
رضا بخشی

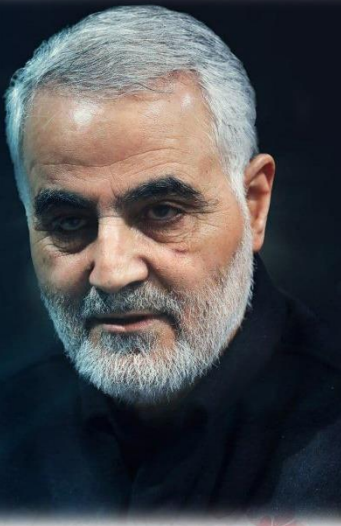


شهدای
 ایستادگی

قسمتی از خصوصیات فرمانده بسیجی، سردار سپهبد، شهید حاج قاسم سلیمانی: ساده‌ترین لباس را می‌پوشید. کمترین امکانات را استفاده می‌کرد. بیشترین تلاش را انجام می‌داد. کمترین شأن و پرستیژ را برای خودش قائل بود. جلوتر از دیگران به خط می‌زد. اگر از نیروها پیش جلوتر نبود، عقب‌تر هم نبود. کمتر از دیگران به مرخصی می‌رفت. از همه متواضع‌تر بود و صد البته از همه شجاع‌تر بود. فرماندهی برایش امتیاز خاص، مادی و رفاهی نداشت. دنبال القاب مادی و معنوی نبود اگر قرار بود سنگر بگیرند، او هم سنگر می‌گرفت و اگر قرار بود روی زمین بنشینند، او هم روی زمین می‌نشست. خودش را بالاتر از نیروی عادی نمی‌دید و البته خودش را پائین‌ترین نیرو فرض می‌کرد و به همین دلیل ایثار و از خودگذشتگی اش از همه بیشتر بود. صرفه‌جویی می‌کرد چون می‌دانست در جای حقش خرج می‌شود. و سرانجام در یک کلام او زاهدانه‌تر و ایثارگرانه‌تر از همه زندگی می‌کرد...


کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید



کتاب من قاسم سلیمانی هستم





" از رهبری عزیز دست بر ندارید... وحدتِ خودتان را نیز فراموش نکنید. بهانه برای تفرقه زیاد است، اما هنر این است که دنبال راهی برای وصل کردن باشیم."

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
بخشی از وصیتنامه سردار شهید مدافع حرم، سید حمید تقوی فر

ف
تقوی
حمید
سکینه

کتابخانه حضرت زینب

غم شهادت عبدالمهدی از یک طرف و بیماری و تب ریخانه نیز از یک طرف. هردو بردلم سنگینی می کرد. شب جمعه بود. به اباعبدالله (ع) توسل کردم و زیارت عاشورا خواندم. رو کردم به حرم و صحبت کردن با سالار شهیدان با گریه گفتم، من میدونم امشب شما با همه شهدا تو کربلا دور هم جمع هستید. من میدونم الان عبدالمهدی پیش شماست خودتون به عبدالمهدی بگید بیاد بچه اش رو شفا بده... چشمم رو بستم گریه می کردم و صلوات می فرستادم و همچنان مضطر بودم. در همین حالات بود که یک عطر خوش در کل خانه ام پیچید. بیشتر از همه جا بچه ام و لباس هاش این عطر رو گرفته بودند. تمام خانه یک طرف ولی بچه ام بسیار این بوی خوش را میداد به طوری که او را به آغوش می کشیدم و از ته دل می بوییدمش... چیزی نگذشت که دیدم داره تب ریخانه پایین میاد. هر لحظه بهتر می شد تا این که کلا تبش پایین اومد و همون شب خوب شد. فردا تماس گرفتم خدمت یکی از علمای قم و این ماجرا را گفتم و از علت این عطر خوش سوال کردم. پاسخ این بود که چون شهدا در شب جمعه کربلا هستند و پیش اربابشون بودن عطر آنجا را با خودشون به همراه آوردند...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید مدافع حرم
عبدالمهدی کاظمی... راوی، همسر شهید

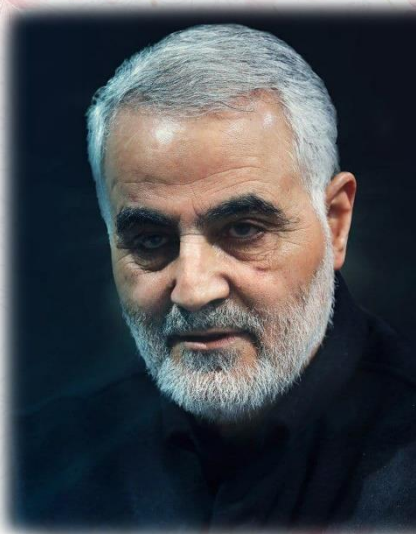
کاظمی
عبدالمهدی
شهید



کتاب شهدا و اهل بیت



تعبیر زیبای مجری کانال تلوزیون
ملی عراق در محرم امسال در وصف
شهید قاسم سلیمانی... نمی دانم
در کدام یک از این شب های محرم
باید تو را یاد کنم؛ روز مسلم
عقیل، چون تو فرستاده و میهمان
ما بودی؟... یا روز حبیب ابن مظاهر،
چون تو بهترین دوست قدیمی
ما بودی؟... یا روز قاسم چون تو
همنام، قاسم بودی؟... یا روز علی
اکبر، چون بدنت قطعه قطعه
شد؟... یا روز عباس، چون تو حامل
علم و پرچم بودی و دو دستت قطع
شد؟... چیزی که واضح است این
است که گریه برای تو تمامی ندارد
و از غیب تو حیران و دلتنگیم...
دیگر ما هر وقت به عبارت "سلام بر
حسین (ع) و بر اصحاب حسین (ع)
" می‌رسیم تو و یارانت را نیز یاد
می‌کنیم، در ذکر مصیبت اهل بیت
(ع)، در طغیان اشک عاشقان، تاثیر
شما کاملاً مشخص است...



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

کتابخانه حضرت امام

سلیمانی
قاسم
شهید

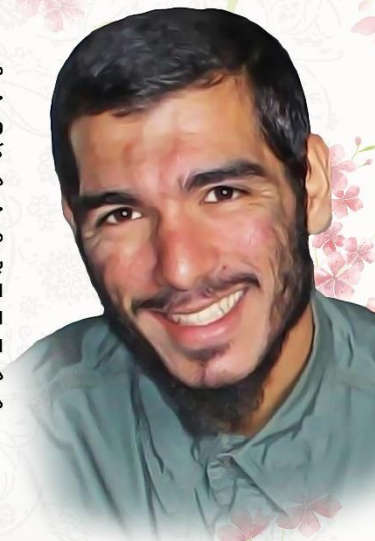


من را در ایران دفن نکنید و اگر شد ببرید
حرم امام رضا(ع) طواف بدهید و برگردانید
و همینطور در نجف و سامرا و کربلا و
کاظمین طواف بدهید و در وادی السلام
دفن کنید. از این رو دوستانش در
حشدالشعبی عراق پیکر شهید مدافع حرم
محمدهادی ذوالفقاری را بنا به وصیتش در
بارگاه منور پنج امام طواف کردند و در وادی
السلام نجف به خاک سپردند.
اربعینی‌ها هر سال هنگام عبور از وادی
السلام زیارت مزار شهیدمحمدهادی
ذوالفقاری واقع در عمود ۳۹۴ نزدیک مزار
هود و صالح را فراموش نمی‌کنند....

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
خاطره ای از شهید مدافع حرم، محمد هادی ذوالفقاری

ذوالفقاری

محمد هادی
شکفتار



خیلی امام رضایی بود. تقریباً همه کسانی که او را می شناختند، این را می دانستند. آنقدر زود دلش برای امامش تنگ می شد که هنوز عرق سفرش خشک نشده، دوباره راهی می شد. می گفت: "امام رضا(ع) خیلی به من عنایت داشته و کم لطفی است اگر به دیدارش نروم..." همیشه باب الجواد را برای ورود انتخاب می کرد... می گفت اگر اذن دخول خواندی و چشمت تر شد یعنی آقا قبولت کرده. مانند خیلی از بزرگان حرم را دور می زد و از پایین پاوارد حرم می شد. مدتی در صحن می نشست و با امام درد و دل می کرد. سفر کربلا را هم از امام رضا گرفته بود. موقع برگشت روی یکی از سنگ های حرم تاریخ سفر بعدی اش را می نوشت و امام هم هر دفعه ان را امضا می کرد...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
خاطره ای از شهید مدافع حرم محمد پورهنگ

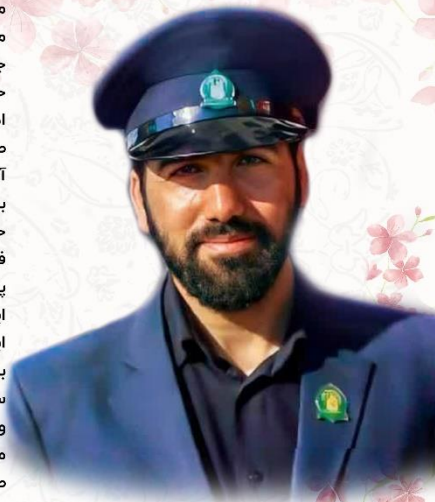
محمد پورهنگ
شهادت

محرم الحرام

از شهدا شرمنده ام که خیلی دیر به درک حقیقت وجودشان پی بردم. از خداوند متعال و حضرات معصومین و شهدا ممنونم که به گریه های شبانه این حقیر جواب دادند و مرا به عنوان مدافع حرم حضرت زینب (س) و حرم دختر سه ساله امام حسین (ع) برگزیدند. حال که آمریکای جنایتکار و سعودی خیانتکار قصد براندازی حرم های اهل بیت را دارند و با حمله ناچوانمردانه و وحشیانه به زنان و فرزندان و طفل های شیرخواری که هیچ پناهی ندارند، قصد کشورگشایی دارند؛ این وظیفه را بر خود دیدم که به کمک این مردم بیگناه و دفاع از حرم اهل بیت بروم و از حضرت زینب و خاتم رقیه علیها سلام که به من حقیر لیاقت حضور دادند و به مدد ایشان ما با عزت پیروز و سربلند می شویم... در آخر اگر جسمم برگشت در صورت امکان در حرم مطهر بانو دفن کنید و برایم روضه حضرت زهرا (س)، امام حسین و حضرت علی اکبر و امام رضا علیهم السلام را بخوانید. از دوستان می خواهم که همیشه برایم زیارت عاشورا بخوانند.

کتاب مدافعان حرم ناصر کاوه
مدافع حرم شهید مهدی ایمانی

ایمانی
مهدی
شهید



کتابخانه ایمانی



یک ماه بعد از عقد، جور شد رفتیم حج عمره... سفرمان همزمان شد با ماه مبارک رمضان. از بس برایم وسواس به خرج می داد. در طواف، دست هایش را برایم سپر می کرد که به کسی نخورم. با آب و تاب دور و برم را خالی می کرد تا بتوانم حجرالاسود را ببوسم. تا آنجا مهربانی می کرد که، یک بار وسط طواف مستحبی، شک کردم چرا همه دارند ما را نگاه می کنند. مگر ظاهر یا پوشش مان اشکالی دارد؟... بعدها یکی از خانم های داخل کاروان بعد از غذا، من را کشید کنار و گفت: "صدقه بذار اینجا بین خانما صحبت از تو و شوهرته که مته پروانه دورت می چرخه!"

کتاب زندگی به سبک شهید، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید مدافع حرم،
محمد حسین محمدخانی

محمد زنی
محمد حسین
سکینه

کتاب زندگی به سبک شهید



"بسم الله الرحمن الرحيم"

"آیا این آخرین سفر من است، یا تقدیرم چیز دیگری است که هرچه باشد در رضایتش راضی‌ام در این سفر برای نومی نویسم تا در دلتنگی‌های بدون من یادگاری برایت باشد. شاید هم حرف به درد بخوری در آن یافتی که به کارت آید. هر بار که سفر را آغاز می‌کنم احساس می‌کنم، دیگر نمی‌بینمتان. بارها در طول مسیر چهره‌های پر از محبت نان را "یکی یکی جلوی چشمانم" مجسم کرده‌ام و بارها قطرات اشکی به یادتان ریخته‌ام. دلتنگتان شده‌ام، به خدا سپردمتان. اگر "چه کمتر فرصت ابزار محبت یافته‌ام" و "نتوانستم آن عشق درونی خودم" را به شما برسانم... اما "عزیزم هرگز دیده‌ای کسی جلوی آینه خود را ببیند و به چشمان خود بگوید دوستان دارم، کمترین اتفاق می‌افتد اما چشمانش برایش با ارزش‌ترینند. شما چشمان منید. چه بر زبان بیاورم و چه نیاورم برایم عزیزید." بیش از ۲۰ سال است که شما را همیشه نگران دارم و خداوند تقدیر کرده این جان پایان نپذیرد شما همیشه خواب خوف ببینید... دخترم هر چه در این عالم فکر می‌کنم و کرده‌ام که بتوانم کار دیگری بکنم تا شما را کمتر نگران کنم، دیدم نمیتوانم و این به دلیل علاقه‌ی من به نظامی گری نبوده و نیست. به دلیل شغل هم نبوده و نخواهد بود. به دلیل اجبار یا اصرار کسی نبوده است و نیست. نه دخترم من هرگز حاضر نیستم به خاطر شغل، مسئولیت، اصرار یا اجبار حتی یک لحظه شما را نگران کنم، چه برسد به حذف یا گریاندن شما...

قسمتی از نامه شهید سلیمانی به فرزندش
کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

قاسم سلیمانی
شکوه

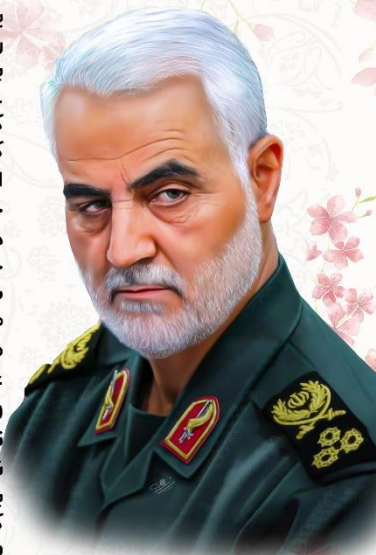


کتاب من قاسم سلیمانی هستم

...من دیدم هرکس در این عالم راهی برای خود انتخاب کرده است، "یکی علم می آموزد و دیگری علم می آموزاند. یکی تجارت میکند و دیگری زراعت می کند و میلیون ها راه با بهتر است بگویم به عدد هر انسان یک راه وجود دارد و "هر کس راهی را برای خود برگزیده است"...

...من دیدم چه راهی را می بایست انتخاب کنم. با خود اندیشیدم و چند موضوع را مرور کردم و از خود پرسیدم اولاً طول این راه چقدر است انتهای آن ها کجاست، "فرصت من چقدر است. و اساساً مقصد من چیست. دیدم من موقتاً و همه موقت هستند." چند روزی می مانند و می روند. بعضی ها چند سال برخی ها ده سال اما کمتر کسی به یک صد سال می رسد. اما همه می روند و همه موقتند.... دیدم تجارت بکنم عاقبت آن عبارت است از مقداری سکه براق شده و چند خانه و چند ماشین. اما آن ها هیچ تأثیری بر سرنوشت من در این مسیر ندارد. فکر کردم برای شما زندگی کنم دیدم براریم "خیلی مهم آید و ارزشمندید" به طوری که اگر به شما درد برسد همه ی وجودم را درد فرامی گیرد. اگر بر شما مشکلی وارد شود من خودم رادر میان شعله های آتش می بینم

قسمتی از نامه شهید سلیمانی به فرزندش
کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

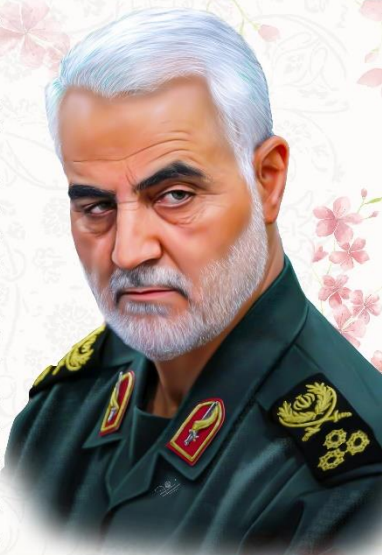


قاسم سلیمانی
شکوه

کتابخانه

اگر شما روزی ترکم کنید بند بند وجودم
 فرو می ریزد. اما دیدم چگونه می توانم
 حلال این خوف و نگرانی‌هایم باشم...
 دیدم من باید به کسی متصل شوم که
 این مهم مرا علاج کند و اوجز خدا نیست
 این ارزش و گنجی که شما گل‌های وجودم
 هستید با ثروت و قدرت قابل حفظ کردن
 نیست. و گرنه باید ثروتمندان و قدرتمندان
 از مردن خود جلوگیری کنند ویا ثروت و
 قدرت شان "مانع مرض‌های صعب‌العلاج
 شان شود و از در بسترتادگی جلوگیری
 نماید." من خدا را انتخاب کرده ام و راه او
 را. اولین بار است که به این جمله اعتراف
 می‌کنم؛ هرگز نمی خواستم نظامی شوم،
 هرگز از مدرج شدن خوشم نمی‌آمد. من
 "کلمه‌ی زیبای قاسم" را که از دهان پاک
 آن بسیجی و پاسدار شهید برمی‌خاست
 بر هیچ منصبی ترجیح نمی‌دهم...
 دوست داشتم و دارم قاسم بدون پسوندد
 و پیشوندی باشم. لذا وصیت کردم روی
 "قبرم فقط بنویسید سرباز قاسم"، آن هم
 نه "قاسم سلیمانی که گنده‌گویی است
 و بار خورجین را سنگین می‌کند"...

قسمتی از نامه شهید سلیمانی به فرزندش
 کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



قاسم سلیمانی
 شهید

حضرت ابوالحسن

عزیزم من متعلق به آن سپاهی هستم
که نمی خوابد ونباید بخوابد،تادیکران در
آرامش بخوابند. بگذار آرامش من فدای
آرامش آنان بشودوبخوابند.دختر عزیزم
شما درخانه من درامان وباعزت و افتخار
زندگی می کنید. چه کنم برای آن دختر
بی پناهی که "هیچ فریادرسی ندارد"
و آن طفل گریان که هیچ چیز.که هیچ
چیز ندارودهمه چیز خودرا از دست داده
است. پس شما مرا نذر خود کنید و به
او واگذار نمایید. بگذارید بروم، بروم و
بروم. چگونه می توانم بمانم در حالی
که همه قافله من رفته است و من جا
مانده ام ... "دخترم خیلی خسته ام" ...
"۳۰ سال است که نخوابیده ام" اما دیگر
نمی خواهم بخوابم ... "من در چشمان
خود نمک می ریزم که پلک هایم جرأت
بر هم آمدن نداشته باشد تا نکند در
غفلت من آن طفل بی پناه را سر ببرند."
.. وقتی فکر می کنم آن دختر هراسان
تویی، نرجس است، زینب است و آن
نوجوان و جوان در مسلخ خوابانده که
در حال سربریده شدن است حسینم و
رضایم است از من چه توقعی دارید؟ ...
نظاره گری باشم، بی خیال باشم، تاجر باشم؟
نه من نمی توانم اینگونه زندگی بکنم.

قسمتی از نامه شهید سلیمانی به فرزندش
کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

قاسم سلیمانی
شکوه

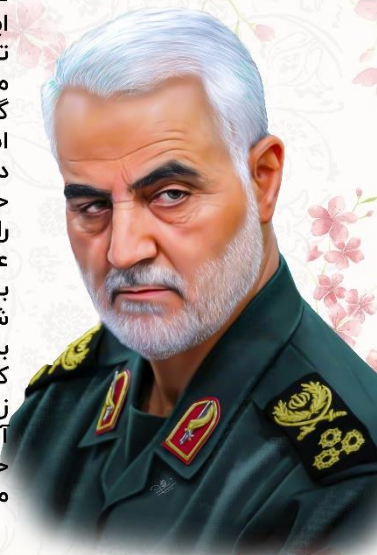


کتاب من قاسم سلیمانی



عزیزم از خدا خواستم همه‌ی شریان‌های
وجودم را و همه‌ی مویرگ‌هایم را مملو
از عشق به خودش کند. وجودم را لبریز از
عشق خودش کند...

این راه را انتخاب نکردم که آدم بکشم،
تو میدانی من قادر به دیدن بریدن سر
مرغی هم نیستم. من اگر سلاح به دست
گرفته‌ام برای ایستادن درمقابل آدمکشان
است نه برای آدم کشتن... خود را سرباز
درخانه هر مسلمانی می‌بینم که در معرض
خطراست و دوست دارم خداوند این قدرت
را به من بدهد که بتوانم از تمام مظلومان
عالم دفاع کنم... نه برای اسلام عزیز جان
بدهم که جانم قابل آن را ندارد، نه برای
شیعه‌ی مظلوم که ناقابل‌تر از آنم، نه نه...
بلکه برای آن "طفل وحشت‌زده بی‌پناهی"
که هیچ ملجایی برایش نیست، "برای آن
زن بچه به‌سینه چسبانده هراسان و برای
آن آواره در حال فرار و تعقیب، که خطی
خون پشت سرخود برجای گذاشته است
می‌جنگم"...



قسمتی از نامه شهید سلیمانی به فرزندش
کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

عشق‌آلود

قاسم سلیمانی
شکوه





مرتضی کریمی شالی متولد ۲۵ دی ماه ۱۳۶۰ بخش شال شهرستان بوئین زهرا است. خانه ۱۰ ساله و ملیکا ۶ ساله دو دردانه کریمی‌اند و البته شاید بتوان گفت تعداد زیادی فرزند پسر که آقامرتضی خود تربیت آنها رابه عهده داشت، تا نامش سال‌های سال بر تارک محله شهرک ولی‌عصر (عجل) بدرخشد... جانشین فرمانده گردان امام حسن مجتبی (ع) ۲۱ دی ماه سال ۱۳۹۴ در ۳۴ سالگی درسوریه آسمانی شد.

"وصیت نامه شهید مرتضی کریمی شالی"

سلام درود به ساحت مقدس امام زمان (عج) و روح پاک امام راحل و سلام بر نایب برجش حضرت سید علی خامنه ای و شهدای ۸ سال دفاع مقدس و شهدای مدافع حرم. با قلب خود ورق می سازم و با خون خود جوهری و با استخوان خود قلمی می سازم تا دست نوشته خویش به یادگار بر روی آن حک کنم... در ابتدای وصیت نامه ام از تمامی دوستان و آشنایان و خانواده خودم تقاضا دارم به فرامین مقام معظم رهبری گوش فرادهند تا گمراه نشوند زیرا ایشان بهترین دوست شناس و دشمن شناس است. از همه می خواهم اشک و گریه های خود را نثار اباعبدالله الحسین (ع) و فرزندان آن بزرگوار و خانم زینب (س) کنند. بی زینب (س) آن زمان که شما در شام غریب بودید گذشت. دیگریه هیچ احدی اجازه نمیدهیم به شما وسلاله اباعبدالله الحسین (ع) بی احترامی کند. سایه مقام معظم رهبری مستدام باد

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

شهید مرتضی کریمی شالی



خواستگاری ماخیلی ساده برگزار شد و حتی گل و شیرینی نگرفته بودند. آقا مهدی در آن مراسم حرف‌هایی زدند که برای من از هر گلی زیباتر و از هر شیرینی شیرین‌تر بود، و وقتی به آقا مهدی می‌گفتم چرا من را انتخاب کردید می‌گفتند به خاطر حجاب شما، حجاب مسئله کوچکی نیست و خیلی با ارزش است. پدرشان در همان جلسه خطاب به مهدی گفتند، شما تازه ۲۰ سال تمام شده و از سربازی برگشته‌ای، من الان این را در جمع می‌گویم که فردا از من طلب کمک نکنی، مهدی هم گفتند من باتوکل به خدا تصمیم گرفته‌ام زندگی کنم و تا آخر هم به امید خدا روی پای خودم می‌ایستم، این حرف برای من خیلی زیبا بود و به من قوت قلب می‌داد...
طولی هم نکشید که عقد کردیم، عقدمان همزمان با سالگرد ازدواج حضرت علی و فاطمه (ع) بود، من دوست داشتم مهرم به وحدانیت خداوندیک سکه باشد اما پدر شوهرم گفتند که ۵ سکه باشد و با اینکه زیاد راضی نبودم قبول کردم. پول محضر را خود آقا مهدی پرداخت کردند و فقط برای من یک چادر سفید ساده خریدند و برای خودشان هم رفتهیم خیاطی و یک دست کت و شلوار تهیه کردند به همراه کفش بعد از عقد، یکسال نامزد بودیم تا مهدی پولی فراهم کند و وسایل را تهیه کنیم، به من گفتند، اگر برای شما طلا بگیرم دیگر هیچ وسیله دیگری نمی‌توانم بخرم، که من گفتم من طلا نمی‌خواهم و برای عروسی هم هیچ طلایی نداشتم و فقط همان حلقه‌ای بود که برای من خریداری کرده بودند و چون می‌گفتند طلا برای مرد حرام است برای خودشان هم حلقه نخریدند و همزمان با عید غدیر هم مراسم عروسی برگزار شد که همراه با مولودی‌خوانی و خیلی ساده بود... مهدی قبل از شهادت هم می‌گفتند سوره به خط مقدم ما است، برای این است که نگذاریم دشمن وارد ایران شود چرا که هدف اصلی ایران است. کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه

مهدی قاضی خانی

شهید

بشارت پنهان در پس ناگوار
شهیدان بزرگی داده ایم؛ اما نه تنها خط
مقاومت هرگز نشکسته، بلکه هر سال،
جلو تر رفته و ضربات راهبردی تر به
دشمن زده ایم. تاریخ این چهل و دو
سال با همه فراز و نشیب ها گواه ثبات
قدم ماست. سلیمانی ها و فخری زاده
ها در ترور به شهادت رسیدند؛ چون
دشمن جرأت و امکان مصاف روبارو را از
دست داده است. خبر ترور با همه
ناگواری اش (که باید غفلت ها را بزدايد
و موجب هوشیاری شود)، بشارت ظفر
است... شهادت شهیدان، نشانه درستی
مسیر انقلاب با وجود همه انحراف ها و
تحریف های ویرانگر است. و ترور، سند
عجز و درماندگی دشمن... ما از امام
سجاد (ع) آموختیم؛ "انّ القتل لنا عادةٌ و
کرامتنا من الله الشهادة... نبرد و جان
فشانی، پیشه ی ما و شهادت، نشان
کرامت ما از جانب خداست..."

کتاب شهدای هسته ای ایران، ناصرکاوه

کتابخانه حضرت امام



"ذبیح مدافعان حرم، شهید محسن حججی"

هوایماهای آمریکایی یکی از مقرهای حوالی منطقه ی اسارت شهید حججی که گردان حشدالشعبی حضور داشته را بمباران می‌کند و ۳۰ نفر در این حمله شهید می‌شوند. حججی در جریان حملات انتحاری داعش ابتدا از ناحیه کتف مجروح و در ادامه هم در درگیری مستقیم و با شلیک های ممتد تروریست ها از سمت پهلو هدف قرار گرفته و به شدت زخمی شد. اما با این وجود تا آخرین لحظه مقاومت کرد. عناصر داعش با کمک مستقیم نیروهای آمریکایی موفق شدند در منطقه الجمونه صحنه گردانی کرده و در نهایت محسن توسط داعش به اسارت درآمد. داعش به سرعت محسن را به مناطق اشغالی در استان الانبار عراق انتقال دادند و ساعاتی بعد با بریدن سر و مثله کردن این رزمنده دلیر، او را به طرز فجیعی به شهادت رساندند. راوی: سیف‌الله رشیدزاده - منبع "مشرق"

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه
برشی از جنایت های گروه تروریستی، تکفیری داعش



مجلس الشورى



همسر شهید نقل می کند که، وقتی بعد از شهادت حامد دفتر خاطراتش را مرور می کردم به خودم می گفتم چقدر خوب شد این مرد اینگونه از دنیا رفت وگرنه از دغدغه فرهنگی از دنیا می رفت... در صفحه ای نبود که در آن از دغدغه های فرهنگیاش نگفته باشد... از وقتی که حامد وارد خانواده ما شد بچه های ما کتابخوان تر شدند و همه آنها این دغدغه بیشتر بین شان به وجود آمد... در وصیتی نوشته بود،

«سخت‌ترین و مشکل‌ترین کار ماندن و گوش به فرمان و اطاعت کردن از ولی و رهبر می‌باشد، که بارها و بارها تأکید داشتند که هان ای فرزندان روح الله! دارد تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی، ناتوی فرهنگی، جنگ نرم رخ می‌دهد، مراقب باشید. مراقب باشید و اجازه ندهید داستان کربلا دوباره تکرار گردد.»

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
شهید مدافع حرم، حامد کوچک زاده

زاده
کوچک
حامد
شهید



سال ۷۷ پدرم یک پیکان خرید و تا مدت‌ها همین ماشین را داشتیم. وقتی هم ردهای های پدرم را می‌دیدم که همه ماشین‌های بهتری سوار می‌شوند، زمانی که می‌خواستیم با ماشین بیرون برویم به پدر می‌گفتم: چرا ماشین مان را عوض نمی‌کنیم؟... به من گفت: فنی این ماشین، ۲۰ است! چرا عوض کنیم؟... ضمناً من الان فرمانده لشکر شده‌ام و اگر کسی من را با ماشین مدل بالاتر ببیند با خود می‌گوید که طرف فرمانده لشکر شده و از موقعیت خود سوءاستفاده کرده... اگر صحبت از فرد غایبی می‌شد، اگر فرد غایب رو می‌شناختند، به نحوی سعی می‌کردند او را تیرنه کند. اگر می‌دید بازهم جلسه به غیبت ادامه می‌دهد، آنقدر صلوات می‌فرستاد تا گوینده خجالت می‌کشید و ادامه نمی‌داد. نهی از منکر ایشان هم غیر مستقیم بود که کسی ناراحت نشود، هم موثر واقع می‌شد...

کتاب مدافعان حرم، ناصرکاوه
راوی: فرزندان شهید مدافع حرم، حاج رضا فرزانه
فرمانده لشکر محمد رسول الله (ص)

فرزانه

رضا

شکره

کتابخانه حضرت زینب



"شهید حاج قاسم سلیمانی و اشتیاق به شهادت"

من به "دنبال قاتلم می‌گردم و چقدر مشتاق دیدارشم"، او مرا به قله سعادت خواهد رساند... بیا! خواهش می‌کنم بیا!... تحملم تمام شد بیا!... بیا با تیغ برهنه برنده، گلولی من آماده بریدن و خون من آماده جهیدن از جسم بیا مرا از این زندان رها کن، ای کلید قفل اسارت، بیا بیا بیا ...

قاسم سلیمانی
شهید

عشق الی حسین

شهادتی که پیامبر (ص) در عالم رؤیا
مژده بهشت را به او داده بود...
یک بار که برای کارهای جهادی
به عراق اعزام شدیم و میانه
راه کربلا به نجف در موكب
علی بن موسی الرضا(ع) فعالیت
جهادی می کردیم، او به این امید
آمده بود که بتواند خودش را به
مدافعان حرم برساند. در همان کربلا
هم خواب دیده بود پیامبر
اعظم(ص) باغی بهشتی را به او
نشان می دهد و شرابی بهشتی به
ایشان می خوراند. رسول
گرامی(ص) اسلام در عالم رؤیا به
ابوذر بشارت داده بود که این باغ
متعلق به تو است. بعد از بازگشت
از عراق، ابوذر خودش را در میان
اعزامی ها جا داد... میتوانم بگویم
به او الهام شده بود...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
راوی: همسر محترم شهیدمدافع حرم،
ابوذر غواصی

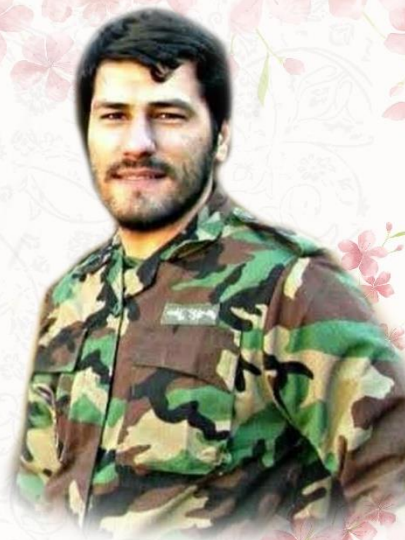


غواصی
ابوذر
شهید



غواصی ابوذر

اینجانب مصطفی شیخ الاسلامی
فرزند و سرباز کوچک حضرت زینب
وظیفه خود دیدم که به کسانی که
به حضرت زینب بی احترامی کردند،
جواب دندان شکنی دهم و به
جهادی که رهبر انقلاب اسلامی
اعلام کرده اند لبیک گویم و برای
دفاع از حرم به عنوان مدافع حرم به
سوریه بروم. از شما مردم عزیز
میخواهم که همیشه کنار رهبر
انقلاب بوده و هیچ وقت نگذارید
تنها باشد و اجازه ندهید کسی به
این انقلاب با چشمان بد نگاه
اندازد. همیشه کنار دین و قرآن
باشید و هرگز آن را ترک نکنید که
تمام شیعیان امیدشان به خدا و
ایمه اطهار می باشد. امیدوارم روزی
برسد که تمام مستکبران نابود و
اسلام پیروز شود.



کتاب مدافعان حرم ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید مدافع حرم
مصطفی شیخ الاسلامی

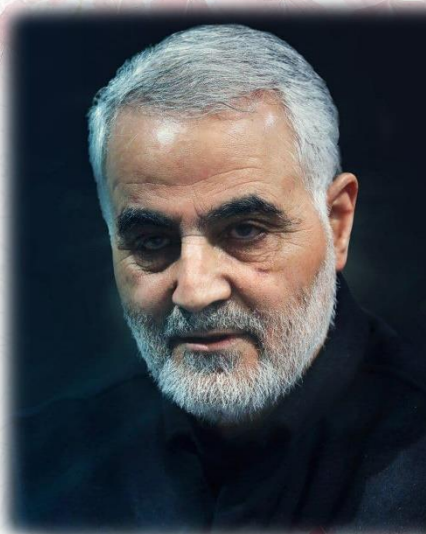
الاسلامی
سَیخ
مصطفی

شَهِید

کتاب مدافعان حرم ناصر کاوه



شهِید حاج قاسم سلیمانی
می‌گفتند: هر کس به مدار
مغناطیسی علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)
نزدیکتر شد، این مدار بر او اثر می
گذارد؛ او کمیل‌بن‌زیاد می‌شود، او
ابوذر غفاری می‌شود، او سلمان پاک
می‌شود... حاج آقا امینی خواه نقل
می‌کند که، از حاج قاسم در خواب
پرسیدند لحظه‌ی شهادتت اوضاع
چگونه بود؟... حاجی گفت: با
ماشین که از فرودگاه بغداد
می‌رفتیم یک دفعه توی ماشین
بوی عطری پیچید. برگشتم ببینم
که چه خبره؟!.... امیرالمومنین (ع)
را کنار خودم دیدم... حضرت من را
قاپید و با خودش برد نجف!... دیدم
ماشین منفجر شد و کلا من نجف
بودم خدمت امیرالمومنین (ع) و از
اونجا نظاره‌گر بودم که چه دارد
می‌گذرد...



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

کتاب من قاسم سلیمانی هستم

سلیمانی
قاسم
شهِید



"محسن را هدیه کردم به حضرت زینب" و از خدا و ایشان خواستم که ایشان را قبول کنند از من... محسن همیشه می‌گفت: "غرق دنیا شده را جام شهادت ندهند." ایشان چیزی زیباتر از دنیا دیدند، "شهادت"، خدا و زیبایی را دیدند که حاضر شدند دنیا را رها کنند و بروند. قبل از اعزام در کار فروش کتاب بودند و بعد از استخدام در سپاه پاسداران، کار در کتاب فروشی را به صورت پاره وقت انجام می‌دادند و پولش را برای "اردوهای جهادی" کنار می‌گذاشتند. خیلی روی مسائلی فرهنگی دغدغه داشتند... تصویری که داعش از "اسارت محسن" منتشر کرد تا قدرت خود را به رخ جهانیان بکشد، غافل از اینکه بار دیگر سخن "ما رایت الا جمیلا" زینب(س) به یادها آمد. عجیب بود، عاشورا برای همگان زنده شد و این بار "شمر" زمان یکبار دیگر سر از بدن حقیقت جدا کرد تا آنرا محو کند، حال آنکه حقیقت هیچگاه خاموش شدنی نیست...
 ... شب رفتن خودم برایش اتیکت «چون خادم المهدی» را به لباس اعزام قبلیش زدم، تا دوباره از بیت‌المال لباس نگیرد، تا نفر دیگری بتواند از لباس های، بیت‌المال استفاده کند...

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه
 برشی از جنایات های گروه تروریستی، تکفیری داعش



کتاب خاطرات محسن



حاجی مرا خواست و گفتم: بله حاجی، باز چه شده؟ گفتم: امروز راهپیمایی همگانی داشتیم، چند تا از روحانیون حوزه نمایندگی نیومدن. برو به خورده اذیتشون کن... این روحانی ها داخل چادر نشسته بودند. سپهر را گرفتم و گفتم بیا این ربع پوند TNT را آزمایشش کنیم. این را بگیر و بنواز پشت آن چادر... گفتم: کسی تو چادر نیست؟ گفتم: خیالت راحت باشه، هیچ کس نیست... فقط بنواز و مواظب باش روی چادر نندازی. TNT، ۲ متری چادر افتاد. چادر باد کرد و به هوا رفت. من که در رفتم اماروحانی ها که از دوستانم بودند، فهمیدند کار من بوده است. رفتم پیش سردار همدانی و گفتم من دستور شما را انجام دادم اما این طلبه ها با من کار دارند و فکر کنم یک کتک حسابی باید ازشان بخورم. از آتروز به بعد اینها می آمدند و من را به بهانه های مختلف همچون چای خوردن و... دعوت می کردند که به چادرشان بروم. بالاخره مجبور شدم با پای خودم بروم. ابتدا چای آوردند و به خوبی از من پذیرایی کردند بعد یکی از عزیزان یک پتو آورد و انداخت سر من، حالا برن کی نزن. تا می توانستند من را زدن. وقتی حاج حسین از این دسته گلی که برای ما به آب داده بود، باخبر شد، کلی خندید، گفتم: مردم را اذیت میکنی. بچش! گفتم: حاجی خودت گفتی نگو حاجی از هر دو طرف قضیه خوشحال بود. هم آنها اذیت شدند، هم من کمی کتک خوردم شوخی هایش دوست داشتنی بود...

کتاب گلخندهای آسمانی، ناصر کاوه

راوی: رضا گرشاسبی

همدانی
حسین
سکندر



کتاب گلخندهای آسمانی



حاج قاسم هر وقتی می‌خواست با من شوخی کند، این داستان را تعریف می‌کرد!... اوایل سال ۵۹ یا ۵۸ بود، ولی دقیقا به یاد ندارم... اما حاجی بیشتر به یاد داشت... "جوانی موفرفری با لباس آستین کوتاه و چسبان، شلواری با دمپای گشاد و کمربند پهن، برای گزینش آمده بود. به این فکر کردم که چرا امثال این افراد با این سر و وضع باید در سپاه باشند؟ برای همین در گزینش او را رد کردم!..."

غلامرضا کرمی با خنده، می‌گوید در هر صورت اگر من هم ایشان را "رد کرده" باشم، مهم این است که حاج قاسم به سپاه پیوست، و افتخار آفرینی کرد. هر وقتی که حاج قاسم این موضوع را تعریف می‌کرد، هیچی برایم مهم نبود، جز لبخند ایشان. هر باری خاطرات آن زمان را می‌گفت، لبخندی دلنشین بر لب داشت و همین برایم، مهم و ارزشمند بود...

کتاب گلخندهای آسمانی، ناصر کاوه

قاسم سلیمانی
مستور



گفتم: نمی‌خواهی بگی اسم منو تو
 گوشت چی ذخیره کردی؟... گفت: به په
 اسمه خوب، خودت بچرخ ببین می تونی
 حدس بزنی کدوم اسمه؟... شماره من را به
 نامه (کَرُبَلایِ مَنْ) ذخیره کرده بود...
 به من گفت جلو دوستانم، پشت تلفن
 نمی‌تونم بگم... دوستت دارم... می تونم
 بگم... دلم برات تنگ شده... ولی نمی تونم
 بگم دوستت دارم... چیکارکنم؟!... "گفتم
 تو بگو یادت باشه... من یادم میفته..." از
 پله ها که میرفت پایین... بلند بلند داد
 میزد... یادت باشه... یادت باشه... منم
 می‌خندیدم و می‌گفتم... یادم هست...
 یادم هست...
 این کلمات رمز بین ما بود!

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه
 برشی از زندگی شهید مدافع حرم حمید سیاهکالی مرادی

کتابخانه حضرت زینب

واری
 سیاهکالی
 حمید
 شهید



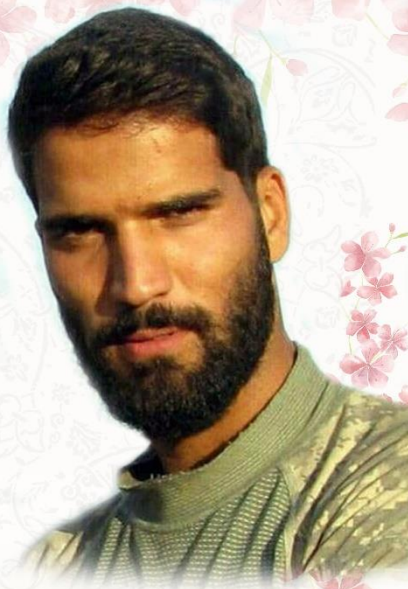
جنگاور بود، چتر باز بود، دوره‌هایی که یک رنجر باید ببیند را گذرانده بود، کلاه سبز بود. از خیلی سال قبل تر مسوول حوزه بسیج و مسوول آموزش ناصحین شد و همیشه خودش را سرباز رهبر می‌دانست. قبلا یکبار به عراق رفته بود، اما آن موقع ماموریتش طولانی نبود. محسن درست است که پسرم بود، اما پشت و پنهام بود، روزی هم که آمد و گفت می‌خواهد به سوریه برود می‌دانستم این راه، شهادت دارد، خودم هم در دوران دفاع مقدس جبهه بودم. می‌دانستم شرایط جنگ چگونه است. البته این را هم قبول داشتم که شهادت نصیب هر کسی نمی‌شود و این‌هایی که امروز می‌بینید شهید شده‌اند، برگزیده هستند. محسن خیلی دوست داشت حضرت آقا را از نزدیک ببیند و حتی در وصیتنامه‌اش هم نوشته بود که آرزو دارم آقا دست مبارکشان را روی سرم بکشند که قسمت نشد و البته آقا بعد از شهادتش سر مزار محسن آمد و چند دقیقه‌ای ایستادند.

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید محسن قوطاسلو

قوطاسلو

محسن

شهید



کتاب مدافعان حرم






«صدق و اخلاص، جوهره و شکل دهنده مکتب سلیمانی است»
که هم «زندگی وهم شهادت او را پر برکت ساخت» و کیفیت
شهادت او نیز، به فضل الهی «حجت را بر همه بندگان خدا» و
دشمنان اسلام تمام کرد... «حاج قاسم» ثابت کرد که می توان
ملی ترین و در عین حال امتی ترین بود... او از «دیدن شدن فرار
می کرد و اهل تظاهر و لاف زنی نبود و آن تشییع دهها میلیونی
و رواج نام و یاد او در جهان، اولین پاداش و جزای الهی به اخلاص
او در دنیا بود». «شهید سلیمانی» برای دشمنانش خطرناک تر از
«سردار» سلیمانی است. امام خامنه ای، شنبه ۱۱ دی ۱۴۰۰

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

قاسم سلیمانی
سکینه

کتاب من قاسم سلیمانی هستم



"وقتی می دید کسی پول نیاز دارد به راحتی به او قرض می داد حتی بعضی سربازهایش هم از او قرض گرفته بودند، همیشه با اطرافیانش سر صحبت را باز می کرد تا از وضعیت مالی آنها باخبر شده و در حد توان خود گامی برای رفع نیاز مالی آنها بردارد... به راحتی هم پولهایی را داده بود می بخشید... اول باید مطمئن شد که این فرد به آن پول احتیاج ندارد در غیر این صورت می گفت: برو ان شاءالله دفعه بعد که پول را آوردی ازت می گیرم."

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید مدافع حرم، عبدالصالح زارع

زارع
عبدالصالح
شهید

کتابخانه حضرت زین العابدین

روایتی از زندگی جوان دهه هفتادی که با شهید حاج قاسم آسمانی شد. وحید متولد ۱۳۷۱ منطقه خاوران، محله اتابک بود در شهری مقطع ابتدایی را شروع کرد، کلاس سوم ورزش تکواندو را شروع کرد، هیأت محل هم می‌رفت، درس و تکواندو را ادامه داد و در هیأت هم فعال بود. وحید علاقه شدیدی به حضرت عبدالعظیم (ع) داشت. بعد اخذ دیپلم در دانشگاه سراسری و دانشگاه امام حسین (ع) قبول شد، اما با توصیه برادرش دانشگاه امام حسین (ع) را انتخاب کرد و در ادامه به استخدام نیروی قدس سپاه درآمد یک سال هم آموزش اختصاصی نیروی قدس را دید و بعد از آن به سوریه حلب اعزام شد ... در ادامه و "پس از پایان عملیات‌های حلب به سفارت ایران در سوریه مأمور شد..."

او "در کنار سردار سلیمانی خدمت می‌کرد"، اما هیچ کدام از خانواده اش خبر نداشت... تا اینکه یک روز با یکی از همکارانش که به منزل ما آمده بود و آنجا از صحبت‌هایش احساس کردیم که او در کنار سردار سلیمانی خدمت می‌کند. یک شب به او گفتم، تو یکبار ساعت ۵ صبح، یکبار ساعت ۶ صبح، ساعت بازگشتت هم که معلوم نیست، یک بار نیمه شب می‌آیی، یکبار آخر شب می‌آیی، ساعت کارت چگونه است؟... وحید گفت: ساعت کارم طبق برنامه‌های حاجی است، گفتم: حاجی کیست؟... نکنند منظورت حاج قاسم است، گفت: بله، من کنار قاسم سلیمانی خدمت می‌کنم. او با حاجی بود تا بامداد ۱۳۰۱دی ۹۸، که به همراه "حاج قاسم سلیمانی، ابومهدی المهندس" و تعدادی دیگر از همزمانش به دست تروریست‌های آمریکایی به شهادت رسید... شهید زمانی‌نیا هنگام شهادت تنها ۲۷ سال داشت و تنها دو ماه بود که با همسرش پیمان عقد ازدواج بسته بود...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
راوی پدر شهید زمانی‌نیا

وحید زمانی‌نیا
شهید



شهادت
شهادت
شهادت



شهید حسین پور جعفری رئیس دفتر
 و همراه همیشگی شهید قاسم سلیمانی
 می‌گفت: روزی در منطقه‌ای در سوریه
 حاجی خواست با "دوربین دیدی" بزنه،
 خیلی محل خطرناکی بود. من بلوکی را
 که سوراخی داشت بلند کردم که بذارم
 بالای دیوار که دوربین استتار بشه...
 همین که گذاشتمش بالا، تک تیرانداز
 بلوک رو طوری زد که تمامش تکه تکه
 شد و ریخت روی سر و صورت ما. حاجی
 کمی فاصله گرفت... خواست دوباره با
 دوربین دید بزنه که این بار هم، گلوله‌ای
 نشست کنارگوشش روی دیوار، خلاصه
 آنروز شناسایی به خیر گذشت...
 بعد از شناسایی برای استراحت و تجدید
 وضو داخل خانه‌ای شدیم، احساس کردم
 اوضاع اصلا مناسب برای ورود نیست...
 به اصرار زیاد حاج قاسم رو سوار ماشین
 کردیم و راه افتادیم. هنوز از خونه خیلی
 دور نشده بودیم که "خونه در جا منفجر
 شد و حدود هفده نفر شهید شدند..."
 بعد از این اتفاق حاجی به من گفت:
 "حسین امروز چند بار نزدیک بود شهید
 بشیم، اما حیف...".

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



قاسم سلیمانی
 شهید

ایستادگی
 ایستادگی

اللہ

سردار حسین پور جعفری، رفاقت ۴۰ ساله با شهید حاج قاسم سلیمانی داشت و یکی از بهترین رفقای ایشان بود. او از سال ۶۱ و عملیات والفجر مقدماتی وارد عرصه مبارزه در جنگ تحمیلی شد و بعد از شرکت در عملیات‌های مختلف در سال ۶۴ همراه در منطقه آبی تبور و در برخورد با قایق نیروهای عراقی مجروح و دچار شکستگی کمر شد که به دلیل این مجروحیت سنگین به مدت یک سال و نیم از جبهه دور بود. همزمانش صداقت و محرم راز بودن را مهم‌ترین ویژگی او می‌دانند. او با وجود این که سال ۹۵ بازنشسته شده بود و می‌توانست در خانه بنشیند و استراحت کند ولی با سردار شهید سلیمانی همراه ماند و با فرمانده خود نیز شهید شد. این شهید بزرگوار از دوران دفاع مقدس همراه سردار سلیمانی بوده است و در سال ۷۶ با سردار سلیمانی وارد نیروی قدس سپاه شد و در سال‌های اخیر نیز دستیار ویژه شهید سلیمانی بوده است...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

جعفری
پور
حسین

شهید





اهل انفاق بودند. نمازهای شان را اول وقت می خوانند، شوخ طبع بودند و در عین حال بسیار کم صحبت. اهل قرآن خواندن و بسیار به آیات نورانی قرآن عمل می کردند... به "پدر و مادرشان احترام می گذاشتند" و نیکی به آنها در راس امورشان قرار داشت به طوری که، در این سال ها کوچکترین بی احترامی از جانب شهروز نسبت به آنها ندیدم. بسیار به خانواده شان اهمیت میداد و رسیدگی به امور خانواده رامهمتر از هرکاری می دانستند مهربانی وخوش اخلاقی بود . انسانیت در وجودش موج می زد . پاک بود و خودش را برای خدا خالص کرد... شهروز آرزوی شهادت داشت. همزمی و همراهی با حاج قاسم سلیمانی از افتخاراتش بود. ارادت زیادی به امام خامنه ای وسردار سلیمانی داشت.متواضع، مؤمن، شجاع و باایمان بود... بسیار صابر بودو بر مسائل و مشکلات صبر پیشه می کرد.

وقتی که وارد سپاه شد وبافرمانده بزرگوارشان همراه شد،این اخلاق خوب و شایسته اش بیشتر و بیشتر بروز کرد.کمک حال نیازمندان بود وبه آنها از نظر فکری و عملی کمک می کرد ... برایش فرق نداشت که فرد مورد نیاز آشناست یا غریبه... وقتی می دید کسی نیاز به کمک دارد کمک می کرد... نسبت به اطرافیانش بی تفاوت نبود،در جامعه امروز نیاز به چنین افرادی داریم که با این تفکر زندگی و از همدیگر دستگیری کنند...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
راوی: همسر شهید مظفری نیا

شهادت

شهروز مظفری نیا

کتابخانه حضرت زینب

...قرار بود به ایران بروم و حاج قاسم مرا به منزلش دعوت کرد. با خودم فکر می کردم که حتما منزل حاج قاسم مملو از فرشها و اثاثیه گرانبهائی است زیرا ایران کشوری است که مردم آن به فرش و وسائیل شیک علاقه دارند. خلاصه وارد خانه حاجی شدیم و دیدم وسائیل خانه آنها از ساده هم ساده تر است و خانه با یک موکت قدیمی مفروش است و اتاق پذیرایی هم پر شده از تصاویر شهدا. این بار من در گوش حاجی گفتم اثاثیه شما قدیمی است و نیاز به تعویض دارد!... حاجی خندید و دستم را گرفت و چیزی نگفت...گفتم حاجی راستی چقدر حقوق می گیری؟... حاجی مبلغی را گفت که من بسیار تعجب کردم زیرا او یک سردار و فرمانده نظامی بزرگ در ایران بود. گفتم حاجی این حقوق یک افسر جزء است نه یک فرمانده!... یک سردار مثل شما در عراق سه برابر این حقوق می گیرد با مزایای فراوان!... حاجی به من گفت: شیخنا مهم نیست فرمانده چقدر از کشورش می گیرد مهم این است که چه چیزی به کشورش می دهد و خدای متعال چند برابر آن را به او خواهد بخشید و این یک سنت الهی حتمی است. شیخنا ما به صورت موقت در این دنیا هستیم و ما و شما به سوی پروردگار کریم خود رهسپاریم...

کتاب من قاسم سلیمانی هستیم، ناصر کاوه
راوی: سامی مسعودی از فرماندهان حشدالشعبی

سلیمانی
قاسم
شهید



کتابت از حاج قاسم

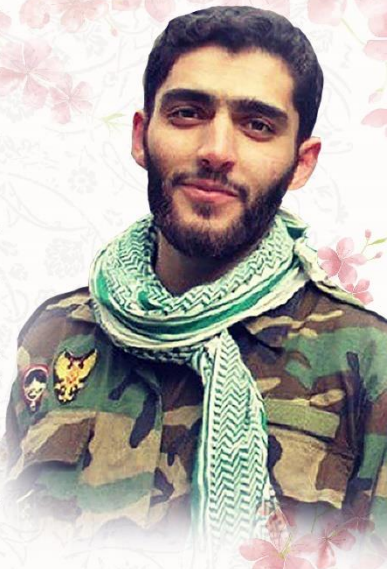


اذا كان المنادى زينب (س) فأهلاً
 بالشهادة اگر دعوت کننده زينب (س)
 باشد، سلام بر شهادت... بين الحرمين دو
 مظلومه، دو شهیده، یکی خانم زينب
 کبری و دیگری بنت الحسين، خانم رقيه
 (س) هستم و به يادتم... نمی‌دانی بارگاه
 ملکوتی ۳ ساله امام حسين (ع) الان هم
 چقدر غریب است. چه بگویم از اوضاع
 اینجا؛ تاریخ دوباره تکرار شده و این بار
 ابناء ابوسفیان و آل سفیان بار دیگر آل الله
 را محاصره کرده‌اند؛ هم مرقد مطهر خانم
 زينب کبری و هم مرقد مطهر دردانه اهل
 بیت، رقيه (س)... ولی این بار تن به
 اسارت آل الله نخواهیم داد چرا که به قول
 امام (ره) مردم ما از مردم زمان رسول الله
 بهترند. واضحتر بگویم؛ نبرد شام، مطلع
 تحقق وعده آخرالزمانی ظهور است. و من
 و تو دقیقاً در نقطه‌ای ایستاده‌ایم که با
 لطف خداوند و ائمه اطهار نقشی بر
 گردنمان نهاده شده است و باید به
 سرانجام برسانیمش با هم تا بار دیگر
 شاهد مظلومیت و غربت فرزندان زهرای
 مرضیه (س) نباشیم.... اگر بدانی صبرت
 چقدر در این زمان حساس در حفظ و
 صیانت از حریم آل الله قیمت دارد، لحظه
 به لحظه آنرا قدر می‌شماری..

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

برشی از وصیت نامه شهید مدافع حرم، محمود رضا بیضایی

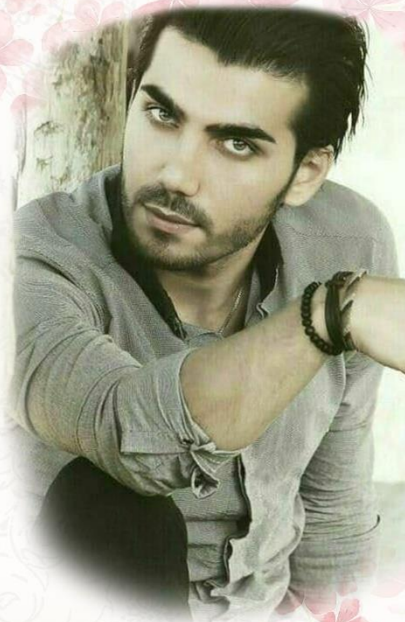
بیضایی
 محو رضا
 شهید



شهادت
الله

شهید "لاچری" ... ایشون نه
مدلیگ هستند و نه خواننده و نه...
ایشون شهید بابک نوری
هریس، مدافع حرم گیلان از جوانان
دهه هفتادی هستند. او دانشجوی
ارشد رشته حقوق در دانشگاه تهران
بود و از نظر ظاهر، جوانی خوش
تیپ و در باطن دارای ایمان قوی
بود. پدر و برادرانش اصرار داشتند
برود آلمان ادامه تحصیل بدهد،
حتی موقعیتش را هم برایش
فراهم کردند اما خودش قبول نکرد
برود. آن روز خداحافظی مردم فکر
می‌کردند او به آلمان می‌رود برای
تحصیل. او به مادرش گفت:
حضرت زینب (س) را خواب دیدم
دیگر نمی‌توانم اینجا بمانم باید
بروم سوریه... آخرین مکالمه بابک
با پدرش زمانی بود که پدرش
مشهد بود و از او خواسته بود حتما
برایش دعا کند و آخر در روز شهادت
امام رضا (ع) به آرزویش که
شهادت بود، رسید...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

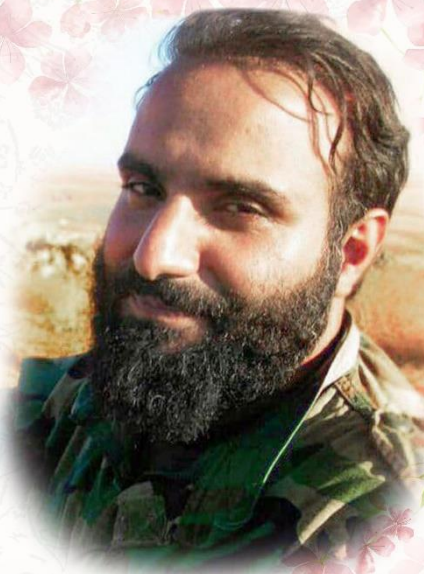


کتاب مدافعان حرم

هریس
نوری
بابک
شهید



پشت بی سیم گفتیم، فلانی! نگو
حاج عمار شهید شده، نگذار همه
نیروها متوجه شوند و روحیه‌شان را
از دست بدهند. از این طرف در اتاق
عملیات غوغایی بود. یکی از
دوستان از پشت میزش افتاد کف
اتاق. از حال رفت. پاهایش را دراز
کردیم. به هوشش آوردیم و آب
قند دادیم بهش، به فکر این بودیم
چه کسی را جایگزین حاج عمار
کنیم. کسی که جنگنده، خستگی
ناپذیر، شجاع و مدیر باشد و با
نیروها بجوشد. واقعا کسی را
نداشتیم. حاج قاسم بعد از شهادت
حاج عمار گفت: «کرم شکست.»
دوستانی که جنازه عمار را دیده
بودند می‌گفتند: مثل کسی بوده که
روزها و شب‌های متمادی عملیات
کرده و حالا از فرط خستگی خیلی
راحت خوابش برده....



کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
روایت زندگی شهید مدافع حرم،
محمد حسین محمد خانی معروف به عمار حلب

خان
محمد
محمد حسین
محمد
شهید

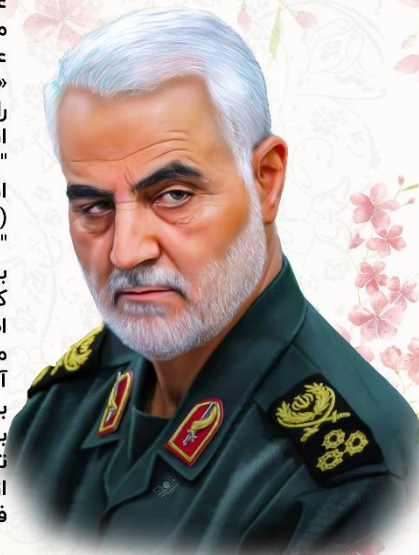
کتابخانه حضرت زین العابدین



الله

"نبوغ نظامی حاج قاسم" مورد اعتراف دوست و دشمن است. من مصداقی را عرض می‌کنم... در آزادسازی مرحله به مرحله سوریه قرار شد برویم و به مرز عراق بچسبیم... باید از جاده به سمت «تنف» می‌رفتیم و گمرک این منطقه را در دست می‌گرفتیم. "در این منطقه آمریکایی‌ها راه ما را سد کردند..."
"اولین درگیری ما با آنها شکل گرفت" اما ما عقب نشینی نکردیم... همان جا (30 کیلومتری تنف) اردو زدیم و بعد با "ابتکار شهید سلیمانی" قرار شد از راه بیابان خودمان را به مرز برسانیم. این کار، "سختی‌های خودش را داشت" و اصلاً آمریکایی‌ها فکرش را نمی‌کردند ما در "بیابانی که شناخت خوبی روی آن نداریم پخش شیم و به سمت مرز برویم... آنها که نمی‌توانستند کل آن بیابان را بمباران کنند، گیج شدند و ما توانستیم به هدف مورد نظر برسیم. از این موارد در زندگی جهادی و شیوه فرماندهی حاج قاسم بسیار وجود دارد

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
راوی: رحمان رضایی، هم‌رزم شهید سلیمانی



کتاب من قاسم سلیمانی هستم

قاسم سلیمانی
شکوه





«شهادت جان کندن نیست، دل کندن است»

در تمام مدت عمر، "عشق به شهادت و شهدا" در وجود پاک او فوران می‌کرد و به تنها آرزویش شهادت در راه خدا بود. این عاشق امام حسین (ع) ، شور و شوقی وصف ناشدنی به "زیارت کربلا" داشت و حتی رفتن به "زیارت اربعین" را برای خود نذری واجب قرار داده بود. عشق او به شهدا تمامی نداشت، به گونه‌ای که هر سال کل ایام تعطیلات عیدنوروز در مناطق جنگی و به عنوان خادم الشهدا حضور داشت ایام تابستان، به پابوس امام رضا (ع) میرفت و بعضی سالها، یک ماه ساکن مشهد بود و از جوار ایشان کسب فیض می‌کرد... حتی یک ماه رمضان به طور کامل در آشپزخانه حرم مشغول به خدمت به زوار آن حضرت بود. او در ۶ شهریور ۱۳۹۴ در کنار قبور مطهر شهدای گمنام کازرون زندگی مشترک خود را آغاز کرد. تقوای الهی و تقید به واجبات و ترک محرّمات و انجام مستحبات، دل بریدن از تمامی تعلقات دنیوی، اخلاص در کارها، ذکر و دعا و تلاوت قرآن و نهج البلاغه، متانت و حیا در برخورد با نامحرم، جدیت در کارها و دقت زیاد در لقمه حلال و شرکت دائم در نماز جمعه و جماعت و نماز اول وقت و... از خصوصیات این شهید بود. هنگامی که خبر دار شد که برای اعزام به سوریه ثبت نام می‌کنند از اولین افرادی بود که از کازرون اقدام نمود و با اینکه بیش از چهار ماه از عقد ایشان نگذشته بود از همه چیز دل کند و اعزام میدان جنگ در سوریه شد و بعد از حدود ۵ روز حضور در مناطق جنگی سوریه، سرانجام در روز جمعه ۱۶/دی/۹۴ در منطقه رتیان ، بعد از غم‌ناک آزاد سازی شهرهای نبل و الزهرا به شهادت رسید...

عشق امام حسین

کتاب شهدا و اهل بیت ناصر گاو

شهید ممد مسرور

یکی از شب های محرم به هیئت رفتیم. استاد پناهیان آن شب از اخلاص می‌گفت... بعد از اتمام هیات، محمدرضا تماس گرفت و به او گفتم امشب خیلی به یادت بودیم. انگار که رزق او بود که به او صحبت های آقای پناهیان را منتقل کنم... گفتم: محمدرضا، اگر می خواهی شهید بشی باید خالص بشی"... آخرین تماسش به مادرش، سپرد که دعا کن شهید شوم و مادر هم به او گفته بود برای شهید شدن باید اخلاص داشته باشی... محمد رضا در جواب به مادرش گفته بود: "این دفعه واقعا دلم رو خالص کردم و هیچ دلبستگی به هیچ چیزی ندارم... الان دیگه سبکبار سبکبارم. شرط شهادت، خلاصه شده در همین جمله امیرالمومنین علی (ع)، که فرمودند: "سبکبار شدن... خالص شدن..." و شهدا این را خوب فهمیدند و عمل کردند ...

کتاب مدافعان حرم، ناصرکاوه
برشی از زندگی شهید مدافع حرم، محمد رضا دهقان

رهقان
محمد رضا
سکندر

کتابخانه حضرت

لیبک یا حسین (ع) یعنی وسط میدان بودن است. لیبک یا حسین (ع) یعنی اینکه از جان گذشتن است نه اینکه از دور به آتش نگاه کردن و بعد از خاموشی خود را ناچی معرفی کردن است. حسین جان، روزی نبود که من زیارت عاشورا نخوانم و هر روز من این زیارت نامه را می خوانم به امید آنکه ای آموزگار شهادت مرا در مکتب خود بپذیری و در زمره شهیدانت قرار دهی و شب اول قبر هم یک نگاهی به من داشته باشی... خدایا، بارالها، معبودا و معشوقا! نمی دانم چه بنویسم، از کجا شروع کنم و به کجا ختم کنم، چشمهایم را می بندم و تصویری از عشق را در ذهن خود مجسم می کنم، عشق به هستی مطلق، عشق به ذات بی همتا، که جز او خدایی نیست. سلطان مقتدر عالم، دانا به هر آشکار و نهان، منزّه از عیب و ناشایستی، و ایمنی بخش دل‌های هراسان... خدایا خسته ام، شکسته ام، دیگر آرزویی ندارم جز شهادت. احساس می کنم که این دنیا دیگر جای من نیست. از عالم و عالمیان می‌گریزم و به سوی تو می‌آیم. تو مرا در رحمت خود سکنی ده... خدایا من نمی‌دانم روزی ام در کجاست و آن را تنها بر پایه گمان‌هایی که بر خاطر من می‌گذرد می‌جویم و از این رو در جستجوی آن شهرها و کوه‌ها و دشت‌ها را زیر پا گذاشتم. پس در آنچه که خواهان آنم همچون حیرت زدگانم... در مستند لشکر زینبی پدر شهید مدافع حرم اسماعیل خانزاده، نقل می‌کند، در شب یازدهم ماه مبارک رمضان، توفیق تشریف به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را پیدا کرده بود....

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

خانزاده اسماعیل شهید



کتاب مدافعان حرم

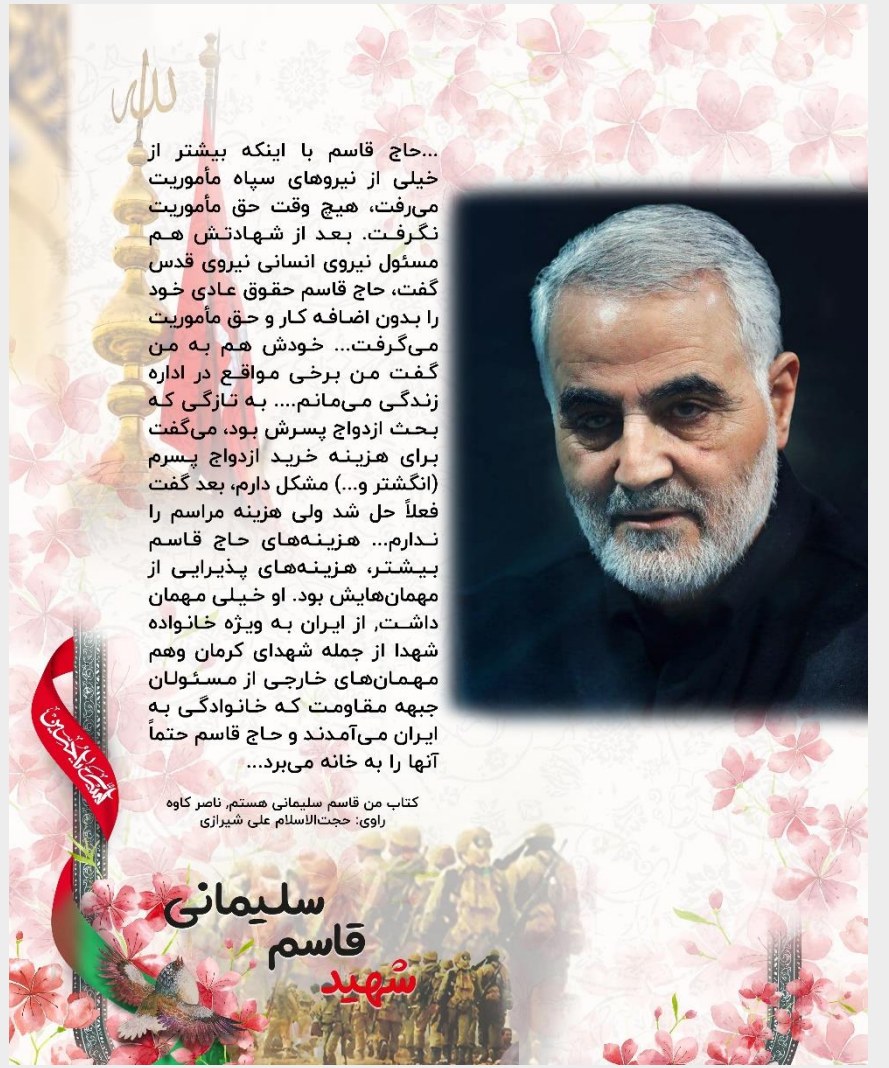
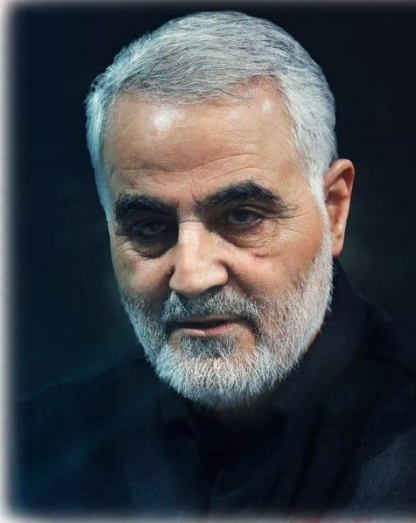


...حاج قاسم با اینکه بیشتر از خیلی از نیروهای سپاه مأموریت می‌رفت، هیچ وقت حق مأموریت نگرفت. بعد از شهادتش هم مسئول نیروی انسانی نیروی قدس گفت، حاج قاسم حقوق عادی خود را بدون اضافه کار و حق مأموریت می‌گرفت... خودش هم به من گفت من برخی مواقع در اداره زندگی می‌مانم... به تازگی که بحث ازدواج پسرش بود، می‌گفت برای هزینه خرید ازدواج پسر (انگشتر...) مشکل دارم، بعد گفت فعلاً حل شد ولی هزینه مراسم را ندارم... هزینه‌های حاج قاسم بیشتر، هزینه‌های پذیرایی از مهمان‌هایش بود. او خیلی مهمان داشت، از ایران به ویژه خانواده شهدا از جمله شهدای کرمان و هم مهمان‌های خارجی از مسئولان جبهه مقاومت که خانوادگی به ایران می‌آمدند و حاج قاسم حتماً آنها را به خانه می‌برد...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
راوی: حجت‌الاسلام علی شیرازی

سلیمانی
قاسم

شهید



با اینکه فرمانده بود بارها حق مأموریتش را نگرفت... شهید قاسم سلیمانی، او را سرمشق جوانان ایران و جهان اسلام خوانده است... به شدت روی بیت‌المال و حقوقی که می‌گرفت حساس بود. بارها حق مأموریتش را دریافت نکرد. گاهی هم از جیب خرج می‌کرد و آن را وظیفه خود می‌دانست. سال ۹۴ در یکی از مناطق درگیری شدیدی به‌وجود آمد که مرتضی مجبور به عقب نشینی شد. وقتی برگشت به فرمانده‌ای گفتم: «مرتضی ۶۰ روز است که اینجا است. بهتر است به عقب برگردد»، با برگشتش موافقت شد. نگاهی به ظاهرش انداختم؛ یک لباس جنگی و یک جفت دمپایی تنها چیزی بود که داشت. پرسیدم: «پس وسایلت کو؟»... گفت: «حجم آتش اجازه نداد چیزی با خود به عقب بیاوریم.» لباسی نبود که به او بدهیم. کفشی کهنه پیدا کردیم و به او دادیم تا با آن به دمشق برود. مقدار کمی پول به او دادم و گفتم: «به دمشق که رسیدی برای خودت لباس تهیه کن» چند روز بعد یکی از نیروها با پاکتی پول نزد من آمد و گفت: «مرتضی* این پول را برگرداند»، پاکت را باز کردم و دیدم بیشتر از نصف پول را برگردانده، تنها یک شلوار ساده خریده بود و پیراهنی از آن هم ساده‌تر تا بتواند به ایران برگردد، حتی کفش هم نخریده بود... در طول حضورش در میدان جنگ، ۶ بار مجروح شد و دیگر فرماندهان حاضر در معرکه به دلیل نبوغ و ترفندهایش، لقب «حسن باقری» زمان را به او دادند.

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید مدافع حرم،
مرتضی حسین پور، معروف به حسین قمی

پور
حسین
مرتضی
شهید



کتاب مدافعان حرم



فاطمه جان... عزیزم دوستت دارم،
دعا می‌کنم امتحاناتت را به خوبی
پشت سر بگذاری و حالت هر روز از
دیروز بهتر باشد؛ من هم به یادت
خواهم بود... امیدوارم فاصله جسم
هایمان، قلب هایمان را به هم
نزدیکتر سازد تا بتوانیم ظرفیت
عاشق شدن را پیدا کنیم، شنیدی
می‌گویند: زنده بودن، فاصله گهواره
تا گور است و زندگی کردن، فاصله
زمین تا آسمان... امیدوارم هر روز
آسمانی‌تر شوی؛ تو هم مرا دعا کن،
خداوند قلب‌هایمان را به رنگ خود
درآورد و پاک مان کند...



کتاب مدافعان حرم، ناصرکاوه
آخرین دست نوشته شهید مدافع حرم،
شهید عباس دانشگر خطاب به همسرش

کتابخانه حضرت زینب

دانشگر
عباس
شهید



اللہ

سجاد هر وقت دل‌تنگ میشد یک گزینه داشت امام رضا (علیه السلام)... یکی از دوستانش می گفت یه بار به مشهد رفتیم و یکی از رفقا را دیدیم. گفت صبح رسیدم و عصر می خوام برگردم... گفتم مگه دیوانه ای این همه راه برا نصفه روز؟... گفت با هواپیما اومدم. وقتی رفت دیدم سجاد تو حال خودشه... گفتم چته؟ گفت: واقعا باید به حال امثال اینا حسرت خورد، دل‌تنگ امام رضا (علیه السلام) شده و در حالی که کار داشته نصف روز اومده پابوس آقا. موقعی که اسم سوریه و اعزام پیش اومد زنگ زد به یکی از رفقای مدافع حرمش گفت سجاد برو از امام رضا (علیه السلام) اجازه رفتن بگیر. سجاد رفت مشهد، معلوم نیست چی گفت به ضامن آهو که ضامن سجاد هم شد... آری ضمانت سجاد را کرد و سجاد رفت سوریه شهید شد. سرانجام پیکر سجاد روز شهادت امام رضا (علیه السلام) سال ۱۳۹۴ در گلستان شهدا به خاک سپرده شد....

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید مدافع حرم، سجاد مرادی

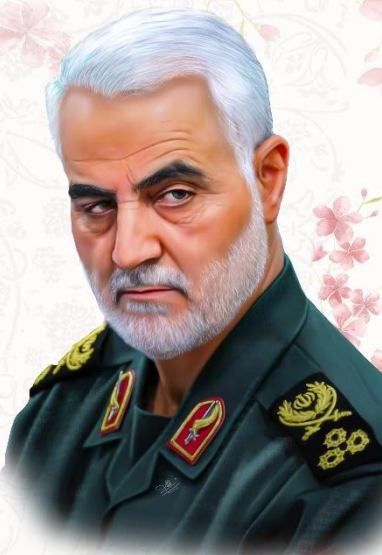
مراد سجاد شهید

کتابخانه حضرت زینب



مادر بزرگوار سردار حاج قاسم سلیمانی که از دنیا رفتند، پس از چند روز با جمعی از خبرنگاران تصمیم گرفتیم برای عرض تسلیت به روستای فئات ملک برویم. با هماهنگی قبلی، روزی که سردار هم در روستا حضور داشتند، عازم شدیم. وقتی رسیدیم ایشان را دیدیم که کنار قبر مادرشان نشسته و فاتحه می خوانند. بعد از سلام و احوالپرسی به ما گفت من به منزل می روم شما هم فاتحه بخوانید و بیاید. بعد از قرائت فاتحه به منزل پدری ایشان رفتیم. برایمان از جایگاه و حرمت مادر صحبت کرد و گفت: این مطلبی را که می گویم جایی منتشر نکنید. گفت: همیشه دلم می خواست کف پای مادرم را ببوسم ولی نمی دانم چرا این توفیق نصیب منی شد. آخرین بار قبل از مرگ مادرم که این جا آمدم، بالاخره سعادت پیدا کردم و کف پای مادرم را بوسیدم. با خودم فکر می کردم حتماً رفتنی ام که خدا توفیق داد و این حاجتم برآورده شد. سردار در حالی که اشک جاری شده بر گونه هایش را پاک می کرد، گفت: نمی دانستم دیگر این پاهای خسته را نخواهم دید تا فرصت بوسیدن داشته باشم... حاج قاسم در حین اقتدار، متواضع و فروتن بود و هر زمان شخصی از نیروها و حتی مردم قصد ملاقات با او را داشتند، ایشان خود بلند می شد و به استقبال آنها می رفت و حتی دست نیروها را می بوسید و حرفهای آنها را می شنید و در ملاقات با آنها از الفاظ "قربانتان برم" و "کوچیک شما هستم" و... استفاده می کرد...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



قاسم سلیمانی
سکندر

کتاب من قاسم سلیمانی هستم

«شهیدی که یک تنه جلوی ۴۰
داعشی ایستاد»

اگر شهید عبدالکریم پرهیزگار نبود، جاده بوکمال به دست داعش می افتاد و به دنبال آن شهر بوکمال نیز سقوط می کرد. او به تنهایی با ۴۰ تن روبه رو می شود و پس از به هلاکت رساندن ۳۷ نفر از آن ها، فشنگ هایش تمام می شود... داعشی ها به سوی او حمله می کنند تا اسیرش کنند، اما این بار او با سرنیزه از خودش دفاع و دو نفر دیگر را مجروح می کند و در نهایت به شهادت می رسد. شهید پرهیزگار متولد ۱۳۶۵ و نخستین شهید مدافع حرم شهرستان خفر در استان فارس است. او ۲۰ آذر ۹۶ در سوریه به شهادت رسید و هیچ گاه دومین پسرش را ندید...



کتاب مدافعان حرم ناصرکاوه
مدافع حرم، شهید عبدالکریم پرهیزگار

پرهیزگار
عبدالکریم
شهید

کتابخانه حضرت زین العابدین



من گاهی می‌دیدم که ایشان نیت شان را از پرداخت صدقه، سلامتی امام زمان (عج) عنوان می‌کرد و معتقد بود که این نیت، موارد دیگر را نیز دربر می‌گیرد و بالاترین مسئلت‌ها است. بنابراین، دعای فرج و دعا برای سلامتی امام عصر(عج) همیشه ورد زبان ایشان بود... امکان نداشت بدون دعای فرج، شروع به خواندن دعا، قرآن (حتی سوره‌ای از قرآن) یا زیارت عاشورا کند؛ اگر هم فراموش می‌کرد، تلاوت را قطع می‌کرد و بعد از دعای فرج، ادامه می‌داد. گویا احساس می‌کرد که بدون دعای فرج اعمال اش مقبول نیست... بسیار دیده بودم که ایشان در شرایط و موقعیت‌های مختلف، نشسته یا ایستاده، در حال تماشای تلویزیون یا حین راه رفتن، گویی ناخودآگاه چیزی از ذهن و دلشان می‌گذشت و دست بر سر می‌گذاشت و به امام زمان(عج) سلام می‌داد. نمی‌دانم در آن شرایط چه چیزی به دل ایشان خطور می‌کرد ولی این برای من همیشه جای تعجب بود که خطور همیشه و در هر حال، ارتباطشان برقرار است...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
راوی؛ همسر مدافع حرم، شهید جواد الله کرم

بسم الله الرحمن الرحيم
سجده
سجده



دشمنان به جای حاج قاسم ماشین «علی امرایی» را زدند: آنروز دشمن برای ترور حاج قاسم سلیمانی کمین کرده بود. قرار بود که حاج قاسم ابتدا از آن معبر عبور کند ولی به فاصله یک ساعت علی و شهید غفاری و حمیدی که در خودرو پر از مهمات و سلاح‌های انفجاری سوار بودند، زودتر از معبر مورد نظر عبور می‌کنند و مورد هدف موشک قرار می‌گیرند. پیکر اربا اربای علی را حاج قاسم از روی انگشتر شناسایی کرد: بعد از یک ساعت که خود سردار با همراهانش به محل شهادت بچه‌ها می‌رسد، خیلی متأثر می‌شود و به گفته هم‌زمان شهید خیلی گریه می‌کند. حاج قاسم دست علی آقا را از روی انگشترش شناسایی کرد و با وجود اصرار اطرافیان، خودش پیکرهای اربا اربا شده را جمع کرد. به همین دلیل بخش زیادی از بدن علی همانند وصیتش همانجا در خاک سوریه باقی ماند. بعداً دوسه بار به خواب خانواده آمد و گفت: قرار نبود این دست هم برگردد ولی برای نشانه یک دستم برگشت...

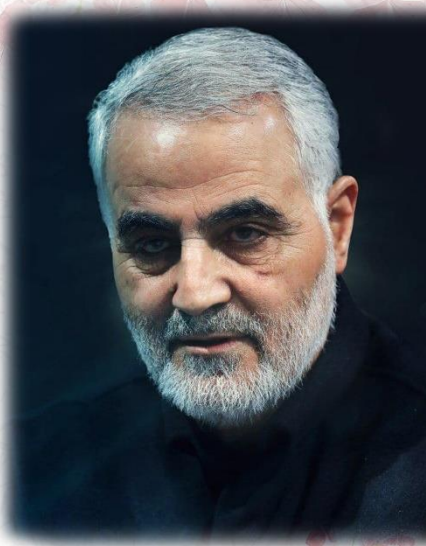
کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
شهید مدافع حرم، شهید علی امرایی

امری
علی
شهید

کتابخانه حضرت



بسم الله الرحمن الرحيم... برادران و عزیزان بسیجیم سلام علیکم... خداوند شما را برای خدمت به اسلام حفظ بفرماید... عزیزانم... بزرگترین امانت سپرده شده به ما جمهوری اسلامی است که امام عارف مان فرمود: حفظ آن از اوجب واجبات است در حفظ این امانت از هر کوششی دریغ نفرمائید. ثانياً؛ به حلال خداوند و حرام آن توجه خاص بفرمائید. ثالثاً؛ پدر و مادرتان را آن چنان بزرگ بشمارید که شایسته آن باشد که خداوند وائمه معصومین توصیه فرموده‌اند. رابعاً؛ دوستی و رفاقت ارزش بزرگی است اما مهم این است که با چه کسی رفاقت و برای چه راهی می‌کنید. خامساً؛ نماز شب نماز شب نماز شب کلید تمام عزت‌هاست... برادران قاسم



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه پنج توصیه شهید حاج قاسم خطاب به بسیجیان

کتاب من قاسم سلیمانی هستم

سلیمانی
قاسم
شهید



...در ابتدا صحبتی با سید و مولایم امام
زمان (ع) دارم، ای سید و مولایم!... آقا
جان!... از تو ممنوم به خاطر تمام محبت
هایی که در دوران دنیا به من ارزانی
داشتی و شرمنده ام که شاکر این همه
نعمت نبودم، اما امید به رحمت و کرم
این خانواده دارم و با این امید زنده ام...
ای سید و مولای من! آقا جان! گر چه برای
تربیت شدن و سرباز تو شدن تلاشی
نکرده ام اما به آن امید جان می‌دهم که در
آن روز موعود که ندا می‌دهند: «از
قبرهایتان بیرون بیایید و به یاری
مولای تان بشتایید» من هم به اذن
مولایم در حالی که شمشیر به کمر
بسته ام از قبر بیرون آمده و پای
رکاب تو آقا جان سربازی کنم...
محمدجان!... زندگی نکن برای خودت،
زندگی کن برای مهدی (عج) درس بخوان
برای مهدی (عج) ورزش کن برای مهدی
(عج)... احمدجان! وصیت اصلی من به تو
تبعیت کامل از ولی فقیه است، سعی کن
خودت را از جهات علمی، معرفتی و
جسمانی آماده نصرت امام زمان (عج)
کنی... شعری که مدام بر لبان شهید جاری
بود...

رمز تعجیل فرج نصرت مولا مهدیست
ما برآیم که این رمز جهانی بشود

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
شهید مدافع حرم، حمیدرضا اسداللهی

اسداللهی
حمیدرضا
شهید



کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
شهید مدافع حرم، حمیدرضا اسداللهی

موقع خداحافظی نگاه آخرش به گونه‌ای بود که احساس کردم از من، مهدی پسرمان وهمه آنچه متعلق به ما دوناست دل کنده است... زنگ زدم و گفتم این بار وسیله‌ای جا نگذاشته‌ای که به بهانه‌اش برگردی و من و مهدی را ببینی. گفت: نه عجله دارم، همه وسایلم را برداشتم. ۱۳ روز بعد از اینکه رفته بود، شنبه صبح بود تلفن زنگ زد، ابوالفضل از سوریه بود. شروع کردم بی‌قراری کردن و حرف از دل‌تنگی زدن. گفت: زهرجان ناراحت نباش، احتمال بسیار زیاد شرایطی پیش می‌آید که ما را دوشنبه برمی‌گردانند. شاید تا آتروز نتوانم با شما صحبت کنم، اگر کاری داری بگو تا انجام بدهم، یا حرف نگفته‌ای هست برایم بزن... ترس همه وجودم را گرفت، حرف هایش بوی حلاوت و خداحافظی می‌داد. دوشنبه ۲۴ آذر ماه همان روزی که گفته بود قرار است برگردد، برگشت؛ معراج شهدای تهران، سه‌شنبه اصفهان و چهارشنبه پیکر مطهر ابوالفضل کنارقبر شهید خرازی آرام گرفت...



کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه شهید
 برشی از زندگی شهید مدافع حرم، ابوالفضل شهبزانیان،
 راوی همسر شهید

سیروانیان

ابوالفضل
 سکینه

کتابخانه حضرت زینب





مهدی به همراه تعدادی از دوستانش به دیدن آیت الله حق شناس رفته بودند که آیت الله از بین دوستانش، فقط به مهدی یک دستمال داده و گفته بود اشک هایی که برای امام حسین (ع) می ریزی را با این دستمال پاک کن و آن را نگه دار تا در کفنت بگذارند. به دوستانش هم گفته بود که احترام این آقا را خیلی داشته باشید. بار دیگر که به دیدن ایشان رفته بودند، آیت الله به محض این که مهدی را می بیند، گریه می کند... مهدی قبل از رفتن به سوریه، آخرین پیامکش را برای یکی از دایی هایش فرستاد: دایی! من رفتم. دستمال اشکهام رو با کمی تربت کربلا گذاشته‌ام لای قرآن روی طاقچه. آگه یه وقت طوری شد، آنها را بگذارید کنارم... یک ماه مانده بود به شهادتش، که من و مادرم را با خود همراه کرد. نماز صبح را در حرم سیدالکریم خواندیم و به بهشت زهرا و بر سر مزار شهدای گمنام رفتیم. می گفت هر حاجتی که دارید، از این شهدا بخواهید و هر وقت دلتان گرفت، سر مزار این شهدا بیایید... پنجشنبه دهم مرداد ماه بود که زنگ زد به برادرش و گفت سال خمسی ام رسیده. یه ماشین دربست بگیر و برو قم خمس من رو بده و برگرد. ۳۰۰ تومن هم به نانوائی لواشی بدهکارم اونم پرداخت کنید... خوابش را دیده بودند و از مهدی پرسیده بودند: راستش را بگو شب اول قبر که نکبر و منکر آمدند چطور شد؟... در جواب گفت: تا زخمهایم را دیدند، گفتند آفرین و رفتند...

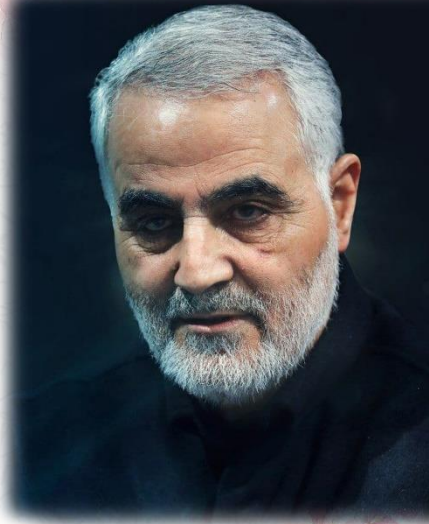
کتابت مدافعان حرم، ناصر کاوه
خاطره ای از شهید مدافع حرم، مهدی عزیزی

عزیزی
مهدی
شهید

کتابت از حضرت

مردم از من قبول کنید... من عضو هیچ حزب و جناحی نیستم و به هیچ طرفی جز کسی که خدمت می‌کند به اسلام و انقلاب تمایل ندارم. اما این را بدانید والله علمای شیعه را تماماً و از نزدیک می‌شناسم. الان چهارده سال شغل من همین است. علمای لبنان را می‌شناسم. علمای پاکستان را می‌شناسم. علمای حوزه خلیج فارس را می‌شناسم. چه شیعه و چه سنی... والله، اشهد بالله، سرآمد همه این روحانیت، این علما از مراجع ایران و مراجع غیر ایران، این مرد بزرگ تاریخ یعنی، "آیت الله العظمی امام خامنه ای" است... اگر عاقبت به خیری می‌خواهید باید پیروی از ولی فقیه کنیم... در قیامت خواهیم دید، "مهمترین محور محاسبه اعمال، تبعیت از ولایت فقیه است."

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



کتاب من قاسم سلیمانی هستم

سلیمانی
قاسم

شهید



امین روزها وقتی از اداره به من زنگ می‌زد و می‌پرسید چه می‌کنی؟... اگر می‌گفتم کاری را دارم انجام می‌دهم می‌گفت: نمی‌خواهد!... بگذار کنار وقتی آمدم با هم انجام می‌دهیم... می‌گفتم: چیزی نیست، مثلاً فقط چند تکه ظرف کوچک است... می‌گفت: خوب همان را بگذار وقتی آمدم با هم می‌شوئیم!.. مادرم همیشه به او می‌گفت: با این بساطی که شما پیش می‌روید همسر شما حسابی تنبل می‌شود ها!... امین جواب می‌داد: نه حاج خانم!... مگر زهرا کلفت من است؟... زهرا رئیس من است... به خانه که می‌آمد دستهایش را به علامت احترام نظامی کنار سرش می‌گرفت و می‌گفت: سلام رئیس... روز آماده شدن حلقه‌های ازدواجمون، گفتم: باید کمی منتظر بمونیم تا آماده بشه!... گفتم: آماده است دیگه، منتظر موندن نداره!... حلقه‌ها رو داده بود تا ۲ حرف روش حک بشه "Z&A"... اول اسم هر دو مون روی هر دو حلقه حک شد!... خیلی اهل ذوق بود؛ سپرده بود که به حالت شکسته حک بشه نه ساده؛ واقعا از من هم که به خانومم بیشتر ذوق داشت...

کتاب مدافعان حرم، ناصرکاوه
راوی: همسر شهید مدافع حرم، امین کریمی

مهر ایمن کریمی
شکسته

کتابخانه امین کریمی

شهادت حضرت زین العابدین

شهید حاج مهدی نوروزی در وصیت کوتاه
 قبل از رفتن به عراق نوشته است... از
 حقوق بنده پول برداشته شود و دو باک
 بنزین به اداره داده شود، به خاطر استفاده
 از خودرو و موتورسیکلت که بعضا در موارد
 شخصی پول آن را نیز پرداخت نموده ام...
 واجناس زیر را به سپاه برگردانید. دو بسته
 کاغذ A4 پانصدتایی، ده قلم رواننویس، ۱۰
 عدد پوشه و یک بسته سوزن ته گرد تحویل
 اداره شود... متن فوق نشان دهنده ریز
 بینی و دقت فراوان این شهید بزرگوار در
 مواجهه با بیت المال است... او یل
 کرمانشاه، شهید مدافع حرم مهدی نوروزی،
 شیر سامرا و فاتح لانه فتنه قیصریه در سال
 ۸۸ است...

کتاب مدافعان حرم، ناصرکاوه

نوروزی
 مهدی
 شهید





روزخواستگاری خیلی ساکت بودو بیشتر من حرف می‌زدم. مهدی گاهی می‌گفت من هم با این حرف موافق هستم... اما بیشتر تأکیدش روی مسئله حجاب بود. آقا مهدی به تبعیت از ولایت فقیه خیلی تأکید داشت و چون حضرت آقا به دفاع از مردم سوریه، یمن، عراق توصیه داشتند، او هم دوست داشت جزو کسانی باشد که حرف رهبر را اطاعت کرده‌اند. می‌گفت دوست دارم با رفتن به سوریه، آل سعود عصبانی شوند. به نماز اول وقت خیلی اهمیت می‌داد و هرچاهه مسافرت می‌رفتیم تا صدای اذان را می‌شنید توقف می‌کرد و در مسجد همان محله نماز می‌خواند و بعد ادامه مسیر می‌داد. به رعایت حجاب هم توجه و تأکید بسیاری داشت. قبل از اعزامش باهم به کربلا رفتیم، به هر کدام از حرم‌های مطهر که می‌رفتیم، گریه می‌کرد و می‌گفت من آمده‌ام تا امضای قبولی شهادتم را از اهل بیت (ع) بگیرم. ما خیلی عاشقانه با هم زندگی می‌کردیم و در این چند سالی که با هم بودیم هر روز احساس می‌کردیم روز اول زندگی‌مان است. مهدی خیلی محبت به خانواده داشت. با همه عشق‌مان موقعی که به سوریه می‌رفت آنقدر سریع رفت که حتی پشت سرش را نگاه نکرد. طوری که خودم هم تعجب کردم... قبل از رفتنش حرف عجیبی به من زد، پشت گردنش رانشان داد و گفت قرار است ترکش از همین جا رد شود. وقتی که پیکرش را آوردند، نگاهش کردم دیدم واقعاتی از همانجا رد شده بود و نصفی از پشت سرش رفته بود. شب شهادتش هم خواب دیدم در همین مسجدی که مراسم ختمش را برگزار کردیم، یک اسب سفید گذاشته‌اند و به من می‌گویند سوار شو. سوار شدم و اسب شروع کرده به آسمان اوج گرفتن. به قدری سریع می‌رفت... به زیر پایم نگاه کردم دیدم همه جاسرسز است و بعد اسب مرا دوباره به همین مسجد برگرداند... کتاب مدافعان حرم ناصر کاوه

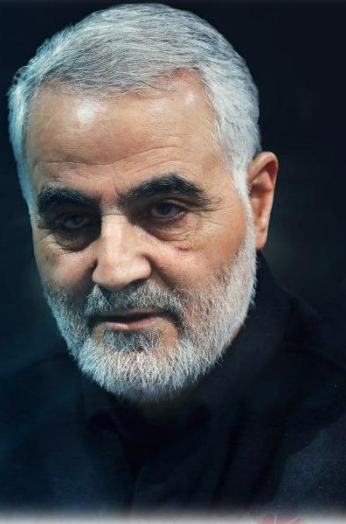
شهید مهدی اسحاقیان

"مکتب شهید، حاج قاسم سلیمانی"

توی یکی از عملیات که سردار سلیمانی حضور داشتند یکی از رزمنده ها برای دست بوسی سردار جلو رفت. دست حاج قاسم رو گرفت تا او دم ببوسه حاج قاسم، پیش دستی کرد و زودتر دست رزمنده رو بوسید... یک روز از ماه را نذر یک جانباز ۷۰ درصد کرده بود. می رفت نجف آباد اصفهان، تمام کارهای جانباز را انجام می داد، از حمام بردن تا شستن لباس و نظافت. سوره که خبر شهادت جانباز را دادند، یک نفر را مأمور کرد برود نجف آباد تا هم در مراسم شرکت کند و هم کاری روی زمین نماند.... هیچ وقت ندیدم نماز شب شهید سلیمانی قطع شود. آنهم نه نماز شبی عادی، نماز شبهای او همیشه با ناله و اشک و اندوه به درگاه خدا بود. من با شهید سلیمانی رفت و آمد داشتم حتی بارها در منزلشان خوابیدم، اتاق مهمانان با اتاق حاج قاسم فاصله داشت اما من با اشکها و صدای نالههای او برای نماز بیدار می شدم....

کتاب من قاسم سلیمانی هستم. ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید



کتاب من قاسم سلیمانی هستم



شہید حجت الاسلام سید محمد موسوی ناجی: توصیه من به جوانان این است کہ امروز شیعه در غربت بہ سر می برد و تحت فشار استکبار است، جهت رهایی از این مظلومیت برای فرج امام زمان عجل اللہ تعالی فرجہ دعا کنید کہ حتما فرج و گشایشی برای خودتان است و تا آن موقع پای اعتقادات خود بایستید و ہرگز تن بہ ذلت نہدہید حتی اگر بہ قیمت جانتان باشد کہ جان ما عزیز تر از جان عزیز فاطمہ نیست...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوہ
منبع: یادوار شہدای طلبہ و روحانی
مدافع حرم، ص 84



کتاب مدافعان حرم

ناجی
موسوی
محمد
سید
شہید



قرار عقدش، به وعده شهادت تبدیل شد

علی از کودکی دنبال نماز و روزه و ... بود هیچ گاه کار انحرافی از ایشان ندیدیم دائم الوضو و اکثر روزها هم روزه بود... بچه ها شیفته اخلاق و رفتارش بودند. قبل از رفتن به سوریه در "خواب" امام حسین(ع) به علی گفته بود ، تو باید از حرم "خواهرم زینب دفاع کنی" و امام حسین(ع) "وعده شهادت" به علی داده بود... در روز حمله علی و همزمانش از تیپ فاطمیون تارسیدن نیروهای سپاه از منطقه دفاع می کنند که در نهایت علی به شهادت می رسد. پدر و مادرم تعدادی هدیه خریده بودند و قرار شد ده بهمن ماه همزمان با ولادت پیامبر اکرم (ص) به سوریه برای عقد برادرم بروند که علی آقا چند روز قبل از مراسم تماس گرفت و گفت: "اینجا درگیری شده و خطرناک است منطقه که آرام شد، خودم تماس می گیرم." سید حسن نصرالله" در پیامی گفته بود "ای مجاهدان راه حق نگذارید عمه ما زینب بار دیگر به اسارت رود." علی و چندتن از تیپ فاطمیون به شمار انگلستان دست خط قرمز دوم را هم حفظ می کنند و علی در همان روز نزدیک به ۲۰ تکفیری را به هلاکت می رساند. مقداری نان خشک و آب برای آنها از طریق کانال فرستاده می شود و لحظاتی بعد شهید عسگری برای پاکسازی به جلو می رود و به "حالت سجده به شهادت" می رسد...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

شهید
علی عسگری

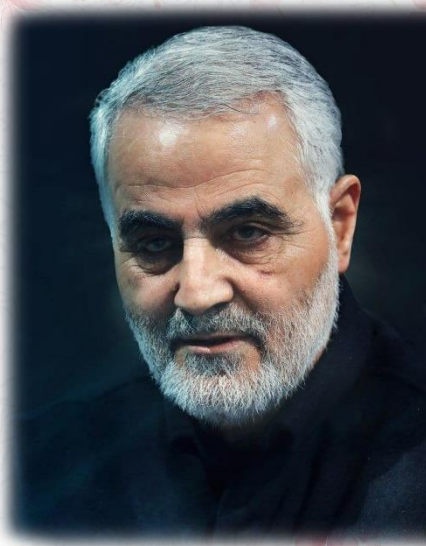




«وهب زمان» نام پرمسمایی برای زندگینامه شهیدی است که، چون وهب نصرانی در شرایط تازه دامادی به شهادت می‌رسد. جوانی ۲۶ ساله که ۲۳ روز بعد از برگزاری مراسم ازدواجش در سوریه آسمانی می‌شود. ۹ ساله بود. یک روز وقتی آمد خانه، کاپشنش را درآورد، قوٹی تپله‌هایش را توی کمد گذاشت و گفت : از این به بعد دیگه نمیرم کوچه. گفتم چی شده هادی جانم؟ گفت: تپله‌بازی و الک، دولک دیگه بهم حال نمیده... می‌خوام از این به بعد بچه مثبت بشم. می‌خوام برم بسیج و بیسیجی بشم. هادی بعدها وارد دانشگاه می‌شود وبدون اینکه سپاهی باشد، همراه با شهید بیضایی و چند دوست دیگر، تحت نظر سردار شهید محمد ناظری آموزش نظامی می‌بیند. می‌خواستیم به سنگر هادی بروم که ناگهان صدای تیراندازی بلند شد. همه روی زمین خوابیدیم . ناگهان یکی داد زد : هادی تیر خورده. باید خودم می‌دیدم. باید هادی را می‌دیدم. دویدم سمت سنگرش، ولی نداشتن بینمش... می‌گفتند او را برده‌اند، سرپایی درمان می‌شود و برمی‌گردد... اما هادی برنگشت. هادی یک نیروی زنده تکاوری بود... تک‌تیراندازی ماهری که به گفته هم‌زمانش حتی یکی از گلوله‌هایش خطا نمی‌رفت. اما او که همواره از خودش به عنوان شهید یاد می‌کرد، عاقبت ۲۸ مهر ۱۳۹۴ مصادف با ۸ محرم د رسن ۲۶ سالگی به شهادت می‌رسد تا تاریخ خونبار عاشورا، وهبی دیگر در خود ببیند... شهید هادی شجاع، با وجود علاقه عجیبی که به همسرش داشت تنها بعد از ۱۰ روز که از ازدواج شان گذشته بود، با اصرار عازم سوریه می‌شود و پس از گذشت کمتر از یک ماه به شهادت می‌رسد. این نحوه شهادت ایشان تداعی‌کننده شهادت «وهب» از یاران اباعبدالله الحسین (ع) در واقعه کربلاست... کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

شهید هادی شجاع

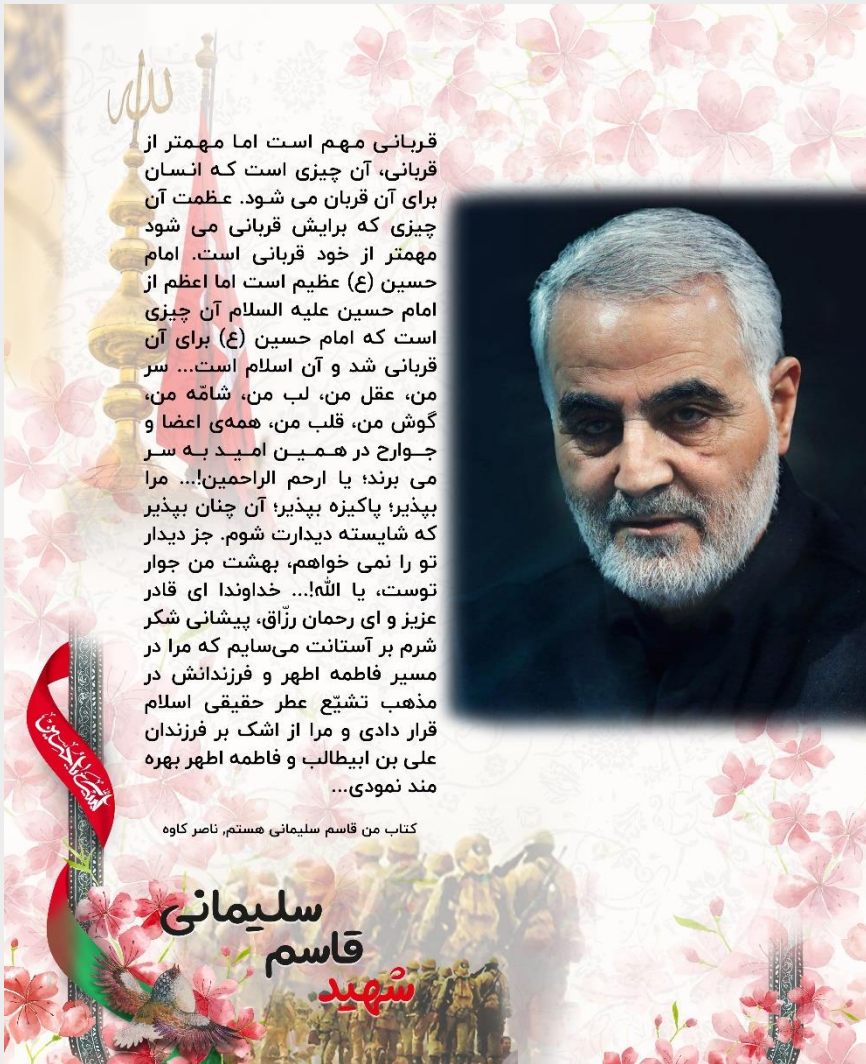
قربانی مهم است اما مهمتر از
قربانی، آن چیزی است که انسان
برای آن قربان می شود. عظمت آن
چیزی که برایش قربانی می شود
مهمتر از خود قربانی است. امام
حسین (ع) عظیم است اما اعظم از
امام حسین علیه السلام آن چیزی
است که امام حسین (ع) برای آن
قربانی شد و آن اسلام است... سر
من، عقل من، لب من، شامه من،
گوش من، قلب من، همه‌ی اعضا و
جوارح در همین امید به سر
می برند؛ یا ارحم الراحمین!... مرا
بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آن چنان بپذیر
که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار
تو را نمی خواهم، بهشت من چو
توست، یا الله!... خداوندا ای قادر
عزیز و ای رحمان رزاق، پیشانی شکر
شرم بر آستانت می‌سایم که مرا در
مسیر فاطمه اطهر و فرزندانش در
مذهب تشیع عطر حقیقی اسلام
قرار دادی و مرا از اشک بر فرزندان
علی بن ابیطالب و فاطمه اطهر بهره
مند نمودی...



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید

کتاب من قاسم سلیمانی هستم





وقتی فتنه داعش شروع شد جزو اولین نیروهایی بود که با حاج قاسم به سوریه اعزام شد. مادرم مخالف رفتنش بود، اما برادرم برای اینکه دلداری اش بدهد، گفت من نیروی خدمانی هستم. بعد از شهادتش فهمیدیم طراح عملیات واز فرماندهان تحت امر حاج قاسم بود. مادرم دعا می کرد اسماعیل نرود. بچه هایش کوچک بودند. مامان می گفت بگذار بچه هایت کلمه بابا را یاد بگیرند، بعد برو... یک بار به مادرم گفت تو دعا کردی این دفعه ما موریتم جور نشود، مامان گفت من چه کار دارم... آن روز بعد از این حرفها رفت بیرون و غروب برگشت. دستش را حالت هواپیما درست کرد و اشاره کرد به سمت بالا و صدای هواپیما درآورد . گفت رفتیم حتمی شد. مامان تعجب کرد. اسماعیل رفته بود زیارت حضرت معصومه (س) ودعا کرده بود رفتنش درست شود. می دانستم قرار است دو، سه روز دیگر برود. روز آخر به خانمش تلفن کرد وگفت کیفم را آماده کنیدی خواهی به ما موریت بروم. برخلاف همیشه که همسرش صبورانه برخورد می کرد این بار خیلی گریه کرد و گفت دلم رضا نیست بروی! مادرم نشستنه بود روی مبل و مچ پایش را از استرس تکان می داد. گفت تو مثل همه دوستانت پیش بچه ها بمان یک دل سیر بین شان و بعد برو. اسماعیل گفت می خواهی اصلاً نروم؟! من نمی روم، ولی جواب حضرت زینب (س) و حضرت عباس (ع) را بده! بگو من نگذاشتم از خواهرت دفاع کن! این را که گفت، مامان قلبش لرزید وگفت من کی باشم که مانع رفتنت باشم؟ تو را سپردم به حضرت زینب (س). بعد از شهادتش هیچ لباس وپلاکی برای ما نیاوردند. داعش بالای سرش رسیده بود و بیکرش را اربا اربا کرده بودند. فقط یک تکه صورتش را دیدیم ...

کتاب شهکده واهل بیت، ناصر کاوه

شهید اسماعیل غلامی
یار احمدی

شهادت حضرت زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفت: مامان سعی کن دل بکنی و ببخشی. تا دل نکنی به معرفت نمی‌رسی، از دنیا و تعلقاتش بگذر. برای هر کسی یک روز، روز عاشورا است، یعنی روزی که امام حسین (ع) ندای "هل من ناصر" را داد و کسانی که رفتند وبا امام ماندند، شهید و رستگار شدند، ولی کسانی که نرفتند چه چیزی از آن‌ها ماند؟... تا دنیا باقی است، لعنت می‌شوند. بعد هم گفت: مامان می‌خواهم یک مژده بدهم، اگر از ته قلب راضی شوی که به سوره بروم، آن دنیا را برایت آباد می‌کنم و دنیای زیبایی برایت می‌سازم که در خواب هم نمی‌توانی ببینی... گفتم: از کجا معلوم می‌شود که من قلبا راضی شدم... گفت: من هر کاری می‌کنم بروم، نمی‌شود. علت اصلی‌اش این است که شما راضی نیستید، اگر راضی شوی خدا هم راضی می‌شود. اگر راضی نشوی فردای قیامت جواب حضرت زهرا(س) و حضرت زینب (س) را چه می‌دهی؟... من در مقابل این حرف، هیچ چیزی نتوانستم بگویم و از ته قلبم راضی شدم. قبل از رفتن، به من می‌گفت: خیلی برابم دعا کن تا دست و دلم نلرزد و دشمن در نظرم خار و ذلیل بیاید... و سید مصطفی رفت و آسمونی شد...

کتاب مدافعان حرم ناصرکاوه
برشی از زندگی جوان‌ترین شهید مدافع حرم،
سید مصطفی موسوی

موسوی

مصطفی

سید

شهید



کتابخانه حضرت زینب

بی‌راه نبود که حامد جوانی بین
شهادت ایرانی معروف شده به
شهید ابوالفضلی... جلوی چشم امیر
تمام روضه‌های ابوالفضلی که
شنیده بود و تمام نوحه هائی که
خوانده بود مجسم شدند؛ حامد سر
تا پا زخم بود و بی‌دست و بی‌چشم
با سری مجروح و جسمی سر تا پا
زخمی تیر و ترکش، همچون قمر
بنی هاشم (ع) شده بود... یادش
افتاد حامد همیشهی خدا عاشق
روضه‌ی ابوالفضل (ع) بود. یادش
افتاد حامد همیشه می‌گفت: من
اگر روزی ریش سفید هیئت شوم،
به همه‌ی نوحه خوان‌ها می‌گویم
فقط روضه‌ی ابوالفضل (ع) بخوندند...
در وصیت نامه اش نوشته بود،
یا حسین (ع) تا آخرین قطره خون
نمی‌گذاریم دوباره خواهرت به
اسارت برود... آرزو دارم همچون
حضرت عباس (ع) در دفاع از خواهر
بزرگوارشان شهید بشوم.

کتاب مدافعان حرم ناصرکاوه
برشی از زندگی شهید مدافع حرم حامد جوانی

جوانی
حامد

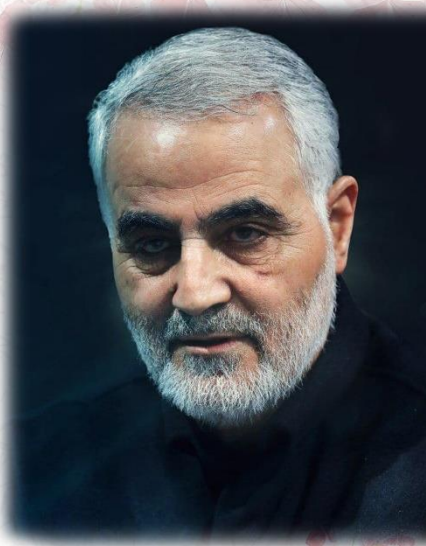
شهید



کتابخانه حضرت زینب



کشور نباید کلامی بر خلاف سیاستها و منویات رهبرانقلاب گفته شود و اگر هم گفته شود و اعتراضی صورت نگیرد در گناه آن سهیم هستیم. نباید کسی سپاه را تضعیف و مورد حمله‌های گوناگون قرار دهد، نباید تداعی حرف‌های دوره‌های گذشته را کرد، زیرا امروز سپینه سپاه برای ایثار در راه کشور و مردم سیر است... سپاه را با من که عیب دارم مقایسه نکنید، من را هدف قرار دهید، نه سپاه را، اگر سپاه نبود کشور نبود و این حرف همه روزها است... اگر ایران را به یک کشتی تشبیه کنیم، ناخدای این کشتی رهبرانقلاب است که بدون این رهبری این کشتی به ساحل نمی‌رسد و این اصلاً بحث قانون نیست، بلکه بحث بقا و عزت این کشور است...



کتاب من قاسم سلیمانی هستم ناصر کاوه

کتاب من قاسم سلیمانی هستم ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهدید



اللہ

اردوی جہادی بودیم ساعت نہ صبح
بود کہ بہ روستای تلمادرہ رسیدیم.
بہ خاطر باریدن برف هوا بہ شدت
سرد بود. متوجہ شدم کہ محمد
بلباسی در حال باز کردن بند پوتین
است. با تعجب پرسیدم: چکار
می کنی؟... گفت: می خواهم وضو
بگیرم... گفتم: الان نہ صبح، چه
وقت وضو گرفتہ؟!... اونم نئی این
سرما؟!... محمد وضو گرفت و
همینطور کہ داشت جورابش را
می پوشید گفت: علامہ حسن زادہ
میگہ: تموم محیط زیست و تموم
موجودات عالم مثل گیاهان و
دریابا ہماہ پاکن و مطہرن، پس ما
ہم کہ داریم بہ عنوان یک موجود
زندہ روی این کرہ خاکی راہ می ریم
باید پاک و مطہر باشیم و بہ زمین
صدمہ نزنیم...



کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوہ
برشی از زندگی شہید، مدافع حرم
محمد بلباسی.. راوی: علیرضا نوروزی

بلباسی
محمد
شہید



کتاب مدافعان حرم

پرودگارا... دوست دارم در همین جا
رضایت خودم را از جاهلی که بنده را
به قتل می‌رساند تسلیم شما کرده،
و البته شکایت خود را نیز از دو
گروه نزد شما تا روز قیامت به
امانت بگذارم، گروه اول: کسانی که
خود در پوچ‌گرایی هستند و برای
آنکه آن ننگ را از دوش خود بردارند،
در صدد برمی‌آیند، تا ما را در راهی
که هستیم، بی‌هدف نشان بدهند؛
و گروه دوم: کسانی هستند که با
مکر و ریا سعی می‌کنند، به تفریح و
یا برای بدست آوردن منافع دنیوی
روی خون شهدا موج سواری بکنند...



کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
وصیتی از شهید مدافع حرم، حسین دارابی

کتابخانه حضرت زین العابدین

دارابی
حسین
شهید



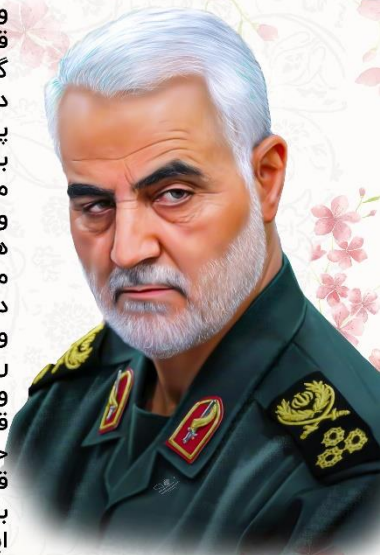


من دختر کوچکم را به واسطه توسل به حضرت زینب(س) از خدا گرفته‌ام. سال‌ها بود بچه‌دار نمی‌شدم ، خیرالله تصمیم گرفت همراه کاروانی برای زیارت به سوریه برود در آن زمان درسوریه صلح وامنیت برقرار بود،به همسرم گفتم:وقتی به زیارت حرم حضرت زینب (س) مشرف شدی از حضرتش بخواه حال من خوب شود تا در سفر بعدی باهم برویم... شهید صمدی برای اطرافیانش فردی گره‌گشا بود، اولین داوطلب برای حل مشکلات فامیل و آشنایان بود ، هرگز اجازه نمی‌داد غمی در دل اطرافیانش باقی بماند...گرچه رفتن او و فکر شهادتش برایم سخت بود اما من با او مخالفت نکردم،من نیز معتقدم باید در راه دفاع از حرم حضرت زینب(س) جنگید. ما هر سال برای زیارت امام رضا (ع) به مشهد می‌رفتیم. همسرم هرچه از ایشان می‌خواست را در همان سال می‌گرفت.آخرین باری که باهم به زیارت امام رضا(ع) رفتیم،به او گفتم:دیگر از امام رضا(ع) چه می‌خواهی؟ او در جوابم گفت؛ این با چیزی بسیار والاتر و ارزشمندتر می‌خواهم، گفتم ؛ لابد حج تمتع؟ پاسخ داد؛ نه این بار از امام رضا (ع)توفیق شهادت می‌خواهم.باشنیدن جواب او،مطمئن بودم این اتفاق رُخ خواهد داد، زیرا ما هر باری که برای طلب نیاز خود به زیارت امام رضا می‌رفتیم، خواسته خود را می‌گرفتیم. طلب شهادت همسرم نیز بی‌پاسخ نماند و درست یکسال بعد،یک روز مانده روز شهادت امام رضا(ع) ، همسرم آسمانی شد. به دلم برات شده بود اوشهید می‌شود،اما دلم نمی‌خواست باورکنم.مطمئن بودم همسرم شهیدمی‌شود،روزشهادتش به من الهام شده بود،حتی ساعت شهادتش با حس من هماهنگ بود...کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه - راوی: همسر شهید صمدی

شهید خیرالله صمدی

...سر قبر یکی از دوستان شهیدم درحال
گریه و راز و نیاز بودم که حاج قاسم را
دیدم کیسه ای دستش است، او هم
مرا دید و متوجه حالم شد؛ نزد من آمد
و نزدیک به دوساعت با هم گفت و گو
و درد دل کردیم تا اینکه آرام شدم. حاج
قاسم گفت: بلند شو برویم، گفتم کجا؟
گفت: امروز طبق روال هر هفته ماموریت
داشتیم که تو را دیدم و ماموریتم را
پاک فراموش کردم که برای چی آمده
بودم. گفتم خوب! حالا کجا بریم دست
من را گرفت و برد سر قبر شهدای گمنام
و دیگر شهدا، از داخل کیسه ای که
همراه داشت مقداری ارزن و گندم به
من داد و گفت: سرهر قبر کمی از این
دانه ها برای پرنده ها بریز. فرار گذاشتیم
وقتی گندم ها و ارزن ها را روی قبرها
ریختیم یک جایی همدیگر را ببینیم.
وقتی گندمها و ارزنها تمام شد پرسیدم
قاسم جان حکمت کارتان چیست؟...
حاجی گفت، تصمیم گرفتیم هر موقع سر
قبر شهدا می آیم مقداری ارزن و گندم
با خودم بیاورم و سر قبر شهدا بریزم تا
این پرنده ها بخورند. این کاربرایم عادت
شده و خوشحال می شوم که این
آفریده های خدا هم خوشحال هستند

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



قاسم سلیمانی
سکندر

کتابخانه حضرت

زمستون اون سال برف شدیدی
باریده بود. زمین از شدت سرما یخ
زده بود.

دوست نداشتیم از اتاق‌هامون و
کنار بخاری تکون بخوریم. تو اون
سرما دیدیم روح‌الله نیست. کل
پادگان رو دنبالش گشتیم. نبود که
نبود. نیم ساعت بعد اومد.
پرسیدیم کجا بودی؟... گفت: اون
سگی که تو پادگان بود،
نیستش. بچه‌هاش از گشنگی
همش پارس می‌کنن. رفتم شیر
خریدم. گرم کنم، کمی توش نون
خرد کنم بدم این طفلی‌ها بخورن تو
سرما نمیرن. با تعجب نگاهش
کردیم. اولین مغازه نزدیک پادگان،
کیلومترها فاصله داشت و ماشین
خور هم نبود. این همه راه، توی
سرما، پیاده رفته بود و خودش رو
تو زحمت انداخته بود چون طاقت
گرسنگی چند سگ کوچک را
نداشت. همچین آدمی عجیب
نیست که جونش رو برای نجات
انسان‌های مظلوم فدا کنه...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید مدافع حرم، روح الله قربانی



قربانی
روح الله
شهید

کتاب مدافعان حرم



اللهم

... حاج قاسم در شرایط حساس
جنگی از عراق تماس گرفت که
صدای تیراندازی‌ها به وضوح به
گوش می‌رسید و وی در شرایط
جنگی قرار داشت. ایشان در این
تماس اظهار داشت که شنیده‌ام
تهران برف سنگینی آمده است.
گفتم بله همین طور است. گفت، با
این برف آهوهایی که در کوه نزدیک
پادگان مقر سپاه وجود دارد حتما
برای پیدا کردن غذا پایین می‌آیند.
همین امروز به اندازه کافی علوفه
تهیه کن و در چند جا قرار بده که
آن‌ها از گرسنگی تلف نشوند. من،
چون آن زمان فرمانده بودم سریع
اقدام کردم و تا ظهر نظر ایشان را
عملی نمودم. با کمال تعجب
بعد از ظهر مجدداً زنگ زد و گفت، چه
کردی؟! گفتم دستور فرمانده عملی
شد و آهوها دعاگو هستند. من از
ایشان سوال کردم در این شرایط
سخت که با داعش درگیر هستید
چگونه به فکر "آهوه‌های نزدیک مقر
هستید؟..." وی پاسخ داد: من به
شدت به دعای خیر آن‌ها اعتقاد
دارم...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم. ناصر کاوه
راوی: علاءالدین بروجردی،
عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس

سلیمانی
قاسم
شهید



کتاب من قاسم سلیمانی



الله

از همان کودکی، به بچه ها یاد داده بودیم که به شدت از گناه دوری کنند. مثلا اگر قرار بود به مجلس عروسی برویم و مجبور بودیم در آن عروسی برویم به خاطر صله رحم، موقع شام می رفتیم که تمام شده باشد. در رادیو و تلویزیون هم اگر احساس می کردیم که موسیقی ای پخش می شود که شرعا گوش دادنش صحیح نیست، صدا را قطع می کردیم و اینها باعث می شد که رسول، مسایل دینی را بیاموزد... یادم می آید یک بار زمانی که بچه بود، سوار تاکسی شدم و راننده موسیقی حرام گذاشته بود. یکهو دیدم رسول گوش هایش را گرفته و سرش را بین دستانش پنهان کرده و انداخته پایین. گفتم: چیه مامان!!!!... گفتم: گناه دارد نمی‌خواهم بشنوم...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
شهید محمد حسن (رسول) خلیلی

خلیلی
حسن
محمد
شهید

کتاب مدافعان حرم





وقتی فتنه داعش شروع شد جزو اولین نیروهایی بود که با حاج قاسم به سوریه اعزام شد. مادرم مخالف رفتنش بود، اما برادرم برای اینکه دلداری اش بدهد، گفت من نیروی خدمانی هستم. بعد از شهادتش فهمیدیم طراح عملیات واز فرماندهان تحت امر حاج قاسم بود. مادرم دعا می کرد اسماعیل نرود. بچه هایش کوچک بودند. مامان می گفت بگذار بچه هایت کلمه بابا را یاد بگیرند، بعد برو... یک بار به مادرم گفت تو دعا کردی این دفعه ما موریتم جور نشود، مامان گفت من چه کار دارم... آن روز بعد از این حرفها رفت بیرون و غروب برگشت. دستش را حالت هواپیما درست کرد و اشاره کرد به سمت بالا و صدای هواپیما درآورد . گفت رفتیم حتمی شد. مامان تعجب کرد. اسماعیل رفته بود زیارت حضرت معصومه (س) ودعا کرده بود رفتنش درست شود. می دانستم قرار است دو، سه روز دیگر برود. روز آخر به خانمش تلفن کرد وگفت کیفم را آماده کنیدی خواهی به ما موریت بروم. برخلاف همیشه که همسرش صبورانه برخورد می کرد این بار خیلی گریه کرد و گفت دلم رضا نیست بروی! مادرم نشستنه بود روی مبل و مچ پایش را از استرس تکان می داد. گفت تو مثل همه دوستانت پیش بچه ها بمان یک دل سیر بین شان و بعد برو. اسماعیل گفت می خواهی اصلاً نروم؟! من نمی روم، ولی جواب حضرت زینب (س) و حضرت عباس (ع) را بده! بگو من نگذاشتم از خواهرت دفاع کن! این را که گفت، مامان قلبش لرزید وگفت من کی باشم که مانع رفتنت باشم؟ تو را سپردم به حضرت زینب (س). بعد از شهادتش هیچ لباس وپلاکی برای ما نیاوردند. داعش بالای سرش رسیده بود و بیکرش را اربا اربا کرده بودند. فقط یک تکه صورتش را دیدیم ...

کتاب شهکده واهل بیت، ناصر کاوه

شهید اسماعیل غلامی
یار احمدی

شهادت حضرت زینب (س)



"از اسارت تا پیکر بی سر"

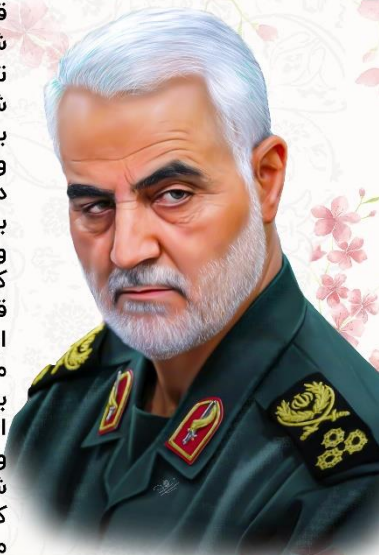
حاج مهران (اسماعیل) عزیزانی، جانبازی در کردستان و جبهه‌های جنوب در زمان ۸ سال دفاع مقدس را در کارنامه درخشان خود دارد و بعد از جنگ تحمیلی نیز سنگرهای دفاع از امنیت کشور راها نکرد، محبوبیت و معروفیت وی پس از شجاعت و بی‌باکی در جنگ و مدیریت بحران‌ها بیشتر به دلیل خوش اخلاقی و شوخ طبعی و ذاکری اهل بیت (ع) بود که هر کسی حتی یکبار هم به سوره اعزام شده باشد صدا و زمزمه ایشان را در یاد و خاطره خود دارد... این بار نیز به ندای هل من ناصر ینصرنی ارباب خودلبیک گفت و باتلاش جانانه شب و روز در بیابان‌های سوریه به دنبال کمال خویش گام برداشت تا سرانجام به دست گروهک تروریستی احرار الشام؛ پس از درگیری اسیر و غریبانه ماندند ارباب بی‌سر، سر از تنش جدا شد و اما چه زیبا در شب ارتحال شهادت گونه عمه سادات حضرت زینب کبری (س) و دقیقاً مقارن با سالگرد اسارت و بعد شهادت حاج مهران نشانه‌ای از طرف هم‌زمان به دست خانواده‌ی ایشان رسید و بنا به رسم امانت طی مراسمی در شب وفات حضرت زینب در مزار یادبودی که برایش تدارک دیده شده بود توسط ذاکرالحسین حاج حسین مردانی همسفر همیشگی اربعین ایشان به خاک سپرده شد...

کتاب مدافعان خرم، ناصر کاوه

شکریه

مهران عزیزانی

سردار سلیمانی زمانیکه فرمانده قرارگاه
قدس در استان سیستان و بلوچستان
شد، ابتکارهای زیادی انجام داد. آن زمان
تردد در مرز میرجاوه به سمت سراوان
شرایط خاصی داشت اما سردار سلیمانی
بدون محافظ رفت و آمد می کرد. شجاعت
و ابتکارات حاجی مثال زدنی بود، آنروزها
در شرایطی که مردم در سختی زیاد بودند
بایگیری های او مجوزهای زیاد گلخانه
و چاه آب برای مردم صادر شد. همچنین
کار فرهنگی نیز همواره در دستور کار حاج
قاسم قرار داشت و اقدامات زیادی در
این زمینه انجام داد... در سال ۱۳۷۰ در
میرجاوه کسی جرات نمی کرد بعد از ظهر
بیرون بیاید، اما پس از حضور حاجی بعد
از گذشت ۶ ماه تمام رفت و آمدها عادی
و امنیت در آن منطقه برقرار شد. راه و رسم
شهید قاسم سلیمانی این بود که در همه
کارهایش "اخلاص داشت و برای خدا کار
می کرد و هیچ موقع برای نام و نشان کار
نکرد..."



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
راوی: سردار نورالله حسینی فرمانده تیپ المهدی

سلیمانی
قاسم
شکوه

عشق المصطفی

مراسم عروسی ما به خواست
خودمان نیمه شعبان در مسجد
برگزار شد. جالب است برایتان
بگویم وقتی فیلمبردار آمد داخل از
من پرسید چه آرزویی داری?...
می‌دانستم رضا دوست دارد شهید
شود چون بارها گفته بود، من هم
در جواب فیلمبردار گفتم: انشاءالله
عاقبت ما ختم به شهادت شود. من
رضا را خیلی دوست داشتم، فکر
می‌کنم عشق ما خیلی خاص بود.
بعد از رضا پرسید شما چه آرزویی
دارید?... گفت همین که خانم
گفت...

شهید مدافع حرم رضا حاجی زاده:
دشمن زبون ایمان و اعتقاد شما را
نشانه گرفته است، پس نگذارید
بین شما و اهل بیت(ع) و قرآن
فاصله ایجاد نمایند....

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
شهید مدافع حرم، رضا حاجی زاده

زاده
حاجی
رضا
شهید



کتاب مدافعان حرم



باز هم مست شدم از لبخندش. با
جعبه ای شیرینی به خانه آمد.
می‌دانست که من بیشتر از هر
چیز هوس چیزهای شیرین
می‌کنم...لبخندی زد. از همان
لبخند های مست کننده اش. محو
صورتش بودم. گفت: دیگه
موقعش رسیده... جعبه را باز کرد و
شیرینی در دهانم گذاشت. گفتم:
خیر انشاءالله. گفت: خیر است.
وقتش رسیده به عهدمون وفا کنیم
اشکهام می ریخت. بی اختیار...
خدایا به این زودی فرصتم تمام
شد?... نمی خواست مرد بودنش را
با گریه کم رنگ کنه، ولی نتوانست
بغض گلویش را مخفی کند. گفتم:
در این هیاهوی شهر که همه دنبال
مارک و ملک و دلار و جواهرند، کسی
قدر میدونه این مهربونی تو را?... و
باز هم مست شدم از لبخندش...
گفت: لطف این کار در همین است
"...گمنامی و اخلاص برای خدا"

کتاب مرواریدهای بی نشان، ناصرکاوه
به روایت همسر شهید مدافع حرم،
شهید میثم نجفی

نجفی

میثم

شهید

کتاب مرواریدهای بی نشان





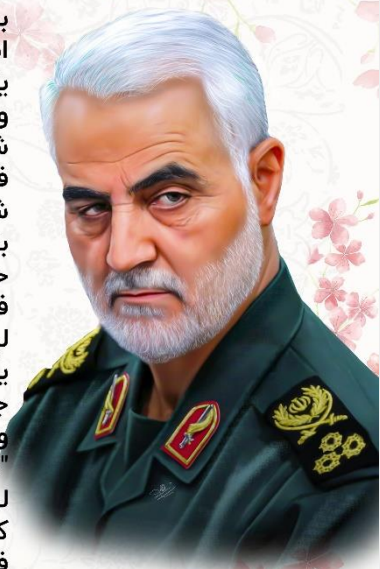
دیماه سال ۱۳۹۵ ختبه محرمیت این نازه دامادربهشت زهرا(س) وخطبه عقدشان توسط حضرت آقا(بصورت تلفنی) درحرم حضرت سیدالکریم (ع) قرائت شد. شهید صفری درسومین ماموریت خود درمردادماه ۱۳۹۶ به سوریه رفت و درعملیات آزاد سازی شهر بوکمال سوریه شرکت کرد و در تاریخ ۱۸ آبان ۱۳۹۶ مصادف با اربعین حسینی بالباس عزای حضرت ثارالله(ع) به آرزوی خود رسید و طبق وصیت شهید، ابتدا درحرم حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) طواف داده شد و سپس در بهشت زهرای تهران (س) در جوار مزار شهید مدافع حرم «رسول خلیلی» که ارادت بسیاری به این شهید داشت، آرام گرفت... نوید عاشق امام حسین بود. از همان بچگی تو روضه‌ها و پای دیگ‌های نذری، کمک حال مجلس بود. نوید وقف جلسات روضه بود روی پیراهن سپاهش خیلی حساس بود. می‌گفت: این لباس خیلی حرمت دارد... نویدم حرمت نگه‌دار بود. دلش می‌خواست شبیه اربابش شهید شود. این حرف‌ها را به من نمی‌زد. نوی دفترهایی که از او به یادگار مانده، نوشته است. به من فقط همیشه می‌گفت، «برایم دعا کن مادر...» شهید صفری در یکی از دست‌نوشته‌های خود نوشته است، «زیارت عالی و والامقام و پر فیض عاشورا را بخوانید و از طرف من به حضرت ابرار ارادت کنید. بر شما یاد خواندن عاشورا عاشورا عاشورا، که این سخن، سخن امام عصر (عج) است و بدانید هرکه ۴۰ روز عاشورا بخواند و ثوابش را هدیه بفرستد، حتما تمام تلاش خود را به اذن خدا خواهیم کرد تا حاجت او را بگیرم و اگر نه در آخرت برای او جبران کنم... حتی یک زیارت عاشورا هم قیامت می‌کند باروضه ارباب ازطرف مادرش و خواهرش. ان‌شاءالله شرمنده‌ی شما باشم به امید حضرت حق...» کتاب شهدا واهل بیت، ناصر کاوه - راوی: مادر شهید صفری

شهید
نوید صفری

اللَّهُ

"شوخی شهید حاج قاسم"
برخی فکر می‌کنند "حاج قاسم" یک
انسان "عبوس و خشن" بود، اما این
یک قضاوت اشتباه است، حاج قاسم
واقعا قلب بزرگی داشت و بسیار
شوخ طبع و مهربان بود. ایشان از
فرماندهانی بودند که ، بیشترین
شوخی و بیشترین رابطه عاطفی را با
بقیه فرماندهان و قرارگاه ها داشت
حاج قاسم بود... در یکی از جلسات
فرماندهان سپاه ، همه فرماندهان با
لباس رسمی در آن شرکت کرده بودند.
یکبار وسط جلسه یا در تنفس بین
جلسه، یک شلنگ آب در جلسه دیدیم
و اصلا کسی باورش نمی شد که
"شهید حاج قاسم سلیمانی فرمانده
لشکر ثارالله اینقدر شوخ طبع باشد
که باشلنگ بیاید داخل جلسه و
فرماندهان را با آب خیس کند..."

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
راوی: سردار غلامپور استاد دانشگاه امام حسین



کتاب من قاسم سلیمانی هستم

قاسم سلیمانی
شکوه



شب ها قبل خواب با تعدادی از بچه ها می رفتیم پشت بام و کنار بچه هایی که در حال پست بودندگپ می زدیم. هواسرد بود. منقلی را وسط پشت بام گذاشته بودیم و روی چهار پایه ای استوار کرده بودیم. هر روز چوب های جعبه مهماتی را که خالی میشدمی شکستیم و می ریختیم توی منقل تا گرم شویم. روزی ۲۰ تا جعبه خورد می کردیم. توی اتاق ها هم همین منقل ها را گذاشته بودیم، باین تفاوت که یک دودکش هم براش گذاشته بودیم... خلاصه شبی دور هم جمع شدیم که شهید حسین مشتاقی هم به جمع ما ملحق شد... چند دقیقه ای دور منقل نشسته بودیم که از توی مشتش چیزی را به سرعت ریخت توی منقل و بلا فاصله دور شد. آتش الو گرفته بود، همه ما افتادیم دنبالش که حسابی حالش را جا بیاوریم. خرج توپ ۱۵۶ را توی کیسه باروت جا سازی کرده بود و ریخت توی منقل، بخاطر اشتعال زا بودن این مواد همه ما را غافلگیر کرد. منقل که برگشت و ما تا پایین ساختمان دنبالش دویدیم. یا مثلا وقت هایی که چایی می ریختیم بخوریم، بی سر و صدا می رفت و نمک می ریخت توی لیوان چای، آب معدنی بچه ها را برمی داشت و... کلا حسین آرام و قرار نداشت. باهمه شوخی می کرد و اذیت و آزارش به بچه ها رسیده بود. اما با محبت و دوست داشتنی بود...

کتاب گلخندهای آسمانی، ناصر کاوه

سُتاقی

حسین

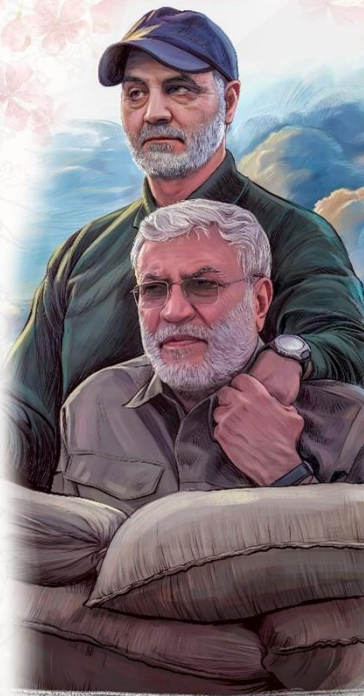
شکفته



کتاب گلخندهای آسمانی



اگر موضع مقام "معظم رهبری" در دفاع و پشتیبانی ایشان از ملت عراق، اعم از کرد و ترکمن تاشیعه و سنی و ایزدی نبود، چه کسی از این ملت مظلوم دفاع می‌کرد؟ چه کسی ایزدی‌های مسیحی را از "محاصره سنجار" نجات داد؟ چه کسی آن زمان به آنان کمک کرد؟... چه کسی به اربیل کمک کرد؟.. چه کسی محاصره آمرلی را شکست؟ آمریکایی‌ها آن زمان فقط نظاره می‌کردند، در حالی که حاج قاسم سلیمانی با بالگرد به اسپایکری که در آن زمان جزیره‌ای در وسط دشمن یعنی، داعشی‌ها بود، رفت. همان زمان با قاسم سلیمانی با بالگردی به دانشگاه تکریت رفتیم و از آنجا هم با بالگرد وارد شهر "آمرلی" شدیم. در حالی که کاملاً در "محاصره دشمن" بودیم. با هواپیما من و حاج قاسم ۳ روز قبل از اشغال فرودگاه تلعفر به آنجا رفتیم. در منطقه مخمور نزدیک بود من و ایشان "کشته یا اسیر" شویم؛ این در حالی بود که ما مشغول دفاع از "اربیل" بودیم و تروریست‌های داعشی از پل القویر عبور کرده بودند...



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
راوی: شهید «ابو مهدی المهندس»

کتابخانه
مهدی المهدی



جانبا ز فتنه شهیدمدافع حرم آقا مصطفی صدرزاده که در فتنه ۸۸ دو بار مجروح شدند، بار اول ۲۵ خرداد با پنج ضربه چاقو به پای چپ و یک ضربه قمه به بازوی دست چپ آسیب دید، با آن همه جراحی، فتنه گران اجازه نمی دادند که آمبولانس به آنها کمک کند و تهدید به آتش زدن آمبولانس کردند و مصطفی با تمام این جراحی و خونریزی از ساعت ۵ بعدازظهر تا ۱۲ شب کف خیابان در میدان آزادی تهران افتاده بود، بعد از هفت ساعت خونریزی به بیمارستان منتقل شد. خونریزی آنقدر شدید بود که تا ۲ روز توان ایستادن نداشت. مجروحیت بعدی وی در روز ۱۶ آذر از ناحیه انگشت دست بود که دچار شکستگی شد.... بعدها همین آقا مصطفی در نبردی دیگر با تکفیری ها در سوریه با سمت فرماندهی گردان عمار. به عنوان مدافع حرم به شهادت رسید....

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
راوی: همسر شهید

صدرزاده
مصطفی
شکوفه

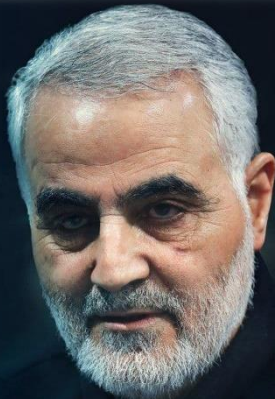
کتابخانه شهید

حاج قاسم در عملیات طریق‌القدس مجروح شده بود. برای درمان، او را به مشهد فرستاده بودند. چون شکمش ترکش خورده بود از زیر قفسه سینه‌اش تا روی مئنه‌اش را باز کرده بودند و وضع بدی داشت. ۴۵ روز کسی نمی‌دانست قاسم سلیمانی زنده است یا شهید شده. در آن زمان هم فرمانده گردان بود که مجروح شد. بالاخره شهید موحدی کرمانی پسر همین آقای موحدی کرمانی قاسم را در مشهد پیدا کرد و گفت طبقه سوم یک بیمارستان در مشهد است... پزشک حاج قاسم از منافقین بود و می‌خواست حاج قاسم را بکشد، به همین دلیل شکم قاسم را باز گذاشته بود که منجر به عفونت شده بود. یک پرستار باشرف کرمانی به خاطر حس همشهری بودنش، قاسم را شب دزدیده بود، جایش را با دو مریض دیگر در یک طبقه دیگر عوض کرد و به دکتر گفته بود قاسم را از اینجا بردند. قاسم باز یک دوره دیگر از ناحیه دست مجروح شد تا می‌گفتند برو بیمارستان در می‌رفت...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم

شهید



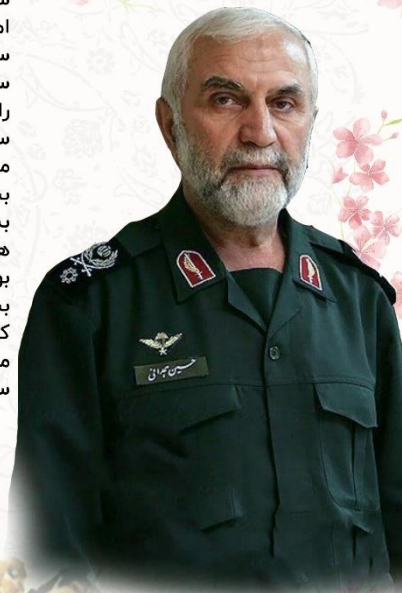
کتاب من قاسم سلیمانی هستم



سردار شهید همدانی، صرف نظر از ایجاد امنیت در حرم حضرت زینب (س)، سازماندهی، برنامه‌ریزی برای ارتش سوریه و تشکیل بسیج مردمی در سوریه را عهده دار بود و نیروهای ۱۶ استان سوریه را به تفکیک سازماندهی کرد و میتوان به جرات گفت: "ایشان موسس بسیج سوریه بوده است"...

به قول مفسرین نظامی دنیا، سردار شهید همدانی یکی از فرماندهان نخه سپاه بوده و در جنگ‌های پارتیزانی تخصص بسیار خوبی داشت و شخصیت کاریزماتیک و جاذبه سردار باعث شد میان شیعه و سنی در مناطق مختلف سوریه وحدت به وجود بیاید...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه
خاطره ای از سرلشگر شهید، حاج حسین همدانی



همدانی
حسین
سکندر

کتاب مدافعان حرم



روزی یک صفحه قرآن ...

حمید گفت: خانوم هرچه قدر فکرمی کنم "عمر ما کوتاه تر" از اینه که بخوایم به بطالت بگذرونیمش. بیایه برنامه بریزیم که زندگی متاهلی مون بازندگی مجردی مون فرق داشته باشه... پیشنهاد دادم صبح ها و هم شب هایک صفحه قرآن بخونیم؛ این شد قرار روزانه ما... بعد از "نماز صبح و دعای عهد یک صفحه قرآن رو حمید میخوند و یک صفحه هم من" مقید بودیم آیات رو بامعنی بخونیم... کنار هم می نشستیم و یکی بلند بلند می خواند و دیگری به دقت گوش میکرد زمانی که مجرد بودم پنج جزء قرآن رو حفظ کرده بودم ولی بعد از ازدواج فرصت نمیکردم دیگه برم سرکلاس های حفظ. برای حمید، "حفظ قرآن من خیلی مهم" بود و همیشه برای "ادامه حفظ قرآن" من را تشویق می کرد و می پرسید: "قرآنت رو دوره کردی؟ این هفته حفظ قرآنت رو کجا رسوندی؟ من راضی نیستم بخاطر کار خونه و آشپزی و این طور کارها از حفظ عقب بمونی ها"...

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه

واری
سیاهالی
حمید
سکینه



کتاب زندگی به سبک شهدا

قبل از رفتن به سوریه، یکی از موتورهایش را که به تازگی خریده بود، فروخت تا وسایل مورد نیاز را برای سفر به سوریه مهیا کند. «مسعود عسگری» جوانی که توانمندی او در چتربازی، غواصی و ورزش های رزمی در بین هم زمانش زبانزد بود وقتی پیکرش را آوردند، گفتیم: «هرمسئولی اجازه آمدن به خانه ما را ندارد.» به چند تن از سرداران سپاه که برای تسلیت آمده بودند گفتیم: «به من تسلیت نگویید. به من تبریک بگویید، زیرا فرزندم راهش را درست انتخاب کرد در روز خاکسپاری، روحانی تلقین را می خواند و خودم در قبر، شانه پسرم را تکان می دادم... نمی دانستم دست ندارد. روحانی می خواند و من شانه اش را تکان می دادم. هر چه دست زدم کتفش را حس نکردم، انگار شانه نداشت. دستی حس نکردم. بعدا داداش محمدم گفت: «دستی نداشت.» این را به من نگفته بودند، من خودم فهمیدم، فرزندم علمدار شد و بعد به شهادت رسید... آن روز بالای سر مسعود روضه خواندم و خیلی از او تشکر کردم که سرفرازم کرده است ... فهمیدم چشم هم ندارد، بلند می گفتم: «کور شود هر آن کس که نمی توانست رهبر تو را ببیند.» آن جا با حضرت اباعبدالله (ع) مقایسه اش کردم. گفتیم: «من مطمئن هستم که تو را به راحتی نتوانستند شهید کنند و تا لحظه آخر مبارزه کرده ای. یک روز قبل از شهادتش به پسرم پیام دادم که: مسعود جان دلم تنگ شده، رنگ بزن مادر جان... وقتی ماموریت می رفت و دلنتگش می شدم همین طور که درخانه راه می رفتم، برای خودم می خواندم و می گفتم: «کجایی مادر؟ کجایی مادر؟» یا مثلا می خواندم: «مسیحای مادر کجایی؟ مسیحای مادر کجایی؟»...

کتاب فاتحان قله های عاشقانه ناصر کاوه

شاهید

مسعود عسگری

کتاب فاتحان

شهادت حجتی به امام رضا(ع) می گوید ای امام رفوف من همه چیزم را از شما دارم، شغل، همسر و جایگاهم را، اگر می شود راه شهادت را هم برایم باز کنید!... در شرایطی که در سال میلیون ها نفر از آنتالیا، تایلند، هاوایی و... بازدید داشتند، اینها چطور راه خودشان را جدا کنند؟... محسن جان در شب قدر در حرم امام رضا (ع) موقع قرآن به سر گرفتن، لحظه ای که خدا را به علی ابن موسی قسم دادی... به خدایت چه گفتمی، که این طور خریدارت شد... فکرش را بکن!... بعد از شهادت ارباب را ملاقات بکنی درحالی که سرت پایین است از شرم حضور. حسین ابن علی(ع) دست بیندازد زیر چانه ات و سرت را بالا بیاورد و لبخند رضایت بزند و بگوید اینها فدائیان خواهرم هستند... اینها نگذاشتند خواهرم دوباره به اسارت برود. تصور همچنین صحنه ی عاشقانه ای، ما را می کشد...

کتاب عظمت مجسم، ناصر کاوه

حجتی
محسن
شهادت

محسن حجتی



مردی که چشم های نگرانِ ملتی به برکات
ساعات زندگی او دوخته شده بود، حالا
پس از سالها تلاش و جهاد، حالا در خون
خویش، به آرامش رسید. بی شک خلعت
شهادت، برانزده این دانشمند خستگی
ناپذیر بود که سال ها پیش جان خود را
برای عزت و شکوه دین و سرزمینش، بر
کف دست گرفته بود اما، با سینه های
سوخته مان چه کنیم؟.. ایمان داریم که
به قول آن سید بزرگوار، شهید آوینی «در
عالم رازی هست که جز به بهای خون فاش
نمی شود» اما، بغض های فرو خورده و
سینه های تنگ شده را چه کنیم؟... زمینه
سازان ترور حاج قاسم سلیمانی در دی ماه
۹۸ و ترور محسن فخری زاده در آذر ۹۹،
همان لیبرال های هستند که مدام پالس
آمادگی برای مذاکره با آمریکا را ارسال می
کردند و همچنان ارسال می کنند. تا این
خائنین از عرصه اجرایی کشور کنار
گذاشته نشوند، این ترورها همچنان ادامه
خواهد داشت....



کتاب شهدای هسته ای ایران، ناصرکاوه

فخری زاده
محسن
شکوه

کتاب شهدای ایران





محمدحسن در فروردین ۶۹ چشم‌هایش را رو به این دنیای پرماجرآ گشود پدر و مادرش شاید هرگز فکر نمی‌کردند، پسرشان آمده، تا درشامگاه دهم مرداد ۹۵ جان خود را وقتی تنها ۲۶ سال و چند ماه دارد، در دفاع از حریم اهل بیت تقدیم کند. دو نازپسر عموهایش به نام‌های بهمن و اسماعیل قاسمی و دو پسر دایی پدرش، حسن و حسین قاسمی و دو تا از پسر خاله‌هایش، احمد کمال و محسن سراج زاده هم در جنگ تحمیلی شهید شده بودند. متشرف بود. از چند سال قبل از تکلیف شدن روزهاش را کامل می‌گرفت. سال خمسی داشت و سر سال، خمسس را رد می‌کرد. اگر کسی غیبت می‌کرد به او متذکر می‌شد. اهل تفکر بود و از تفکر چیزها آموخت و از آن لذت می‌برد. خیلی با ادب بود. عاشق مقام معظم رهبری بود و... در روز میلاد امام حسن مجتبی (ع) به دنیا اومد به همین منظور نامش را محمدحسن گذاشتند. بیکر تیرباران شده‌اش در ماه صفر سال ۹۵، مصادف با شهادت امام حسن مجتبی (ع) در جبهه‌ی مقاومت، تفرص شد... شجره‌نامه‌ای صحیح از خاندان مادرش به دست آمد که، ثابت می‌کرد پدر بزرگ مادریش "محمد صدری ارحامی" با هفت واسطه‌ی نسلی به خاندان صدر در عراق می‌رسند و از "نسل امام حسن مجتبی (ع)" هستند... البته علاقه خاص محمدحسن به امام حسن مجتبی بماند و اینکه در مسجدی با نام امام حسن مجتبی (ع) فعالیت می‌کرد و دوستان مسجدیش بعد از شهادت او، با پروفایل عکس او گروهی را در تلگرام راه انداختند با نام امام حسنی‌ها... بیش از ۲۵ بار به زیارت مرقد امام حسین (ع) رفته بود.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر گاو

شهید محمدحسن قاسمی



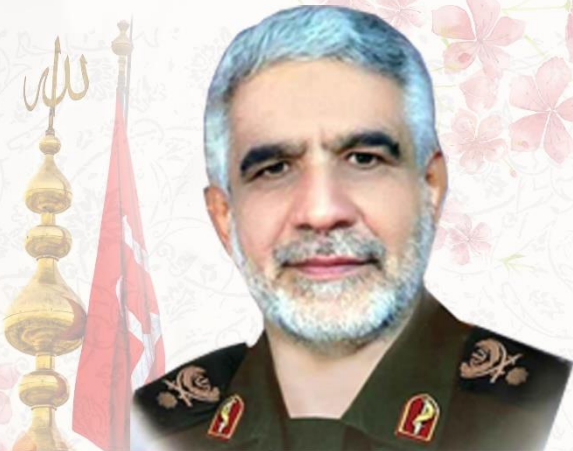
شهید سعید سامانلو در دیماه ۱۳۶۰ دیده به جهان گشود. فرزند اول خانواده و تمام هستی پدر بود. در کودکی بیمار به دنیا آمده بود. پدر امام رضا(ع) می شود و شفا می گیرد. از سن دوازده سالگی در پایگاه محله نقش های کلیدی رامی پذیرد ومسئولیت پذیری اش رازهمان سنین به همه ثابت میکند. کلاسهای قرآن برپا میکند و در عزاداریها نقش فعال ایفا می کند . از همان دوران نوجوانی با علامه ذوالفقون حسن زاده آملی آشنا و مسیر زندگی اش کاملا متفاوت می شود. در همین دوران ازمحضر بزرگانی همچون مرحوم خوشوقت ومرحوم سید عباس کاشانی و رحیم توکل بهره ها می برد.از همان کودکی او را در کلاس های قرآن ثبت نام کردند و او با علاقه و پشتکار قرآن و تفسیر را فرا گرفت . او اهل مطالعه و کسب بصیرت بود. اگر اردو می رفتیم، من در کیفم آجیل پر می کردم و او کتاب!... انواع و اقسام کتاب در موضوعات تاریخی، جغرافیایی، مذهبی و...درسوریه مطالعه اش قرآن بودو دعا.روحیه ایثار واستقامت اوشگفت انگیز بود.در دانشگاه امام حسین تهران، به عنوان افسر پذیرفته شده و وارد سپاه شد... رشادت او دربرخورد باگروهک های مزدور و مقابله بافتنه های داخلی ورشادت هایش در سوریه، خصوصا آزادسازی دوشهر شیعه نشین(نبل و الزهرا) تحسین برانگیز است.سعید سامانلو سرانجام در بهمن ۱۳۹۴ به فیض شهادت نایل شد...

شهید

سعید سامانلو

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

کتاب شهید



برای اولین بار عکس‌های پیکر و سربریده شده همسر، شهید اسکندری را دیدم. در این لحظه بود که صحنه کربلا پیش رویم زنده شد، فرمایش حضرت زینب (س) را به یاد آوردم که فرمودند: در صحنه کربلا چیزی جز زیبایی ندیدم؛ لذا با تأسی به «حضرت زینب(س) می‌گویم زمانی که سربریده همسر را دیدم تمام آرزوی همسر را دیدم که به اجابت رسیده است.»

در یک عملیات برادر شهید اسکندری زخمی می‌شود و خود شهید برادر را به دوش گرفته و به سمت آمبولانس می‌برد. برادرش می‌گوید که متوجه شدم دستم حس ندارد و شهید اسکندری می‌گوید که به قطع شده... خود شهید اسکندری نیز در هشت سال دفاع مقدس جانباز شده بود... در عملیات خبیر فرمانده سپاه لار بود. در عملیات بدرجانشین فرمانده گردان، در والفجر ۸ جانشین رئیس ستاد تیپ الهادی بود و در عملیات‌های کربلای ۱، ۳، ۴، ۵، ۸ رئیس ستاد تیپ الهادی بود... شهید اسکندری در عملیات والفجر ۱۰ جانشین تیپ مهندسی و در عملیات بیت‌المقدس ۴ فرماندهی تیپ مهندسی را بر عهده داشت. از دیگر مسئولیت‌های وی فرماندهی فرماندهی تیپ ۴۶ امام هادی(ع)، فرماندهی مهندسی رزمی قرارگاه مدینه منوره، فرماندهی مهندسی تیپ ۴۲ قدر و فرماندهی مهندسی رزمی جبهه مقاومت بود. او در عرصه‌های سازندگی هم فعالیت داشت که در احداث سد کرخه احداث جاده نیریز در استان فارس، طرح توسعه نیشکر، اجرای طرح‌های سد و بسیاری دیگر از فعالیت‌های جهادی سهم ویژه‌ای داشت. اسکندری، انسان مسئولیت‌پذیری بود که در نهادهای مختلف و سمت‌های گوناگونی خدمت کرد... در عین حال بسیار «صندلی گریز» بود؛ یعنی در طول دوران خدمت به هیچ عنوان به دنبال پست و شغل نبود...

کتاب فاتحان قله‌های عاشقی، ناصر کاوه

شهید عبدالله اسکندری



وعده شهید «سجاد زبرجدی» به زائران مزارش

شما چهل روز دائم الوضو باشید خواهید دید که درهای رحمت خداوند چگونه یک به یک در مقابل شما باز خواهد شد. نمازهای واجب خود را دقیق و اول وقت بخوانید، خواهید دید که چگونه درهای خداوند در مقابل شما باز خواهد شد. سوره واقعه را هر شب یک مرتبه بخوانید، خواهید دید که چگونه فقر از شما روی بر می گرداند. انسان اگر میخواهد به جایی برسد، با نماز شب می رسد سه چیز را هر روز تلاوت کنید

۱- زیارت عاشورا

۲- نافله

۳- زیارت جامعه کبیره

**اگر در دو دل داشتید و یا خواستید مشورت بگیرید
بیايید سر مزارم ، به لطف خداوند حاضر هستم...**

من منتظر همه شما هستم. دعا می کنم تا هرکسی لیاقت داشته باشد شهید شود. خداوند سریع الاجابه است، پس اگر می خواهید این دعا را برای شما انجام دهم شما هم من را با خوشی یاد کنید.

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه

شهید سجاد زبرجدی

مجله آمریکایی «فارین پالیسی» با اشاره به تحولات در منطقه غرب آسیا نوشته ایران در جنگ بر سر آینده ی خاورمیانه پیروز شده است. «هیلا ری کلینتون» در کتاب "گزینه های دشوار" اشاره میکند «داعش» را خودمان ساختیم و هدف از آن نیز تقسیم خاور میانه به کشورهای بود. فقط آمریکا برای بوجود آوردن، آن با بیش از ۱۲۰ کشور هماهنگ کرده بود. و تنها «آمریکا در این شکست تاریخی مبلغ ۷/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ میلیارد دلار ضرر کرد و آنرا به باد داد...از مهمترین نتایج پیروزی جبهه مقاومت می توان به «شکل گیری خاورمیانه ی جدید» با محوریت ایران می توان اشاره کرد... داعش به ناحق دولت اسلامی «در عراق و شام» نامیده می شد، «بلکه مفهوم واقعی و حقیقی آن دولت امریکایی و اسرائیلی در عراق و شام» می باشد، چرا که هدف نهایی تامین منافع نامشروع امریکا و اسرائیل در منطقه می باشد. و تا زمانی که «غده سرطانی به نام رژیم اشغالگر قدس» در منطقه وجود داشته باشد و دولت های مرتجع منطقه نیز از رژیم حمایت نمایند، قطعا این جنایات ادامه خواهد داشت و تنها راه مقابله با این «تفکرات ضد اسلامی»، همگرایی و همفکری علمای جهان اسلام اعم از اهل «سنت و شیعه» و... می باشد...

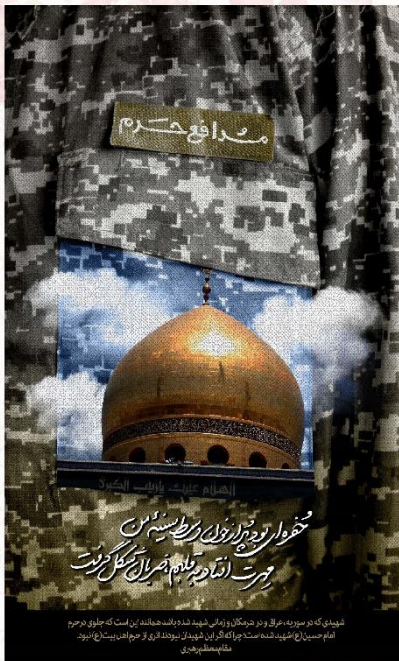
کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه
 برشی از جنایت های گروه تروریستی، تکفیری داعش



Country names gathering territories, inhabited in black
 Countries being territory, inhabited in white
 Countries unchanged labeled in gray



کل دنیای کفر و الحاد و نفاق تمام ظرفیت شونو از ۱۲۰ کشور آوردن تو میدان، تا ایران و محرومقاومت رونابود کنند، اما فکر اینجاشو نکرده بودند، «تا داعش خورد به سد محکم ایران و جبهه مقاومت،» خوردند به تور شیر بچه های حیدر کرار وعاشقان امیرالمومنین (ع) و امام حسین (ع) با سریندهای یا زهرا (س). دلاور مردان سپاه، دلیران ارتش، یلان فاطمیون افغانستان، شیر بچه های لبنانی زینیون پاکستان، حیدریون عراق و... تنشون به تن، ایرانی جماعت نخورده بود... حالا مائیم و نابودی داعشیون... حالا باید بیشتر بفهمی «شهید سلیمانی و شهدای مدافع حرم چه کردند؟ باید بدانی چرا دشمن عقده سپاه پاسداران ما را کرده و...» چرا میگن فشار بیاریم تا ایران نیروهاش را ازسوریه بیاره بیرون. ولی کور خونن اولین قدم سوریه، دادن اختیار کامل بندر لاذقیه به ایران بود... «یعنی ایران یه بندر داره تو مدیترانه از راه زمینی عراق و سوریه» یعنی «تحریم دیگه کاملا دور زدنی میشه واسه ایران...» باید بفهمی کل ماجرا از اول تا آخر زدن دوستان ایران توی «خاورمیانه» بوده تا بعدش بیان سروقت ایران. حالا باید بیشتر بفهمی هر چه «پول تو سوریه خرج کردیم» نفعش را صدها برابر بردیم. «باید بفهمی تا فریب شایعات دروغ bbc انگلیس رانخوری. باید بچه سیاست امام خامنه ای، اعتماد کرد.» مابانفوذ توی خاور میانه حافظ امنیت ایران و تمام مردم مظلوم خاور میانه هستیم...



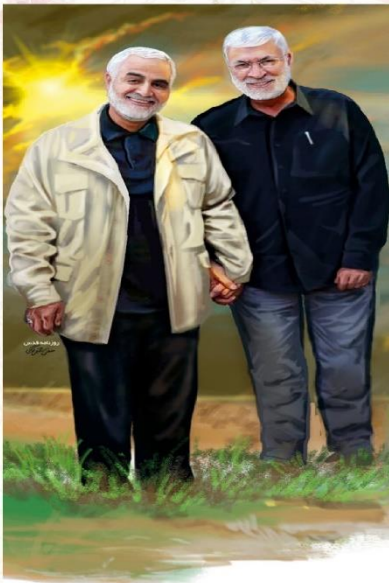
کتاب خاطرات دردناک ناصر ناکوه
برشی از جنایت های گروه تروریستی، تکفیری داعش

کتابخانه
انجمن
مطالعات
اسلامی
ایران

پیروزی ایران در جنگ‌های خاورمیانه

کل بودجه سپاه و ارتش و... در بهترین حالت شش میلیارد دلار است. و بودجه سپاه قدس به صد میلیون دلار نمی‌رسد اما بودجه ی تحت مدیریت ژنرال چهار ستاره آمریکایی "برای کشورهای، لبنان، عراق و سوریه هزینه می شود، بیش از هفت هزار میلیارد دلار است...

شهید سلیمانی هفتاد میلیون دلار هم در "عراق و سوریه و لبنان" هزینه نکرد تا به شکست ژنرال آمریکائی با پشتیبانی کل جهان "در مقابل مردخدا و ژنرال ایرانی محور مقاومت شهید سلیمانی انجامید. تا برای همگان مسجل و به روشنی روز دیده شود که: "كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ" چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند!«
و خداوند، با صابران و استقامت‌کنندگان است ... "فرازی از آیه 249 سوره بقره...



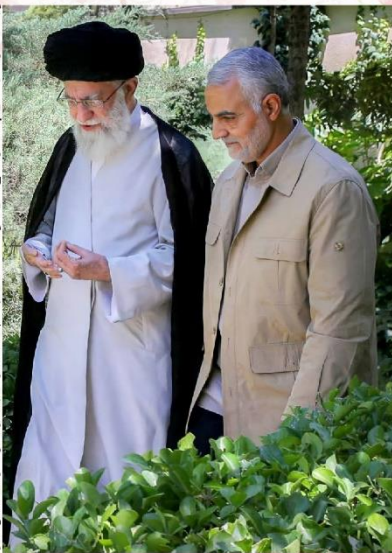
کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه
برشی از جنایت های گروه تروریستی، تکفیری داعش

کتابت با کمال احترام



پیروزی ایران و مقاومت در جنگ جهانی

به خبرهای زبردت کنید، امارات سفارت خود را در دمشق بازگشایی کرد. عربستان و بحرین هم خبر دادند ما هم می آیم. آمریکا در حال ترک سوریه است... اروپا بهت زده و نگران پیروزی نیروی مقاومت را می نگرد. بشار اسد، در جبهه حزب الله و مبارزان فلسطینی، «به عنوان سر پل پیروزی مقاومت در قدرت ماند.» آمریکا، اروپا، کل اعراب، ترکیه، کانادا، استرالیا و ... (در مجموع بیش از ۱۲۰ کشور جهان) خواستار سرنگونی بشار اسد بودند، ولی «ایران و مقاومت نخواستند و در نهایت ایران و مقاومت پیروز شدند...» (مثل ۸ سال دفاع مقدس که ایران در مقابل کل جهان به پیروزی رسیده بود)...
برای اولین بار «روسیه و چین از ایران و مقاومت، حمایت کردند...» به طوری که برای اولین بار در طول تاریخ، یک ابر قدرت (روسیه) با تدابیر راهبردی «رهبری و حاج قاسم مستقیماً وارد نبرده نفع مقاومت شد و نتیجه پیروزی مقاومت بود....



کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه
برشی از جنایات های گروه تروریستی، تکفیری داعش

کتابخانه حضرت زین العابدین



اگر حاج قاسم و نیروهای مقاومت نبودند

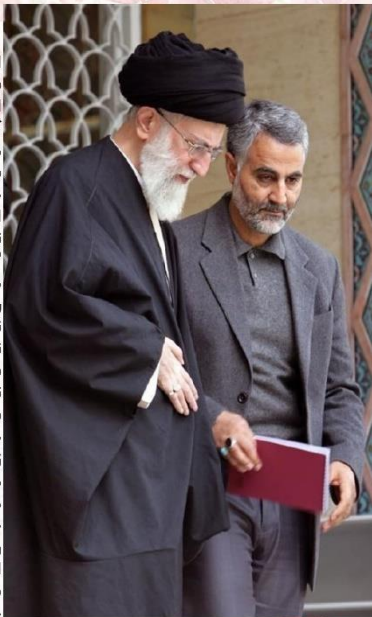
امروز باید برای سفر به اهواز، به ایلام، به کرمانشاه، به سنج و ارومیه، در مقابل در سفارت خانه های ایالت های جدید، ساعت ها باید برای دریافت ویزا کردن کج می کردیم و معطل می شدیم...
هوایمانها روده می شدند در تل آویو و پاریس و بغداد و ریاض و واشنگتن بر زمین می نشستند...
خیلی زودتر از اینها در دشت مغان و در جنوب رود ارس، حکومت دوم صهیونیست یا همان «تل آویو ثانی» تشکیل شده بود...

"عبدالمالک ریگی های" معدوم، الان به جای جهنم، در خیابان پاستور باید دفتر نمایندگی جنرال الشیطان را افتتاح می کردند...

تانک ها و نفربرهای مسعود رجوی که فقط یک روز تا تهران و رژه نظامی اش فاصله داشتند، الان باید به عنوان سمبل فتح پایتخت، وسط "میدان شهدا" تبدیل به تندیس مسعود و مریم و بیادمان منافقین شده بود...

جنگیدن به روش بنی صدر با الهام از اشکانیان که زمین بدهیم و زمان بگیریم، هنوز در کف خیابان های تهران، با دیکتاتور دیوانه حزب بعث «صدام» دست به گریبان بودیم، از بس زمین داده و زمان خریده بودیم و کل مملکت به فنا رفته بود...

واگر "حاج قاسم و نیروهای محور مقاومت نبودند" امروز نام بسیاری از "آزادگاه ها، بویژه آزادگاه های ساکن در جمهوری لیبیرال-دموکراتیک تهران شمالی، جاسم و عبود و ابوبکر الطهرانی و ... بود."



کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه
برشی از جنایت های گروه تروریستی، تکفیری داعش

کتابخانه
مکتب
الانجمن



جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و
تشیع است. امروز قرارگاه حسین
بن علی (ع) ایران است. بدانید
جمهوری اسلامی حرم است و این
حرم اگر ماند، دیگر حرم ها
می‌مانند. اگر دشمن، این حرم را از
بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه
حرم ابراهیمی و نه حرم
محمدی(ص)... اساس دشمنی
جهان با جمهوری اسلامی، آتش
زدن و ویران کردن این خیمه است.
دور آن بچرخید. والله والله والله این
خیمه اگر آسیب دید، بیت الله
الحرام و مدینه حرم رسول الله و
نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و
مشهد باقی نمی‌ماند؛ قرآن آسیب
می‌بیند....

قسمتی از وصیتنامه
سپهبد شهید، حاج قاسم سلیمانی

قاسم سلیمانی
شهید

سپهبد شهید
حاج قاسم سلیمانی

A portrait of Ayatollah Khamenei, the Supreme Leader of Iran, wearing a black turban and glasses. He is positioned in the center of the image. To his left is a red flag with a white emblem, and above it is a golden Islamic calligraphic finial. The background is a light-colored pattern of pink cherry blossoms. A red banner with white Persian text is on the left side. At the bottom, there is a faded image of soldiers in a field.

عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و حزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمیگیرند، نمی‌شنوند، وَاِلاَ اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد به برکت صدای شهیدان؛ این حزن و خوف ما را از بین خواهد برد و بهجت و شجاعت و اقدام را برای ما به ارمغان خواهد آورد. اگر چنانچه شما امروز به جمع‌آوری و افزودن بر سرمایه‌ی خاطرات جنگ رو نیاورید، دشمن میدان را از شما خواهد گرفت؛ این یک خطر است؛ من دارم به شما می‌گویم. جنگ را شما روایت کنید که خودتان در جنگ بوده‌اید؛ اگر شما جنگ را روایت نکردید، دشمن شما جنگ را روایت خواهد کرد آن‌طور که دلش می‌خواهد.

امام خامنه ای، ۴/مهر/۱۳۹۷

فانرای
علی
سیدی

جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست، جنگ ما جنگ فقر و غنا بود، جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد. چه گونه نظرند آنهایی که خیال می‌کنند چون ما در جبهه به آرمان نهایی نرسیده‌ایم، پس شهادت و رشادت و ایثار و از خود گذشتگی و صلابت بیفایده است!... ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده ایم... ماملومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده ایم... ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهانخواران کنار زدیم... ما در جنگ دوستان و دشمنانمان را شناخته ایم... ما در جنگ به این نتیجه رسیده ایم باید روی پای خودمان بایستیم... ما در جنگ ابهت دو ابر قدرت شرق و غرب را شکستیم... ما در جنگ ریشه های انقلاب پر بار اسلامی مان را محکم کردیم... مادر جنگ حس برادری و وطن دوستی را در نهاد یکایک مردمان باور کردیم... ما در جنگ به مردم جهان و خصوصا مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرت ها و ابرقدرت ها سالیان سال می توان مبارزه کرد... از همه اینها مهمتر استمرار روح اسلام انقلابی در پرتو جنگ تحقق یافت...

کتاب چند واحد خمینی شناسی، ناصر کاوه
صحیفه امام خمینی، ج ۲۱

خمینی
موسوی
روح الله
سید

کتابخانه حضرت امام





“جمهوری اسلامی”

مرکز اسلام و تشییع است. امروز قراگاه مسین بن علی (ع)، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی مره است و این مره اگر ماند، دیگر مره ها می مانند. اگر دشمن، این مره را از بین برد، مره باقی نمی ماند، نه مره ابراهیمی و نه مره ممدی (ص)...